

PARGAR MAGAZINE



ماهیانه تحلیلی  
فرهنگی اجتماعی

شهریور ۱۴۰۲ | سال دهم

دوره جدید ۱۹۳ | پیاپی ۲۲۶

قیمت ۵۰ هزار تومان

پرونده ای برای روز بنیان یزد

■ با مطالبی از:

زهرا دهقان دهنوی | پیام شمس الدینی

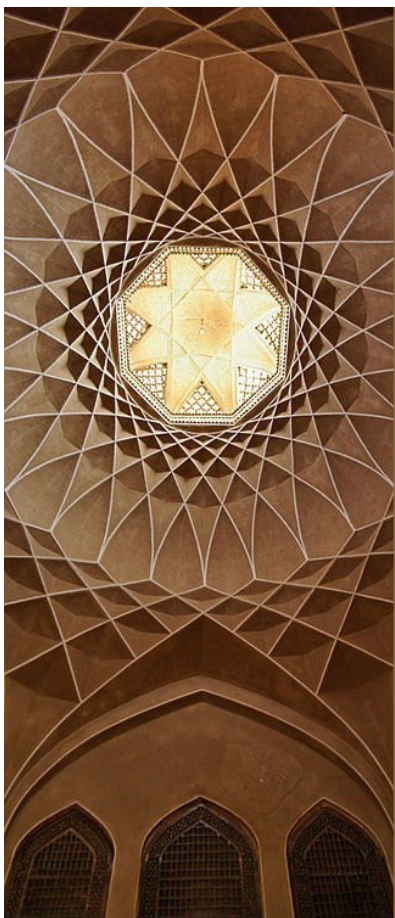
اسدالله شکرانه | ونوس عامری

فرزانه غلامرضایی | سامان قاسمی

بهار مختاریان | مریم مددی زاده

و حسین مسرت

# و بطالع سنبه یزد را بافت



حکایت بنیان نهادن شهر یزد  
به دست یزدگرد شهریار،  
به تاریخ یکم شهریور،  
یکی از سال‌های ۶۲۲ تا ۶۵۱ م،  
به روایت جعفری یزدی،  
مؤلف تاریخ یزد  
چنین است:

چون [یزدگرد] به «کَته» رسید، آب و هوای «کَته»  
وی را موافق آمد، گفت: «نذر کردم این مقام را  
شهری سازم به نام یزدان». بنایان ممالک را جمع  
کردند و منجمان به طالع سَنَبَلَه [برج سنبله] = ماه  
شهریور [یزد را] بساختند. قُصُور [قصرها] و دیوار  
و بازار و حمام و آتش‌خانه عالی بنا کردند و خانه  
سلطان، و سه نهر آب روان کرد ...

تاریخ یزد (جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، قرن ۹ ق.)، به کوشش  
ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۲۸. ص ۲۹-۳۰.



ماهنامه سیاسی  
اجتماعی، فرهنگی



## فهرست

صاحب امتیاز:

نسرین زمان زاده

مدیر مسئول:

زهره شاه شوازی

قائم مقام مدیرمسئول:

مهدی زمان زاده

سرمدبیر:

عاطفه ابراهیمی

دبیر ویژه نامه:

پیام شمس الدینی

مدیر یادکست:

شادی شفیعی

مجری انتشار:

هنر و تجربه ویرگول

نشانی:

یزد، محله فهادان

خانه تاریخی حیرانی

انتشار آکهی:

۰۹۱۹-۴۹۶-۳۷۳۴

از تمامی علاقه مندان برای

همکاری در پرگار دعوت میشود

مطالب خود را به ایمیل نشریه

ارسال کنند. مطالب منتشر

شده لزوما دیدگاه پرگار

نیست. پرگار منتظر نظرات

و انتقادات خوانندگان

است.

پرگار نشریه مستقل و متعلق

به بخش خصوصی است.

پست الکترونیک

info@pargarnews.ir

دانلود نسخه الکترونیک

www.pargarnews.ir

## شهر یوز

● شهر یوز ماه، ماه پشته‌سازی خرمن

● مدخل «شهر یوز» از دانشنامهٔ ایرانیکا

● دوشیزه‌های با خوشهٔ گندم در دست

## طالع

● ارتباط روایت افسانه‌های مربوط به پدید آمدن شهر یزد با طالع سنبله

● پیشینهٔ تاریخی تعیین طالع بنیان شهر

● خصوصیات ظاهری صورت فلکی سنبله از دیدگاه نجوم و طالع‌بینی سنتی

## سنبله

● سنبله؛ پلی میان یزد زمینی و یزد آسمانی

● یزد به روایت سنبله

● نمادها و جلوه‌های اساطیری مسجد جامع یزد

● سنبله، دوشیزهٔ آسمانی

## یزد

● چرا یکم شهریور؛ چرا روز یزد؟

● نشان شهرداری یزد برداشتی از نقوش محراب مسجد جامع است

● روزهای رنگ‌باخته تقویم؛ روزی برای یزد

● گردشگری یزد به «روز یزد» نیاز دارد

● یادی از روز فرهنگی یزد



سخن نخست؛

## شهری به بلندای تاریخ

عاطفه ابراهیمی

هرگاه و هر جا نامی از یزد در میان است؛ حرف از بافت تاریخی است و ثبت جهانی آن، حرف از درستکاری و سخت‌کوشی مردمی که در قلب کویر خانه ساخته‌اند، صحبت از بادگیر و خشت و خاظره. اما آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته پیشینه تاریخی این شهر است. کی و کجای تاریخ این گوشه از خاک ایران‌زمین، یزد شده است؟ مردمان این دیار چرا اینجا را برای زندگی انتخاب کرده‌اند؟ کدام سمت تاریخ را باید بگردیم تا به یزد برسیم؟ آنچه مشخص است هزار و ششصد و اندی سال پیش در دوره یزدگرد یکم، شهر یزد بنا نهاده شده است. شهری به بلندای تاریخ نشسته در کنج کویری ایران، سربه‌زیر و آرام و صبور.

چندی است مقرر شده تا شهرهای ایران روزی را با عنوان روز آن شهر ثبت کرده و گرامی بدارند. روز هر شهر سرآغازی برای شناخت گذشته و ساخت آینده آن است. یکی از بلا تکلیف‌ترین شهرها در انتخاب روز، شهر یزد است. یک جستجوی ساده در اینترنت نشان می‌دهد به علت کم‌کاری مسئولان این شهر، دیگران نیز بر سر روز یزد به توافق نرسیده‌اند و برخی ۱۰ فروردین و بعضی دیگر ۱۰ اردیبهشت را روز یزد

می‌دانند. تقویم یزد پر است از روزهایی که این شهر اتفاقات مهمی را از سر گذرانده؛ اما اگر بخواهیم تنها یک روز را برای بزرگداشت یزد در نظر بگیریم باید یادمان باشد این شهر ورای همه این رویداد و پیش‌ازاین رخدادها بنا نهاده شده؛ یعنی یزد بوده و بعد، این اتفاقات رخ داده پس بهتر است تا آنجایی که تاریخ به ما اجازه می‌دهد به عقب برگردیم و به ابتدای امر برسیم.

نیاکان ما شهرها را بر اساس طالع روز و ماه احداث می‌کردند و بر اساس شواهد تاریخی یزد را به طالع سنبله (اول شهریور) بنا کرده‌اند. اگر بخواهیم روزی را برای بزرگداشت این شهر و روز فرهنگی این شهر انتخاب کنیم بدون شک اول شهریور بهترین روز است. روزی که به سرنوشت مردم این دیار گره خورده است.

پرونده این شماره مجله پرگار به «روز یزد» و «یزد به طالع سنبله» اختصاص دارد که به همت دکتر پیام شمس‌الدینی و با همراهی بسیاری از اندیشمندان، پژوهشگران و نویسندگان یزدی به ثمر نهشته است. در این شماره از مجله پرگار، از زوایای مختلف به «یزد به روایت سنبله» پرداخته‌ایم تا مشخص شود چرا باید اول شهریور را به نام روز یزد ثبت کرد.

”

شهریور

“



## شهریورماه، ماه پشته‌سازی خرمن

بهار مختاریان | عضو هیئت علمی دانشگاه هنر اصفهان

نام شهریور در اوستا به صورت xšaθra-vairiia آمده است و معنای «شهریاری دلخواه» را از آن استنباط کرده‌اند. نیبرگ بر این باور است که خشره در اوستا بیشتر قلمرو یا محفل و عرصه‌ای است که نیروی خدایی را آشکار می‌کند و با آنکه معنای «کشور» (شهر امروز هم از این ریشه است) نیز می‌دهد، اما این معنا جزئیات دقیق این واژه را نمی‌رساند. به گمان او این واژه هم معنای سیاسی دارد و هم دینی؛ اما در گاهان بار دینی این واژه بیشتر است (۱۳۸۳: ۱۴۱). در گاهان ارتباط صورت xšaθra- با aiiāh- و نیز در اوستای متأخر با xšaθra-vairiia روشن نیست، اما در عوض واژه aiiōxšusta (=فلز، فارسی میانه) ayōxšust با آن پیوند تنگاتنگی دارد:

xšaθra-vairiia aməšəm spəntəm yazamaide

aiiōxšustəm yazamaide (یشت ۷ / ۲)

«شهریاری دلخواه را، جاودان مقدس (امشاسپند) را می‌ستاییم، فلز را می‌ستاییم»

(Narten, 1982: 127)

نیرگ *vairiia* را از ریشه *var* به مفهوم «آزمایش آتش/ور» می‌گیرد و زمینه واقعی این باور را در آزمایش آتشی می‌داند که در آن با فلز گداخته یک داوری خدایی میان دو دسته اعلام شده بوده است و خشتره را همچون نیروی آزمایش آتش نشان می‌دهد (همو، ص ۱۴۲).

ارتباط این امشاسپند با فلز همچنان در سراسر باورهای زرتشتی در متون فارسی میانه نیز دیده می‌شود: «چهارم از مینویان شهریور است. او از آفرینش مادی فلز را به خویش گرفت... زیرا فلز را استواری از آسمان است و آسمان را بن گوهر آبگینه گون فلز است و او را از انگران است - انگران (همان) انغر روشن، خانه زرین گوهرنشان است که (در) بالا (به) گاه امشاسپندان پیوسته است - تا بدین همکاری، دیوان را در (دوران) اهریمنی توان از میان بردن فلز نباشد» (بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، ۱۳۶۹: ۴۹).

ماه ششم نیز در کتیبه‌های فارسی باستان نیامده و در گل نوشته‌های ایلامی این ماه با نگارش *qa-ir-ba-ši-ya-iš* و *qa-ra-ba-i-ya* و نیز *kar-ba-ši-ya-iš* به کار رفته است. هینتس (Hinz, 1950, 351; 1973:67) صورت فارسی باستان آن را *\*xārapašya-* بازسازی می‌کند و بخش نخست آن را *\*xāra-* برابر با فارسی میانه و فارسی نو «خار» می‌داند و بخش دوم آن را از ریشه اوستایی *-pas* «با هم بستن» در نظر می‌گیرد که در فارسی باستان بایستی به صورت *\*paθ-* باشد و با ترکیب با پایانه *-ya* صورت *\*pašya-* از آن به دست می‌آید. او تصور این را که بخش نخست از *\*kāra-* به معنی «محصول» باشد نمی‌پذیرد و بر این باور است بسیار دور است که ماه پنجم ماه باج‌گیری محصول باشد و ماه پس از آن دوباره ماه بستن محصول باشد؛ علاوه بر آن او خرمن‌پشته (روی هم گذاردن خرمن) را بیشتر در سرزمین‌های جنوب اروپا معمول می‌داند و معتقد است در مشرق‌زمین معمولاً خرمن کوفته و ریز می‌شد و به خرمنگاه حمل می‌شد.

همچنین او این ماه را (برابر با شهریورماه کنونی) می‌داند که در ایران برای خرمن‌کوبی دیر است. سیمیز ویلیامز این ماه را *\*kārapašiya-* بازسازی می‌کند از *\*kāra-* *paθi-* از *kāra* «مردم/سپاه» «+ra/ محل عبور» با هم به معنی «جاده»



کاروان». این بازسازی اگر هم درست باشد با معنی یک ماه، مناسب در نمی‌آید. به گمان من، اولاً نظر هینتس مبنی بر چگونگی جمع‌آوری خرمن و محصول در ایران کاملاً درست نیست و اگرچه خرمن کوفته می‌شود؛ ولی در بسیاری از مناطق ایران به سان پشته یا کوهی روی هم انبار می‌شود و دیگر اینکه ماه شهریور ماه برداشت محصول در ایران است و نه تنها از نظر زمانی دیر نیست که درست بموقع است. همچنین این تصور که در ماه پنجم به برآورد محصول درونشده پردازند و بر آن مالیات ببندند، کاملاً طبیعی است و مالیات معمولاً برآوردی از محصول درونشده است تا محصول برداشت‌شده.

من بر این گمانم که این ماه با خرمن و خرمن کوبی و خرمن پشته مربوط است. بخش نخست نام xūra-/kūra در معنی «محصول» همان است که در هجای نخست واژه «خرمن» دیده می‌شود و در برخی از گویش‌ها مثلاً در گویش مازندرانی به صورت -kar نیز تلفظ می‌شود (برای مثال در ترکیب مازندرانی «کرکوپا» به معنی «کوه محصول»، همین ترکیب کاملاً در تضاد با نظر هینتس است) و بخش دوم آن pašiya- در معنی «بستن و روی هم گذاردن» نیز در واژه «پشته» به کاررفته است.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، گاه‌شماری فارسی باستان بیشتر با امور طبیعی و مراسم و آیین‌های مردم سروکار دارد و جز ماه پنجم این ویژگی را در دیگر ماه‌های فارسی باستان می‌توان دید. خلاصه آنکه نام ماه ششم را می‌توان در کل «ماه خرمن‌بندی، خرمن پشته‌سازی» معنی کرد.

شاهد دیگری بر این مدعا، گاهنبار سوم، یعنی پیتی - شییه = جشن خرمن‌کشی، ۷۵ روز پس از میذیو شمی، روز ۲۵ از ماه شهریور (ماه ششم) است. (آفرینشی که به این ماه تعلق دارد، آفرینش زمین است). همین شاهد به‌خوبی گواهی می‌دهد که این ماه با خرمن و خرمن‌کشی از زمان‌های دور پیوند داشته و این پیوند را می‌توان احتمالاً در ماه نام فارسی باستان نیز محتمل دانست.

رسم خرمن‌کشی و خرمن پشته‌سازی از مراسم بسیار کهن است و چنین مراسمی در

نقاشی‌های پنجیکنت نیز به نمایش گذاشته شده است

در یکی از این نقاشی‌ها که متعلق به قرن هفتم تا هشتم میلادی هستند، سیمای مرد ریشداری را نشان می‌دهد که هاله مقدسی به دور سر دارد و بر روی تختی نشسته و بر پشتۀ غله‌ای تکیه زده است. پشت سر او تعدادی کشاورز دیده می‌شود که با کیله‌ای مشغول برداشتن غله و پر کردن کیسه‌ها و بار زدن آن‌ها روی خر و قاطر هستند. منشی جوانی مشغول حسابرسی است و در پایین تصویر گروهی از مردان جوان جشن گرفته‌اند. بسیاری از محققان این تصویر را «بابای دهقان» معرفی می‌کنند که بزرگداشت او تا همین اواخر بین جمعیت روستایی تاجیکستان برجامانده بود (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۱۵۲).

باورهایی که به «بابا دهقان» پیوند دارند، بسیار گسترده است و کراسنولسکا آن‌ها را گردآوری کرده است. او به آیین‌هایی اشاره می‌کند که پشتۀ خرمن کوبیده و باد داده شده، هیکل بابا آدم تصور می‌شد و چنان ارزش و ارجی داشت که پا گذاشتن بر آن حرام بود. در برخی از نمونه‌ها دورادور پشتۀ خرمن را چند خط می‌کشیدند و چشم‌هایش را علامت می‌زدند و کلاهی روی بلندترین نقطه‌اش می‌گذاشتند، پس از آن دعاخوان‌ها کف زمین خرمن کوبی می‌نشستند و دم می‌گرفتند و انواع نذری و قربانی پیشکش می‌شد. همان‌جا گوسفندی را قربانی می‌کردند و خرمن را با زیورآلات می‌آراستند و بخورهای خوشبو دود می‌کردند... (پیشین، ص. ۳-۱۶۲).

همه این آیین‌ها، اشاره به اهمیت آیین خرمن کوبی دارد و ویژگی مقدس بسیار کهن آن را نشان می‌دهد که رد پای آن را در گاهنبارها و در ماه ششم فارسی باستان می‌توان نشان داد. از این رو این ماه به معنی «خرمن‌پشته‌سازی» است و با باورهای خرمن کوبی و خرمن‌کشی و آیین‌های مربوط به آن، پیوند دارد و شواهد بسیاری برای تأیید آن وجود دارد.

تاکنون نام ماه‌های گاه‌شماری زرتشتی را در پیوند با ماهنام‌های فارسی باستان و ارتباط آن‌ها با گاهنبارها در توضیح هر ماه آوردیم. قدمت گاهنبارها و اینکه بنا بر

نظر بسیاری از پژوهشگران آن‌ها خاستگاهی شبانی و زراعی دارند، بر همه روشن است. توصیفی که از این گاهنبارها به‌عنوان جشن‌های کانونی در اوستا می‌شود، با ریشه‌شناسی لغوی آن‌ها نیز پیوند دارد. فرضاً دربارهٔ میذیوی زرمی گفته می‌شود «آورندهٔ شیر یا شیر» دربارهٔ میذیوی شم آمده «وقتی که علف را در آن می‌برند» و برای پیتیشه هی گفته شده «آنکه گندم می‌آورد» و برای میذیا پری «وقتی سرما استیلا دارد» و در باب همسپت مئیدی «که در آن قربانی به عمل می‌آورد» (تقی‌زاده، ص ۱۰۳-۱۰۵). همین نشان می‌دهد که آن‌ها با ویژگی‌های طبیعی سال سروکار دارند و گاه ساده‌تر از آنند که ذهن امروزی ما قابل فهم باشند.

منابع زرتشتی زمان‌های متناقض و درهم‌وبرهمی از جشن‌های خود ارائه می‌دهند. این موضوع پیش از آنکه مربوط به پدیده‌های بیرونی یعنی جنبه‌های نجومی و طبیعی باشد، ناشی از ساختار درونی آن سیستم است. با این حال مردم زندگی را موافق با تغییر فصل و گردش ستارگان ترتیب می‌دادند، نه مطابق با بعضی زمان‌سنجی‌های رسمی.

در حال به گمان من، گاه‌شماری فارسی باستان، بازماندهٔ یکی از کهن‌ترین گاه‌شماری‌هاست و در اصل شبیه به گاهنبارهاست که خود نیز ریشه در زندگی شبانی و کشاورزی مردم باستان دارند که در آغاز به‌جای تقسیم‌بندی ماهیانه، تقسیم‌بندی فصلی داشته‌اند و این تقسیم‌بندی‌ها تنها بر اساس طبیعت، زندگی روزانه، کار و وظیفهٔ آنان و در پیوند با چیزهای بسیار باارزش زندگی یعنی آب، گیاه و دام صورت می‌گرفته است.

چنان‌که از شواهد زبان‌شناختی برمی‌آید، ابتدایی‌ترین تقسیم‌بندی سال که به دست هندوایرانیان صورت گرفت سال را به دو فصل متقابل سرد و گرم، زمستان و نازمستان تقسیم نمودند (کراسنولسکا، ص. ۶۱). از همین رو، می‌توان تصور کرد که در آغاز دو‌گاه یا دو گاهنبار و به‌تبع آن دو جشن اصلی نیز وجود داشته، یکی بهاری - تابستانی و دیگری پاییزی - زمستانی؛ قرار گرفتن متفاوت آغاز سال در یکی از این دو زمان نیز می‌تواند بازماندهٔ چنین تقسیم‌بندی اولیه‌ای باشد.

در این تقسیم‌بندی‌های فصلی، دقت در تقسیم‌بندی‌های دقیق سال به ماه‌های گوناگون از اهمیت کمتری برخوردار است؛ اهمیت اساسی در این بخش‌بندی‌ها بیشتر بر بنیاد فعالیت‌های اقتصادی است که فصل‌ها در آن نقش اساسی ایفا می‌کنند.

کاما دربارهٔ اختلاف طول گاه‌های شش‌گانه چنین حدس زده است که بدو سال به دو فصل بزرگ (تابستان هفت‌ماهه و زمستان پنج‌ماهه) تقسیم می‌شده و می‌دیوی شم وسط آن تابستان و ای‌ثریم آخر آن و می‌دیایری وسط زمستان و هم‌سپت می‌دی آخر آن بوده است و بعدها که چهار فصل معروف ایجاد شده است دو گاه‌نبار دیگر نیز به وجود آمد که می‌دیوی زرمی وسط بهار سه‌ماهه و پیتیش هپی آخر تابستان سه‌ماهه باشد (تقی‌زاده، ص ۱۰۸-۱۰۹).

جشن‌هایی که بدین تقسیم‌بندی فصلی پیوند دارند نیز شبانی و کشاورزی هستند و ایزدان و فرشتگانی موکل نگهبان و حامی آنان در نظر گرفته می‌شدند. پس این گمان که گاه‌شماری فارسی باستان نیز در اصل تحت تأثیر تقسیم‌بندی فصول شکل گرفته باشد و از این‌رو شباهت بسیار با گاه‌نبارها داشته باشد، دور از ذهن نیست؛ اما از آنجا که ایرانیان مهاجر غربی کم‌کم نیاز به گاه‌شماری دقیق‌تری از سر ناچاری داشتند.

به عبارتی گاه‌شماری بابلی و ایلامی که ساختار تقسیم‌بندی گاه‌نباری کهن قوم آریایی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد، نیز ناشی از شرایط جوی و نظام آبیاری و کشاورزی است که بالطبع برای مردمی با شرایط جغرافیایی دیگر و در مدار و عرض جغرافیایی دیگر زیاد محسوس نبوده است. به عبارتی تقسیم‌بندی فصلی و احتمالاً تنظیم زمان‌هایی برای جشن‌ها و انجام آیین‌ها بیشتر از تقسیم‌بندی دقیق سال به دوازده ماه مورد نیاز بوده است که این با ویژگی دام‌پروری و کوچ‌نشین این قوم کاملاً مناسب است؛ اما این امر رفته‌رفته با مهاجرت این قوم تغییر یافت و تقسیم‌بندی فصلی کم‌کم تبدیل به تقسیم‌بندی دقیق ماهیانه شد.

البته تقسیم‌بندی گاه‌نباری و جشن‌ها و آیین‌های این قوم بایستی به نوعی با این گاه‌شماری نو منطبق می‌شد که بهترین نمونهٔ آن را می‌توان در گاه‌شماری فارسی

باستان دید. داریوش نیز تحت تأثیر چنین شرایطی با انطباق با وضعیت جدید نیاز به تقویمی دقیق‌تری داشت، و از این‌رو تقسیم‌بندی گاه‌نباری نیاکان خود را، در سال شمسی با ماه‌های ثابت تطبیق داد.





## مدخل «شهریور» از دانشنامه ایرانیکا

ویلیام دبلیو. مالاندرا  
ترجمه پیام شمس‌الدینی

شهریور، نام یکی از اَمَهَرَسپندان (Amahraspandān) در آیین زرتشتی (رک. ایرانیکا، ذیل «اَمِشا سِپنتا»، AMEŠA SPĒNTA).

این صورت فارسی میانه‌ای از نامی است که خود از صورت اوستایی «خُشاثره وئیریه» (Av. Xšaθra Vairya) اشتقاق یافته است، که به صورت تحت‌اللفظی «سلطه‌ای که باید انتخاب شود» و با ترجمه‌ای آزادانه‌تر «فرمانروایی منتخب/مطلوب/بهترین» معنا می‌شود.

«خُشاثره وئیریه» که از گات‌ها غایب است، در طبقات اخیر اوستا به‌عنوان سومین مرتبه در شمارش «اَمِشا سِپنتا» ظاهر می‌شود. واژه «خُشاثره» (xšaθra-) به‌طور گسترده توسط زرتشت برای بیان مفهوم قدرت و فرمانروایی اهورامزدا به کار رفته است. به دلیل چندظرفیتی بودن این اصطلاحات، تعیین اینکه آیا زرتشت «خُشاثره» را، مانند «اَشه» (Aša) یا «وَهُو مَنَه» (Wohu Manah)، به‌عنوان موجودی مجزا

یا صرفاً وجهی از اهورامزدا یا ترکیبی از هر دو در نظر می‌گیرد، دشوار است. در هر صورت، موجودی به نام «خُشاثره وَئیریه»، به هر صورت که کسی آن را بفهمد، در هیچ کجای گات‌ها یافت نمی‌شود. با این وجود، تداعی‌هایی از این دو کلمه وجود دارد که به ظهور «خُشاثره وَئیریه» به عنوان یکی از «امِشا سِپنتا» در متون پساگات‌ها اشاره دارد. مستقیم‌ترین ارتباط در یشت‌هاست (یشت‌ها. ۵۱. الف) است: «وهُو خُشاثرم وَئیریم باگم آیبی. بَئیریشتم» (vohū xšaθrəm wairīm bāgəm aibī. bairištam)؛ «پادشاهی نیک آن است که به‌عنوان بهترین تأمین‌کننده سهم (خود) انتخاب شود.» در یشت‌ها (۱۴. ۴۳) ارتباط دورتر است: «تِم داتا موی ... وَئیریه استوئیش یا ثباهمی خُشاثروئی واچی» (tām dātā mōi ... wairyā stōiš yā θβahmī xšaθrōi) «شما آن (میل) وجود انتخابی را که گفته می‌شود در قدرت تو است به من عطا کنید.» علاوه بر «خُشاثره» (xšaθra) و «اشتی» (sti)، «میژده» (mīžda) پاداش (کاهنانه؟) یا پاداش «انتخاب، مطلوب» است (یشت ۳۴. الف و یشت ۵۴. د۱).

در متون به‌اصطلاح اوستای جوان، و در بخش‌هایی که به‌نظر می‌رسد به‌طور یکسان اخیر، شمارش‌هایی از «امِشا سِپنتا» وجود دارد که همیشه از نظم ثابتی پیروی می‌کنند، یعنی (اهورا مزدا)، «وهُو مَنه»، «آشا وهیشتا»، «خُشاثره وَئیریه»، «سِپنتا آرمئیتی»، «هتوروات»-«امرات» (یسنا ۱. ۲؛ ۱۶. ۳؛ ۵۷. ۲۴؛ ۷۰. ۲؛ یشت‌ها ۱. ۲۵؛ ۴. ۱). فراتر از این نظم ثابت، این نام صرفاً در طلعه‌ها (litanies) به چشم می‌خورد، جایی که هیچ نشانه‌ای در مورد اینکه «خُشاثره وَئیریه» از نظر الهیاتی چگونه درک می‌شود، ارائه نشده است.

در جای دیگر «خُشاثره وَئیریه» به عنوان روز چهارم هر ماه (یسنا ۱۶. ۳؛ سی‌روزه، ۴. ۱) و به عنوان ماه ششم (آفرینگان ۳. ۹) ظاهر می‌شود. با این حال، در مقطعی، «خُشاثره وَئیریه»، همان طور که از متون پهلوی می‌دانیم، به‌عنوان حامی آفرینش فلزات در نظر گرفته شد. و با این ظرفیت خُشاثره وَئیریه واژه دیگری برای نامیدن «فلز» شد. بنا بر این، در وندیداد (۹. ۱۰) «کرشسچی فره‌کاره‌یوئیش تیغره خُشاثره



وئیریه» (*karšasci frakārāyōiš tiṡra xšaθra vairya*) «شما باید شیارها را با یک فلز تیز (چوب) ردیابی کنید»؛ همین طور در وندیداد (۶. ۱۶) «خُشاثره وئیریه پئیری کارم کاره یوئیش» (*xšaθrāi wairyāi pairi.karəm kārayōiš*): «باید با یک فلز (چوب) یک شیار را در اطراف ردیابی کنی. همچنین در وندیداد (۱۶. ۱۶) «ایانگهائینم و سروم و ا [نیتمه خُشاثره وئیریه]» (*ayanhaēnəm vā srūm vā*) «*[nitama xšatra wairya]*» (کشتی) از آهن یا سرب [پایین ترین فلزات].» و سرانجام توصیف دشواری از یوغ اراهه در یشتها (۱۰. ۱۲۵) وجود دارد؛ آن جایی که قلاب (*aka*) که توسط آن بند یوغ به محور (*pole*) بسته می شود، به نظر می رسد که دارای درخششی است که مشخص می کند قلاب فلزی است (*xšaθram vairīm*).

بنا به متن بندهشن پهلوی، در خلال آفرینش روح چهارم یا همان «مینوگ» (*mēnōg*)، شهرپور، فلز «یوخشوست» (*ayōxšust*)، برگرفته از آسمان (رک. ایرانیکا "آسمان" (*āsmān*)) را مخلوق خود قرار داد. ارتباط سلطه او با فلز در بندهشن (۲۶. ۵۷-۶۱) به صراحت بیان شده است. توضیحی که در آنجا داده می شود با ریشه شناسی (*xštlwl/xšaθrawar(ya)*) به عنوان «حاکمیتی مطابق با اراده» آغاز می شود، جایی که «کامگ» (*kāmag*) همیشه در یسنای پهلوی «وئیریه» را برملا می کند. متن سپس ادامه می دهد که چون فلز متعلق به اوست، فرد می تواند از طریق بازوها از خودمختاری (*kāmag-xwadāyīh*) (کامگ-خوداییه)، قدرت و سایر ویژگی ها استفاده کند. از آنجایی که شهرپور نماینده حکومت مشروع است، آنتاگونیسست اهریمنی او در «فراشگرد» (*Frashegird*) (رک. ایرانیکا، «فراشو کرتی» (*FRAŠŌ.KERETI*)) «شاوول دیو» است (بندهشن بزرگ ۳۴. ۲۷) که با حکومت شیطانی، ظلم، بی عدالتی و خشونت مشخص می شود (بندهشن بزرگ ۲۷. ۷). در رابطه با نقش شهرپور در دوران «فراشگرد»، بین بندهشن و روایات پهلوی اختلاف وجود دارد. بنا به گفته این دومی شهرپور «فلز تمام کوه های جهان را تا بلندی دهان (فردی) ذوب می کند» (*PRDD 48.70: ud šahrewar ayōxšust ī hamāg*)

*(kōfihā ī pad gēhān be widāzēd dahān-bālāy*). جایی که بندهشن بیان می کند که «سپس آتش و "اُیرمان-یزد" باعث می شود که فلز (مذاب) که در تپه ها و

GrBd 34.18: *pas*) «کوه‌ها است، جاری شود و همانند رودخانه بر روی زمین بماند»  
*ātaxš ud ērmān yazd ayōxšust ī andar kōfān ud garān witāzēnd*  
 که «سپس شهر یوز فلز مذاب را در آن سوراخی که دیوان (*Dēws*) وارد شده‌اند، رها  
 می‌کند» (PRDD 48.86: *ud pas šahrevar pad ān sūrāg kū awēšān*)  
*andar šud hēnd ayōxšust ī widāxtag abar hilēd*. گزارش بندهشن  
 یک عامل را حذف می‌کند: "آن --؟-- که روح ناپاک از طریق آن حمله کرده است  
 توسط فلز (مذاب) نگه داشته خواهد شد " (*GrBd 34.31: ān --?-- ī gannāg*)  
*mēnōg padiš andar dwārist pad ayōxšust girīhēd*)..

در مورد شهر یوز جزئیاتی اتفاقی وجود دارد. خویشکاری شایسته او شفاعت در نزد  
 اورمزد از طرف محرومان است (GrBd 26.57). گل او ریحان شاهانه (-royal  
*basil*) است (در بندهشن بزرگ به صورت: شاه‌اسپرهم؛ GrBd XVIIA.2؛ نیز نک.  
 ایرانیکا، ذیل "ریحان" (*BASIL*)) و بخش قربانی او «طحال» است (در روایات پهلوی  
 به صورت "اشپول" (*spul*))، (PRDD 59.3). همچنین شهر یوز با کسی که با فلز چنین  
 رفتار می‌کند، خوب رفتار می‌کند؛ اما کسی را که با آن بد رفتاری می‌کند، عذاب می  
 دهد (GrBd 26.61). شهر یوز در گاهشماری پارسی میانه همان جایگاهی را دارد که  
 در تقویم اوستایی (همچنین شهر یوز *šhrywr* اشکانی) داشته است.

[کتابشناسی:]

-[GrBd] T. D. and B. T. Anklesaria, *The Būndahishn. Being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2 ...*, Bombay, 1908.

-[GrBd]، بندهشن بزرگ، تی. دی و بی. تی انکلساریا، بندهشن. فاکسیمیل از روی  
 نسخه خطی شماره ۲ TD ...، بمبئی، ۱۹۰۸، ترجمه از بی. تی. انکلساریا، زندآکاسیه،  
 بمبئی، ۱۹۵۶ (فقط برای اهداف استنادی).

-Tr. B. T. Anklesaria Zand-Ākāsīh, Bombay, 1956 (for citation purposes only).

-J. Narten *Die Amaša Spāntas im Avesta*, Wiebaden, 1982.

- جی. نارتن، امشا سپنتا در اوستا، ویسبادن، ۱۹۸۲.

-[PRDD] A. V. Williams *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Copenhagen, 1990.

-[PRDD] ای. وی ویلیامز، روایات پهلوی همراه با دادستانِ دینیگ، کپنهاگ، ۱۹۹۰

# VIRGO

COMA BERNICUS

BOOTES

MONS MENALUS

Denebola



*Procyonaster*



E

O

C R A T E R

W

E

S

V

S

C

O

R

K

P

H

N

O

C

T

F

L

I

B

T

*Alphard*



*Suber of Comae*



*1877 Heilmann*

“

صورت فلکی سنبله در افسانه‌ها و باور مردم عامه

## دوشیزه‌ای با خوشه گندم در دست

مریم دره شیری

در قدیم، مردم به آسمان و صورت‌های فلکی، باور داشتند و فکر می‌کردند وضع ستارگان در سرنوشت و وضع زندگی آن‌ها مؤثر است. آن‌ها علاوه بر پیدا کردن ستاره بخت و اقبال در آسمان‌ها، از ستارگان برای جهت‌یابی و حتی فهمیدن اینکه چه موقع زمان کاشت است، استفاده می‌کردند. هرچند حالا این باور کم‌رنگ‌تر شده و اخترشناسی به‌عنوان یک علم، جایگاه دیگری در بین مردم دارد؛ اما برخی هنوز هم از خواندن طالع و خصوصیتی که متولدین هر ماه را در خود جای می‌دهد، لذت می‌برند و به آن اعتقاد دارند.

گذشتگان زمان انجام هر کار را بر طبق وضع ستارگان آغاز می‌کردند و فکر می‌کردند سعد یا نحسی هر روز می‌تواند در پایان و نتیجه آن کار مؤثر باشد. فارغ از درست یا غلط بودن این مسئله، باورها و افسانه‌های زیادی در خصوص صور فلکی وجود دارد که نسل به نسل منتقل شده و هرکس بر طبق تفسیر خود این صور فلکی را نماد و نشانه‌ای برای آنچه می‌خواهد در نظر می‌گیرد.

## سنبله یا عذرا

سنبله، ششمین برج خورشید، قوسی ۳۰ درجه از دایره البروج است. صورت فلکی سنبله یکی از قدیمی‌ترین صورت‌های فلکی است که توسط انسان شناسایی و توصیف شده است، صورت فلکی سنبله، یکی از قدیمی‌ترین و واضح‌ترین صور فلکی آسمان است که تنها صورت فلکی زنانه، در میان تمامی صور فلکی به حساب می‌آید. به همین دلیل در اسطوره‌های برخی از اقوام و ملل، این پیکر آسمانی در اسطوره‌های برخی از اقوام و ملل به‌عنوان خدایانوی باروری مقدس شمرده می‌شود.

ابوریحان بیرونی نام این پیکر آسمانی را سنبله یا عذرا آورده است که به معنی خوشه است. در منابع نجومی نیز این صورت فلکی، سیمای دوشیزه‌ای با خوشه‌ای گندم در دست نمایش داده می‌شود و در اشعار فارسی از این ماه، با نام‌های خوشه سپهر، خوشه فلک و خوشه گندم یاد کرده‌اند.

## سخت‌کوش و صلح‌طلب

در احکام نجومی سنبله، برج صیفی، ذوجسدین، خاکی و جنوبی است. نیکوگری، کاردانی و بسیاری‌دانی توأم با حکمت مربوط به علامت سنبله است و باور بر این بوده است که هر آنچه در زیر علامت سنبله است با ویژگی‌هایی مانند خویشنداری، زحمت‌کشی متواضعانه، سادگی، آرامش، پشتکار و سخت‌کوشی، صلح‌طلبی، وظیفه‌شناسی همراه است و از بعد ویژگی‌های منفی آن را با پنهان‌گری، فریب‌گری و خسته‌کننده می‌شناسند. ویژگی سنبله آن است که در سکوت و به‌نرمی حرکت می‌کند، می‌داند بودنش چگونه باید باشد و اغلب جای خود را در بالاترین جایگاه باز می‌کند.

## سمبل کشاورزی

صورت فلکی سنبله یا همان شهریور را مردم به‌عنوان سمبل کشاورزی، باروری و فصل کاشت می‌دانستند و آن را به‌عنوان یک زمین شخم‌زده می‌دیدند. رومیان آن را، الهه

کشاورزی خود را پیدا می‌کردند و در همان دوران بابلیان، معتقد بودند که صورت فلکی سنبله عشتروت، الهه باروری آنهاست.

در نسخه بین‌النهرینی داستان صورت فلکی شهرپور آمده است که الهه ایشتار؛ شیفته و دلباخته خدای باروری و غلات یعنی تموز بود است؛ اما حیات تموز، وابسته به فصل‌های سال بود. او در بهار متولد می‌شد و در آخر پاییز می‌مرد. ایشتار هر سال در زمان شخم زمین و درو سیاه می‌پوشید و به سوگ می‌نشست و به دنبال معشوقه خود در فصل زمستان به جهان زیرین می‌رفت. به همین دلیل است که صورت فلکی سنبله در فصل زمستان قابل دیدن نیست.

در افسانه یونانیان نیز صورت فلکی شهرپور یا سنبله، دوشیزه‌ای بود که در عصر انسان پیش از گناه، زندگی می‌کرد. او دوشیزه‌ای با خوشه گندم بود که برای کشاورزان سمبل کشت بود و زمان کاشت محصول را به آنها یادآوری می‌کرد. زمانی که انسان مرتکب گناه نخستین می‌شود؛ دوشیزه به آسمان‌ها می‌رود و به‌عنوان یک مجموعه ستاره و صورت فلکی متولدین شهرپور پاک و دست‌نخورده باقی می‌ماند.

### الهه عدالت

صورت فلکی سنبله نزد یونانیان باستان، الهه عدالت یونانیان بود و در دوران طلایی بشر زندگی می‌کرد. دوره‌ای که جاودانگی و صلح را به همراه داشت و هیچ‌کس در آن حتی پیر نمی‌شد؛ اما پس از آنکه چهارفصل به وجود آمده و مردم بی‌خدا می‌شوند. آنها دیگر مثل گذشته برای خدایان احترام چندانی قائل نبودند. دایک که مسئولیت حکومت بر عدالت انسان‌ها را بر عهده داشت، از این وضعیت آشفته بود برای مردم سخنرانی کرد و می‌گوید که با این روند همه چیز رو به بدتر شدن خواهد برد. او پس از این به کوهستان‌ها رفت و به آسمان پرواز کرد و به شکل یک صورت فلکی تا ابد زنده ماند.

یاقوت حموی نیز به پیروی از زرتشت، جهان را به هفت کشور تقسیم نموده و به نام هفت ستاره سیار به ترتیب جای آسمانی آنها نامیده است که اقلیم ششم یعنی عطارد یا تیر در برج سنبله خلق شده است. در برخی از داستان‌ها آمده است که خدا بعد از

خلق اقلیم ششم، خسته شد و استراحت کرد و به همین دلیل زمین بعد از شهریور به سمت زمستان و خشکی می‌رود و قابل کشت نیست البته این داستان خلاف نظر یهودیان است که می‌گویند این داستان برای روز ششم جهان است و خدا تمام جهان را در شش روز آفرید و بعد از آن استراحت کرد.

## گردش فصل‌ها

ولی بیشترین داستانی که از صورت فلکی متولدین شهریور معروف و محبوب است، داستان عشق پرسفون و هادس است. زئوس به هادس که برادرش بود و خدای جهان مردگان بود؛ قول داده بود تا پرسفون را به همسری او درآورد. هادس، پرسفون را عاشق و دلباخته خود کرده و از جهان می‌دزدد. دیمتر که الهه باروری یونان باستان است؛ مادر پرسفون از این ماجرا اندوهگین شده و تمامی زمین را می‌خشکاند. زئوس برای جلوگیری از قحطی و خشک‌سالی به دیمتر وعده می‌دهد که پرسفون را دوسوم از سال نزد او برگرداند. برای همین یک‌سوم از سال که پرسفون نزد همسرش در جهان زیرین زندگی می‌کند، زمین خشک و غیر قابل کشت است. زمانی که پرسفون دوباره به روی زمین بازمی‌گشت، همه جا سبز و بهار آغاز می‌شد.



”

طالع

“





## ارتباط روایت افسانه‌ای مربوط به پدید آمدن شهر یزد با طالع سنبله یا شهر یور

زهرا دهقان دهنوی

### مقدمه

دو روایت در دو منبع مشهور تاریخ یزد درباره بنیان شهر یزد نقل شده که می‌توان پیوند این دو را از نظر ارتباط با صورت فلکی سنبله بررسی کرد. مطابق با روایت نخست از تاریخ یزد جعفری «بعد از بهرام، مملکت به یزدجرد بن بهرام رسید و پادشاه ذی‌شوکت بود و عرب و عجم در فرمان او بود و طوف ممالک خود می‌کرد. چون به کثه رسید، آب و هوای آن وی را موافق آمد. گفت: نذر کردم که این مقام شهری سازم به نام یزدان و بنایان ممالک را جمع کردند و منجمان را حاضر نمود و به طالع سنبله [شهر یور]، یزد را بساخت و قصور و دیور و بازار و حمام و آتش‌خانه عالی بنا کرد و خانه سلطان و سه نهر آب روان کرد.»<sup>۱</sup>

۱. جعفر بن محمد بن حسن جعفری، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۹: ۲۹.

در کتاب تاریخ یزد نوشته عبدالحسین آیتی نیز روایت دیگری آمده است که مطابق با آن، از سال پادشاهی پیشدادیان که روانشان شاد باد، طایفه‌ای از بلخ برای فارس کوچ کرده، با حشمی فراوان به محلّ یزد رسیده که بیابان بوده، از نداشتن و نیافتن آب به هلاکت رسیده بودند. ناگاه [چند] گاو شیری را از دور دیده‌اند که با هم چرا کرده، به طرف کوه می‌روند. ایشان تعجب کرده، عقب آن‌ها رفته‌اند؛ به چشمه‌آبی گوارا رسیده، درختان انار و سیب دیده‌اند و فرشتگانی به صورت مرغان سفید دیده‌اند، که از سنگ کوه بیرون آمده، پرواز کرده و یزدان، یزدان می‌گفته‌اند. آن‌ها همگی به خاک افتاده، مشغول عبادت شده و چون کوهسار، سبز و خرم بوده، همان‌جا مانده [اند]، [او] خبر به پادشاه داده [اند]؛ پادشاه پسر خود را با آتش مقدّس از آتشکده فارس به آنجا فرستاد و آتشکده‌ای به نام آتشکده یزدان ساخته [است].<sup>۲</sup> برای یافتن ارتباط این دو روایت، ابتدا به بررسی طالع سنبله که محتوای محوری روایت نخست است می‌پردازیم، سپس می‌کوشیم ارتباط روایت دوم را نیز با طالع سنبله بیان کنیم تا از این طریق ارتباط میان دو روایت روشن شود.

## طالع سنبله

**بُرج سنبله**<sup>۳</sup> (خوشه)، ششمین برج فلکی از دایرة البروج است. سنبله، ششمین برج یا خانه خورشید است. در اساطیر یونانی، آسترایا<sup>۴</sup> آخرین جاودانی بود که در پایان عصر نقره، زمانی که خدایان به المپوس گریختند، زمین را رها کرد؛ از این رو این علامت با زمین ارتباط داشت.<sup>۵</sup> او به صورت فلکی سنبله تبدیل شد.<sup>۶</sup> اکثر اسطوره‌ها سنبله را یک دوشیزه باکره<sup>۷</sup> می‌دانند، که با گندم ارتباط دارد.<sup>۸</sup> در اساطیر یونان و روم،

۲. عبدالحسین آیتی، تاریخ یزد، - یزد: گلبهار، ۱۳۱۷: ۲۶۳.

3. Virgo

4. Astraea

5. <https://www.theoi.com/Titan/Astraea.html>

6. «Giulio Campi | Jupiter and Astraea». *The Met*. Retrieved August 2022, 15

7. Ioan Petru Culianu, «Astrology, in *Encyclopedia of Religion*, ed. Lindsay Jones, 6-563, Vol. 2, 1st ed. (Detroit: Macmillan Reference USA, 565, (2005).

8. «The Personality of a Virgo, Explained». *Allure*. February 2, 2018. Retrieved July 2022, 28

این صورت فلکی، مربوط به دمتر، الهه یونانی برداشت محصول، یا دخترش پرسفونه<sup>۹</sup>، ملکه جهان زیرین است. برخی نیز آن را با اسطوره پارتنوس<sup>۱۰</sup> مرتبط می‌دانند.

در اساطیر مصر، زمانی که خورشید در صورت فلکی باکره قرار داشت، آغاز برداشت گندم را نشان می‌داد و سنبله را به دانه گندم متصل می‌کرد. در مسیحیت عیسی از باکره‌ای در شهر بیت لحم (خانه نان) به دنیا آمد. منطقه البروج در دوران باستان به صورت فلکی شیر ختم می‌شد و با سنبله آغاز می‌شد. علامت قابل مقایسه با باکره در طالع بینی هندی نیز، کانیا (kanya) به معنی دوشیزه است.<sup>۱۱</sup>

### ارتباط افسانه مرتبط با بنای شهر یزد با طالع سنبله

روایت افسانه‌ای دوم را می‌توان از جهت دارا بودن عناصری همچون گاو، چشمه، میوه (انار و سیب) و بیرون آمدن پرندگان سفید (فرشتگان) از کوه با صورت فلکی سنبله مرتبط دانست. سنبله از سویی به صورت عذرا یا دوشیزه جلوه می‌یابد و این صورت فلکی را در ارتباط با «منزل گاه زنان و نزهت گاه و الهگان» دانسته‌اند.<sup>۱۲</sup> گاو در بسیاری از فرهنگ‌ها نماد زنان و الهگان است. گاو با دمتر<sup>۱۳</sup>، الهه کشاورزی، باروری و برداشت محصول، و با الهه آفرودیت<sup>۱۴</sup>، الهه عشق، زیبایی و جنسیت مرتبط است. در اساطیر نورد<sup>۱۵</sup>، گاو ارتباط نزدیکی با الهه فریجا<sup>۱۶</sup> دارد که الهه عشق، باروری و جنگ است.<sup>۱۷</sup> در مصر باستان، الهه هاتور<sup>۱۸</sup>، مادر بزرگ، به صورت گاوی تصویر می‌شد.

9. Persephone

10. Parthenos

11. Rigoglioso, Marguerite (2009). "Artemis's Divine Birth Priestesshood". *The Cult of Divine Birth in Ancient Greece*. New York: Palgrave Macmillan.

۱۲. ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم، (ترجمه؟)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵: ۹۳.

13. Demeter

14. Aphrodite

15. Norse

16. Freyja

17. <https://www.momthemuse.com/what-does-the-cow-symbolise-in-ancient-mythology-and-literature/>

18. Hathor

او هر روز خورشید طلایی را به صورت گوساله‌ای، دنیا می‌آورد.<sup>۱۹</sup> در اساطیر هندی نیز، الهه زمین پریشوی<sup>۲۰</sup> به شکل گاو بود.<sup>۲۱</sup>

گرشاسپ، پهلوان مشترک هند و ایرانی است و خویشکاری گرشاسپ ایرانی در ایندیره<sup>۲۲</sup>، ایزد-پهلوان بزرگ هندی دیده می‌شود. بنا به ریگ‌ودا ایندیره در نبرد با دشمن شیطانی خود داسه<sup>۲۳</sup> که همان واژه دَهَه<sup>۲۴</sup> در اژی‌دهاکه است، دو همسر محبوب او را که یکی از آنان دهینه<sup>۲۵</sup> نام دارد و به معنی گاو شیرده است، آزاد می‌کند ... ایندیره با تریته آپتیه<sup>۲۶</sup> که برابر هندی ایزد ایرانی فریدون یا ثرتئونَه (Oraētaona) با لقب آثویه (Āθwya) است، رابطه بسیار نزدیکی دارد. ... فریدون اژی‌دهاکه را شکست می‌دهد و زنان در چنگ اژدها، یعنی ارنواز (Arðnavāči اوستایی) و شهرناز (savanhavāči اوستایی) را آزاد می‌کند.<sup>۲۷</sup>

همچنین سنبله به شکلی زنی تصور می‌شود و بسیاری از الهگان در باورهای اساطیری با چشمه‌ها ارتباط دارند. دافنه<sup>۲۸</sup> در اساطیر یونانی، با فواره‌ها چاه‌ها، چشمه‌ها، نهرها، جویبارها و دیگر منابع آب شیرین مرتبط است. آرتوسا الهه‌ای است که به چشمه تبدیل شد. نایادها، الهه‌های رودخانه‌ها، نهرها، دریاچه‌ها، مرداب‌ها و چشمه‌ها بودند. آناهیتا نیز در اسطوره‌های ایرانی با رودخانه‌ها و آب‌ها ارتباط دارد. سنبله در برخی منابع بر آبی که روان است دلالت دارد.<sup>۲۹</sup>

19. Lesko, Barbara S. (1999). *The Great Goddesses of Egypt*. University of Oklahoma Press. ISBN 0806132020-978.

20. Prithvi

21. "Milking of the Earth" Texts.00.gs. Retrieved 13 November 2011

22. Indra

23. Dâsá

24. Daha

25. Dhene

26. Trita Āptya

۲۷. ابوالفضل خطیبی، «چرا فریدون ضحاک را نکشت»، جشن‌نامه دکتر فتح‌الله مجتبابی، به کوشش علی‌اشرف صادقی و ابوالفضل خطیبی، تهران، هرمس ۱۳۹۳، ص ۳۸۵-۳۹۸

28. Daphne

۲۹. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم: ۳۴۱.

در مورد اشاره به انار و سیب می‌توان گفت، سنبله معمولاً در ارتباط با خوشه‌ای جو، یا گندم و یا شاخه‌هایی [از گل نشان داده می‌شود. این صورت فلکی را در ارتباط با «جایگاه کشت‌کننده» و کشتزار دانسته‌اند.<sup>۳۰</sup> دربارهٔ ارتباط گیاهان و کشاورزی با زنان باید به ارتباط الهگان به کشاورزی توجه داشت. دمتر الههٔ مشهور غلات و کشاورزی است و الهه‌های متعدد دیگری با کشاورزی ارتباط دارند.<sup>۳۱</sup> سنبله با هر زمینی که در آن کشت کنند، مرتبط است.<sup>۳۲</sup>

و در مورد وجود فرشتگان در افسانه باید گفت صورت فلکی سنبله اغلب به صورت بالدار که شبیه به فرشته‌ای به نظر می‌رسد ترسیم شده به گفتهٔ جهان دانش (به نقل از دهخدا)، عذرا را بر صورت زنی توهم کنند که او را دو بال است. تصویر سنبله در صورالکواکب به صورتی زنی رسم شده که دارای دو بال است که تا نزدیکی کمر او آویخته‌اند.<sup>۳۳</sup> و در برخی منابع نیز او را با فرشته‌ای به نام هامالیل<sup>۳۴</sup> مرتبط دانسته‌اند.<sup>۳۵</sup> همچنین اینکه در افسانه به تجلی فرشتگان در قالب مرغان سفید اشاره شده یادآور این نکته است که برخی منابع ارتباطی میان سنبله و پرندگان قائل شده‌اند؛ مطابق با این منابع، برخی از برج‌ها بر حیوانات دلالت کنند و جوزا و سنبله و حوت و دو ثلث پسین از جدی دلیل مرغانند.<sup>۳۶</sup> و شاید رنگ سفید این مرغان نیز بی‌ارتباط با این موضوع نباشد که سنبله بر رنگ زردی که بر سفیدی زرد دلالت دارد.<sup>۳۷</sup>

در اساطیر یونانی الهه‌ای که به شکل سنبله تصویر می‌شد دایک<sup>۳۸</sup> بود که با کشاورزی ارتباط داشت.<sup>۳۹</sup> دایک فرزند الهه ائوس<sup>۴۰</sup> بود که به الههٔ سپیده‌دم شناخته می‌شد

۳۰. ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم: ۹۳.

31. [https://en.wikipedia.org/wiki/Category:Agricultural\\_goddesses](https://en.wikipedia.org/wiki/Category:Agricultural_goddesses)

۳۲. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم، ترجمهٔ جلال‌الدین هامی، تهران: بابک، ۱۳۶۲: ۳۳۳.

۳۳. عبدالرحمان بن عمر صوفی، صورالکواکب، ترجمهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱: ۱۶۲ و ۱۶۳.

34. Hmaliei

35. [https://www.occult.live/index.php/Main\\_Page](https://www.occult.live/index.php/Main_Page)

۳۶. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم: ۳۳۰

۳۷. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم: ۳۳۱.

38. Dike

39. [https://en.wikipedia.org/wiki/Dike\\_\(mythology\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Dike_(mythology))

40. Eos

و دروازه‌های بهشت را برای طلوع خورشید باز می‌کرد؛<sup>۴۱</sup> از این رو می‌توان بیرون آمدن فرشتگان از کوه را به طلوع سپیده‌دم تعبیر کرد و آن را با صورت فلکی سنبله مرتبط دانست و اینکه مرغان در افسانه‌ی مورد نظر سخن‌گوی بوده‌اند و «یزدان، یزدان» می‌گفته‌اند، می‌تواند با این نکته مرتبط باشد که مطابق با باورهای نجومی کهن، صورت‌های فلکی جوزا و سنبله و میزان بلندآوازند.<sup>۴۲</sup>

در مجموع به نظر می‌رسد با تدقیق در افسانه‌ی مورد نظر مشخص خواهد شد که عناصر این روایت از جهات گوناگون مرتبط با صورت فلکی سنبله به نظر می‌رسند و همان‌طور که در روایت نخست صراحتاً به بنیان نهادن شهر یزد در طالع سنبله یا شهریور اشاره شده، روایت دوم نیز در لایه‌های زیرین خود به این صورت فلکی و همچنین ششمین ماه سال اشاره‌ای داشته است.

---

41. [https://en.wikipedia.org/wiki/Dike\\_\(mythology\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Dike_(mythology))

۴۲. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعة التنجیم: ۳۲۰





## پیشینه تاریخی تعیین طالع بنیان شهر

فرزانه غلامرضایی

### تعریف طالع

طالع‌بینی از علوم باستانی است که بر اساس این باور بنا نهاده شده است که اجرام آسمانی در تعیین سرنوشت آدمیان نقش دارند. دهخدا به نقل از التفهیم، «طالع» را برجی که از مشرق طالع شود و مقابل «غارب» تعریف کرده و آورده «طالع آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج. برج را برج طالع خوانند و درجه را درجه طالع.»

به‌طور کلی، فن احکام نجوم یعنی شناختن احوال اجسام سفلی از این جهت که در حرکت و کون و فساد، تحت تأثیر اجسام علوی‌اند، که به پنج قسم یا فصل عمده تقسیم می‌شوند؛ قسم اول شناختن قانون احکام یعنی معرفت صفات و احوال اجرام علوی از جهت دلالت بر احوال اجسام سفلی؛ قسم دوم احکام عالم یعنی معرفت حوادث و وقایعی که در عالم سفلی واقع می‌شود متعلق به اصناف مردمان و تغییرات هوا و

زمین و خوشی‌ها و ناخوشی‌ها و جنگ و فتنه و تغییرات در ملل و دول عالم و امثال آن‌ها. امور سفلی پاره‌ای بزرگ و بادوام است از قبیل پدید آمدن مذهب‌ها و کیش‌ها و بعضی کوچک و بی‌دوام مانند کارهای زراعت و برخی میانه‌حال است؛ هم در بزرگی و خردی و هم در درازی و کوتاهی مدت؛ از قبیل امارت و ریاست و نظایر آن‌ها. (۱)

### طالع‌بینی تولد و مرگ (مصادیق)

طالع‌بینی در تعیین سرنوشت افراد از روی تاریخ تولد آن‌ها نقش داشته و گاه مرگ آنان را پیش‌گویی می‌کرده است. طالع‌بینی در تمامی ادوار گذشته مورد توجه اقشار مختلف جامعه بود؛ به‌طوری‌که حتی بزرگ‌ترین دانشمندان اسلام نظیر بیرونی در تألیف راهنماهایی برای طالع‌بینی کوشیده‌اند و این نکته حائز اهمیت است که در فرهنگ اسلامی، اصطلاح منجم هم به معنی اخترشناس است و هم به معنای طالع‌بین. اصولاً طالع‌بینی محتاج محاسبات دقیق و پیچیده‌ای بود تا بتوان مواردی چون اقبال و آینده‌شاهزادگان به هنگام تولد و یا لحظه حلول بهار برای تعیین وقایع آتی سال و ... را پیش‌بینی نمود (۲)

در شاهنامه، زاده شدن قهرمانی به نام رستم از طریق طالع‌بینی پیش‌بینی می‌شود و بر حسب طالع او، ویژگی‌های شخصیتی و سرنوشت او مشخص می‌شود؛ (۳) همچنین محل مرگ اسفندیار نیز از طریق طالع‌بینی مشخص می‌شود. (۴)

در اصطلاح نجومی، طالع جزوی از منطقه البروج است که بر افق شرقی است، حین ولادت مولود یا سؤال سائل. برجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار باشد، و اثر هر طالع از بروج دوازده‌گانه در نحوست و سعادت علی‌حده است. (۵)

بر اساس اهمیت طالع تولد است که هنگام تولد اشخاص مهم طالع آنان را ثبت و ضبط می‌کردند؛ برای نمونه در تجارب‌الامم چنین آمده که در شب آدینه، نهم جمادی دوم امسال، امیر ابواسحاق ابراهیم، پسر معزالدوله، به طالع سنبله از مادر بزاد. (۶)

## طالع بینی امور مهم

علاوه بر مرگ و تولد، طالع بینی در هنگام وقوع سایر امور مهم زندگی نیز کاربرد داشته است؛ برای نمونه دربارهٔ بر تخت نشستن چنین آمده که «به طالع سنبله ... اباقاخان را بر تخت پادشاهی نشانند و شرایط و مراسمی که در آن باب معهود است به تقدیم رسانیدند.» (۷) و همچنین در منابع آمده که سلطان محمد خدابنده «شهر سلطانیه [= زنجان] را بنا نهاد و به طالع عقرب مقرر سریر سلطنت و تختگاه خود ساخت» (۸)

هنگام قراردادهای مهم برای دیدار و ملاقات نیز به طالع بینی توجه شده است؛ برای نمونه مطابق با تجارب الامم، «ابوعلی بن مقله روز قربان به بغداد رسید، او در یک نامه از قاهر خواسته بود که شب هنگام او را بپذیرد، زیرا او از راه ستاره شناسی بهتر می داند که دیدار به طالع برج جدی رخ دهد که یکی از دو ستارهٔ سعد در آن بوده و دیگری در میان آسمان باشد.» (۹) و در تاریخ بناکتی به حسب دلایل نجومی زلزلهٔ تبریز پیش بینی شده و به عمارت آن به طالع عقرب اشاره شده است. (۱۰)

## طالع بینی بنیان شهرها

یکی از موارد بسیار مهم که در منابع متعدد به آن اشاره شده، طالع بینی بنیان شهرهاست؛ در واقع، طالع بینی همان طور که برای اشخاص و سرنوشت آن‌ها به کار گرفته می شد، بلکه منجمان از طریق تنجیم، طالع بینی شهرها را تعیین و مناسب ترین زمان را برای عمران و آبادانی و گسترش بخشیدن به آن‌ها اعلام می کردند. در التفهیم فصلی از باب پنجم در احکام نجوم به «ساعت طالع شهرها و اقالیم» اختصاص دارد و با این عبارات به بنیان شهرها بر اساس طالع آن‌ها اشاره شده است: «فأما الطوالع وصاحب الساعه فلا یکون لبلد محفوظا إلا من وقت بنیانه ... فاما طالع و خداوند ساعت شهرها چنین دانم که یاد داشته نیاید و نبود مگر از وقت آغاز برداشتنش [= بنیانش].» (۱۱)

این احکام را از روی دلایل زمانی و مکانی استخراج می کنند؛ اما دلایل زمان از قبیل

ادوار الوف و ادوار فصول و قرانات [قران سعدین و] و کسوفات، و اما دلایل مکان از قبیل طالع شهرها وقت رسیدن آفتاب به نقطه اول حمل. (۱۲)

### شهرهای مشهور دارای طالع

در میان شهرهای مشهور ایران فرهنگی، بسیاری دارای طالع ثبت شده‌اند؛ برای مثال احداث شهر اصفهان را در اوج برج قوس تعیین کرده‌اند. (۱۳) و تبریز بر طالع عقرب (۱۴)، و سلطانیه بر برج اسد و طالع شیراز در برج سنبله رقم خورده است (۱۶) (ر.ک: فارسنامه ناصری، ص ۵۶۸).

همچنین طالع ساوه را در برج جوزا (۱۷) (ر.ک: همان، ص ۶۲) و طالع شهر ری را عقرب دانسته‌اند (۱۸) (ر.ک: همان، ص ۵۳) و عمارت قزوین (۱۹) (ر.ک: همان، ص ۵۷) و کاشان را به ترتیب بر بروج جوزا و سنبله عنوان کردند. (۲۰) (ر.ک: همان، ص ۶۴)

«در شیرازنامه آمده است (ص ۲۱) که محمدبن یوسف که بانی شهر شیراز بود، ... استادان مهندس را فرمود تا قاعده مملکت شیراز را اساس نهادند و منجمان و اخترشناسان را حکم فرمود تا در مطالعه نجوم ... تعمقی نمودند و بنای آن شهر مبارک از سعادت، طالع بود و عطارد صاحب طالع. (ص ۲۲)» (ابن بلخی، فارسنامه، ج ۱، ص ۳۱۹) «کاشان از اقلیم چهارم است و طولش از جزایر خالدات، ... زبیده خاتون، منکوحه هارون الرشید ساخت به طالع سنبله ...» (۲۱)

طالع شهر تاریخی اصفهان نیز برج قوس بوده و به صورت نیم تنه تیرانداز مرد با تنه ببر و دم اژدهایی که دهان خود را به طرف تیرانداز گشوده است و حلقوم آن آماج تیری است که از کمان تیرانداز خارج می‌شود، تصویر می‌شده است.

برج قوس است سپاهان را طالع در اصل

زبیدار مشتری اش آمد سعد اکبر

(کمال الدین اسماعیل)

## یادداشت‌ها:

۱. جلال‌الدین همایی، ج ۱ التفهیم، پانویس ص ۵۱۱، تهران: بابک، ۱۳۶۲.
۲. بنگرید به: تحقیقاتی در ایران عصر صفوی، راجر سیوری، عباسقلی غفاری‌فرد و محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر ۱۳۸۶، ص ۲۲۱.
۳. فردوسی، شاهنامه، ج ۱ بخش ۲، ص ۱۲۹، تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
۴. همان، ص ۹۸۱.
۵. دهخدا به نقل از: غیاث اللغات
۶. ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۶، ص ۱۹۰، ترجمه علینقی وزیری، تهران: توس، ۱۳۷۶.
۷. داود بن محمد بناکتی، تاریخ بناکتی، ص ۴۲۷، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۸. همان، ۴۷۵.
۹. ابن مسکویه، تجارب الأمم، ترجمه علی‌نقی وزیری، تهران: توس، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۳۳۴.
۱۰. تاریخ بناکتی، ص ۱۴۸.
۱۱. بیرونی، التفهیم، ص ۳۶۴.
۱۲. همان، ۵۱۲.
۱۳. بنگرید به: آثار ایران، ج ۴، ص ۳۰۳.
۱۴. ر.ک: تجربه الامرار و تسلیة الابرار، ص ۲۱۷.
۱۵. ر.ک: نزهة القلوب، ص ۵۵.
۱۶. ر.ک: فارس‌نامه ناصری، ص ۵۶۸.
۱۷. همان، ص ۶۲.
۱۸. همان، ص ۵۳.
۱۹. همان، ص ۵۷.
۲۰. همان، ص ۶۴.
۲۱. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۱۰، به کوشش محمد دبیرسیاکی، قزوین: انتشارات حدیث امروز، ۱۳۶۲.



“

## بررسی خصوصیات ظاهری صورت فلکی سنبله از دیدگاه نجوم و طالع بینی سنتی

محمد صادقی رنجبر

### صورت فلکی سنبله

صورت فلکی، مطابق با تعریف دهخدا، مجموعه‌ای از ستارگان است که ستاره‌شناسان برای شناختن و تمییز آن‌ها به هریک نام حیوان یا چیز دیگری داده‌اند، که بیش‌و کم آن مجموعه به آن حیوان یا شیء شباهت دارد. صور فلکی منطقه البروج دوازده صورت است؛ حمل یا بره؛ ثور یا گاو یا گاو پروین؛ جوزا یا توأمان یا دوپیکر؛ سرطان یا خرچنگ؛ اسد یا شیر؛ سنبله یا خوشه یا عذراء؛ میزان یا ترازوی شاهین یا ترازو؛ عقرب یا کژدم؛ قوس یا رامی یا کمان؛ جدی یا بزغاله؛ دلو یا ساکب‌الماء؛ حوت یا حوتین یا دو ماهی.

صورت فلکی عذراء، که در میان عام به سنبله مشهور است<sup>۱</sup>، ششمین برج از منطقه البروج است که میان برج اسد و ترازو قرار دارد و خورشید در شهریور ماه به آن می‌رسد.

۱. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم، ترجمه جلال‌الدین همایی، تهران: بابک، ۱۳۶۲: ۹۱.

سنبله به شکم و هرچه در آن است از قبیل روده ارتباط دارد<sup>۲</sup> و «جایگاه کشت کننده و منزلگاه زنان و نزهتگاه و لهوگان»<sup>۳</sup> است. و شام و فرات و جزیره و پارس به آن مربوط است.<sup>۴</sup>

برج سنبله یکی از برج‌های چهارگانه خاکی است. سنبله یا عذرا برج و بال مشتری و برج شرف عطارد است. نشان و رقم سنبله در تقویم‌ها «ه» است. سنبله از برج‌های ماده و سرد و تر است و منزل‌های سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم قمر یعنی «عوا» و «سماک اعزل» و «غفر» در این صورت فلکی واقع‌اند. از خوی‌ها و روش‌ها بر افراد سخی و نیک‌خو و بسیاردان و حکیم دلالت دارد.<sup>۵</sup>

سنبله به شکل زنی با خوشه‌ای از جو یا گندم در دست نمایش داده می‌شود. در این جستار کوشش شده است تا ویژگی‌های ظاهری سنبله در برخی از منابع نجومی مورد بررسی و توضیح قرار گیرد و درنهایت تصویر جامعی از شکل ظاهری صورت فلکی سنبله به دست دهد.

### شکل ظاهری سنبله در منابع نجومی

مطابق با التفهیم، سنبله و جوزا به صورت مردماند<sup>۶</sup> و به گفته دهخدا، سنبله در آندراج به صورت دختری است دامن فروهشته و سر او به مغرب و شمال و پای او به مشرق و جنوب، دست چپ آویخته دارد با پهلوی خود و دست راست او بلند است برابر دوش و خوشه گندم را بدان دست گرفته؛ به همین سبب به اسم سنبله مسمی است (آندراج). به گفته جهان دانش، نام دیگر آن عذرا باشد و آن را بر صورت زنی توهیم کنند، که او را دو بال است و از کواکب او سماک اعزل است (جهان دانش). نویسنده صورالکواکب، شرح مفصلی از تعداد ستارگان این صورت فلکی و موقعیت آن‌ها در آسمان آورده و آن را به صورت زنی دارای جناح و دامن دانسته و به ستاره‌ای

۲. ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم، (ترجمه؟)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵: ۹۲.

۳. ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم: ۹۳.

۴. ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم: ۹۵.

۵. عباس ماهیار، نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۳: ۱۷۸-۱۸۳.

۶. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم: ۳۱۹.



که در این صورت فلکی سماک اعزل خوانده می‌شود اشاره کرده و گفته «منجمان اعزل را سنبله خوانند و بر کره‌های بسیار دیده‌ام صورت این کوکب که شکل خوشه کرده‌اند و در بعضی نسخه‌های مجسطی نام این کوکب هم سنبله دیده‌ام و او را ساق اسد نیز خوانند.»<sup>۷</sup> و بیرونی در آثارالباقیه می‌گوید که «سماک اعزل ستاره‌ای است در کف چپ عذراء و برخی از مردم آن [= عذرا] را سنبله گویند و این مطلب هم درست نیست؛ زیرا سنبله هلبه‌ای است که بطلمیوس آن را ضفیره می‌گوید و آن ستاره‌های کوچکی است که به دور هم گرد آمده‌اند و در پشت دم اکبر جای گرفته‌اند و بسیار به برگ لبلاب مانند است و همهٔ برج به این نام نامیده شده و بنا بر رأی تازیان، هلبه بر کنار دم اسد واقع است و به منزلهٔ موی‌هایی است که در کنار دم شیر است.<sup>۸</sup> تصویر سنبله در صورالکواکب خواجه به صورتی زنی رسم شده که دارای دو بال است که تا نزدیکی کمر او آویخته‌اند؛ پیراهنی بلند بر تن دارد؛ تاج بر سر، گوشوار در گوش، کمر بند بر کمر و دو دست‌بند در میچ دستان دارد و دامن او تا ساق‌های پا آویخته و پاها عریان است. در یکی از تصاویر گوشوارها بزرگ و آویخته است و گردن‌بندی نیز بر گردن دارد.<sup>۹</sup> به گفتهٔ بیرونی در التفهیم، این صورت فلکی به صورت «عذرای جوان، زن همچون کنیزک با دو پر و دامن فروهشته<sup>۱۰</sup> است. این صورت فلکی از صورت‌ها و چهره‌ها دلالت دارد بر صورت‌های نزدیک به فربهی و به درازی نزدیک‌تر کشیده‌موی خوب‌روی با خال‌ها بر بر و بر گردن و با نشانی بر شکم<sup>۱۱</sup> دلالت دارد و همچنین این صورت فلکی با گندم ارتباط داشته است:

من که آمدم ز خطه تبریز سوی ری

از خوشه سپهر خورم نان گندمین (دیوان خاقانی: ۷۹۷)

این کوکب را به شکل خوشه کشیده‌اند و در اساطیر ایرانی نام این صورت فلکی خوشه است. از بیماری‌ها ریزش موی سر به آن منسوب است. از گروه‌های مردم وزیران و

۷. عبدالرحمان بن عمر صوفی، صورالکواکب، ترجمهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱: ۱۵۸-۱۶۱.

۸. ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، چ ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳: ۵۵۴.

۹. عبدالرحمان بن عمر صوفی، صورالکواکب: ۱۶۲ و ۱۶۳.

۱۰. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التتجیم: ۹۰.

۱۱. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التتجیم: ۳۲۷.

مهران و دبیران و سرودگویان و امینان به سنبله منتسب‌اند. از اندام‌ها شکم و تهی‌گاه به سنبله منسوب است. از رنگ‌ها زردی که به سپیدی بزند به آن نسبت داده شده است. از جایگاه‌ها، محل خرمن، تنزهگاه‌ها و خانه زنان به سنبله منسوب است.<sup>۱۲</sup> نام چهاردهم منزل [اقمر] سماک اعزل و گفتیم که این دو سماک نزدیک تازیان بر دو ساق شیرند؛ فاما این اعزل نزدیک یونانیان، بر دست عذرا است و همه مترجمان مجسطی از آن زفان، او را سنبله نام کردند و آن سنبله که برج ششم بدو معروف شد، ضفیره، ای آن گیسو که برابر عذرا است.<sup>۱۳</sup> سنبله در عجایب‌المخلوقات به صورت زنی ایستاده توصیف شده که در دست راست خوشه گندم دارد.<sup>۱۴</sup> او را به صورت زنی توصیف کرده‌اند و تصویر آن را به صورت زنی نشسته رسم کرده‌اند.<sup>۱۵</sup>

در مجموع به نظر می‌رسد در تشخیص شکل این صورت فلکی باید در نظر داشت که اگرچه این صورت فلک اغلب به تسامح سنبله خوانده می‌شود، ولی در واقع از دو شکل عذرا (دوشیزه یا کنیزک) و سنبله (ضفره یا لبلاب) تشکیل شده است. شکل دوشیزه یا کنیزک دارای دامن و لباسی آراسته و گاه نیز دارای تاج وصف شده است و در بیشتر منابع دارای دو بال فروهشته (بسته) است. به صورت نشسته یا ایستاده دیده می‌شود و در دست خوشه‌ای گندم (یا گل لبلاب) دارد.

۱۲. عباس ماهیار، نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی: ۱۷۸.

۱۳. ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعه التنجیم: ۱۱۰.

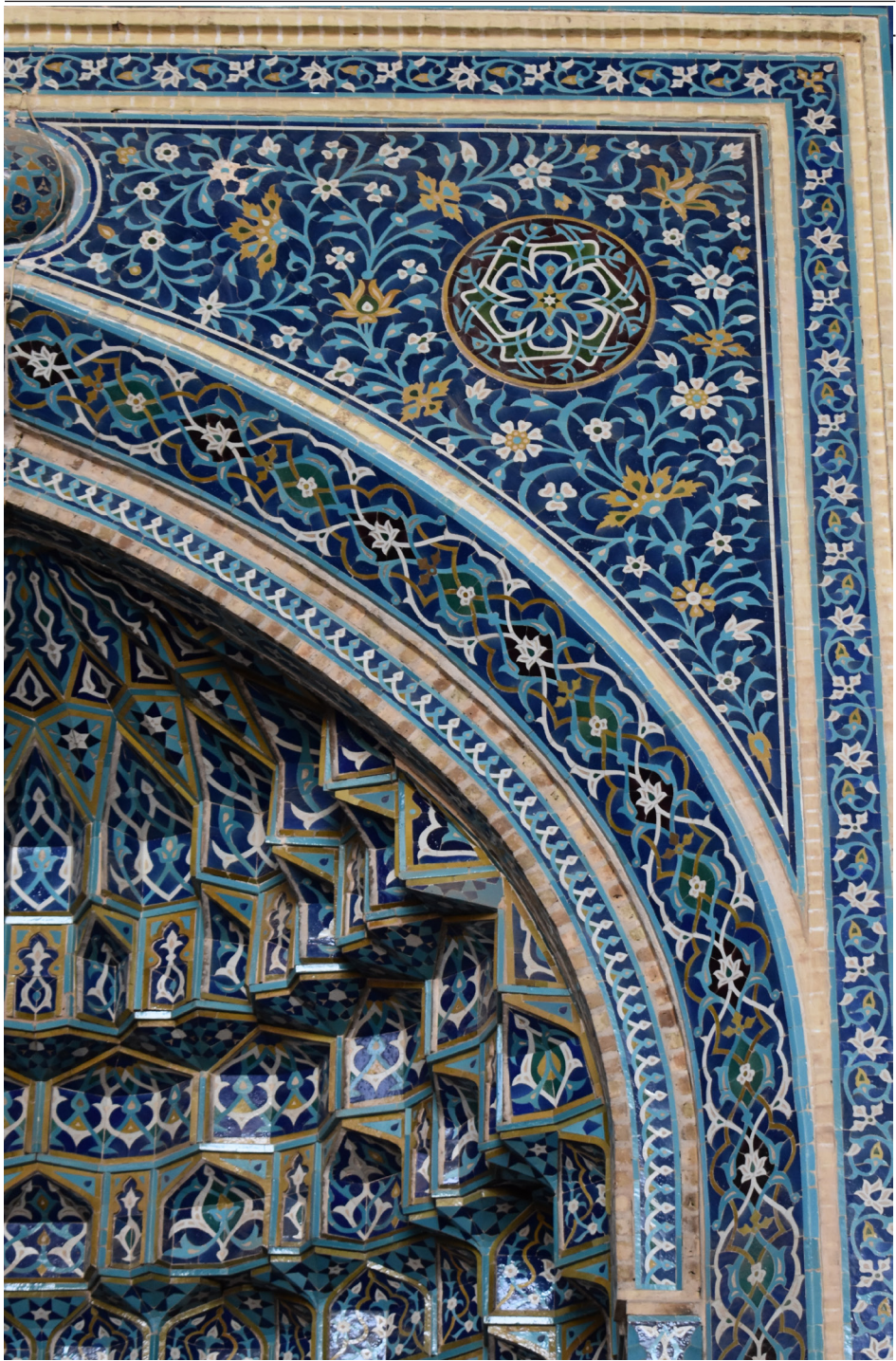
۱۴. محمدبن محمود همدانی، عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات، تهران: مرکز، ۱۳۷۵: ۶۶.

۱۵. ذکریا بن محمد قزوینی، عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات، به کوشش محمد نصیر خوانساری، تهران، چاپ سنگی،

”

سنبله

“



“

## سنبله؛ پلی میان یزد زمینی و یزد آسمانی

پیام شمس‌الدینی

متن زیر صورت اندکی پالایش شده سخنانی است که شبه ۳۱ تیر ۱۴۰۲، در میان فعالان گردشگری و به همت اندیشکده جهش در کتابخانه وزیری یزد ایراد شد؛ جا دارد از جناب سید محمد دعایی، مدیر اندیشکده جهش و جناب احمدرضا موحد، مدیر برگزاری این نشست تشکر کنم.

\*\*\*\*\*

بحث گردشگری ادبی مدتی است در یزد نیز رواج پیدا کرده است. گردشگری ادبی در قدم اول این‌گونه تعریف شده است که هر جا هر اتفاق ادبی‌ای رخ داده باشد، می‌تواند توانمندی یا محمل خاصی برای جذب گردشگر باشد. من در اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۲ به دعوت مهندس فاطمی برای ایراد یک سخنرانی در همایش گردشگری ادبی سراسر کشور در شیراز حاضر بودم. به همین منظور حدود ده بیست روزی درباره مبانی

نظری، تئوری‌ها و راهکارهای گردشگری مطالعه می‌کردم، برای اینکه به دیگران بگویم داستان از چه قرار است.

اول از همه یک نکته را بسیار خودمانی عرض می‌کنم و آن اینکه متوجه باشیم که بسیاری از وقایع غیرادبی هم می‌تواند به‌عنوان موضوع و سوژه‌ای برای گردشگری مطرح باشد. برای مثال این روزها به هر کسی بگوییم از شیراز و توانمندی‌های ادبی آن برای گردشگری چه می‌دانی، بلافاصله حافظیه و سعدیه به ذهنش می‌آید. شکی در آن نیست که در حوزه گردشگری ادبی به‌صرف اینکه ما بگوییم ادبیات، حافظ و سعدی به ذهن همه می‌آید؛ اما در گردشگری ادبی که شاید بتوان آن را گردشگری بر اساس یک روایت تعریف کرد، توانمندی‌های بسیار زیادی وجود دارد.

به‌عنوان مثال در ادبیات عرب یک کتاب وجود دارد که از بس در بحث صرف و نحو عربی مهم است، به آن می‌گویند «الکتاب»، معلوم است که منظور از «الکتاب» همان یک کتاب است. اهل فن می‌دانند که نویسنده این «الکتاب» عرب نیست، ایرانی است و شیرازی، آرامگاهش هم در شیراز است: یکی به نام سیبویه شیرازی! این نکته توانمندی جهانی بسیار زیادی دارد و شما می‌توانید در کل جهان عرب آن‌ها را دعوت کنید و بگویید آن کتابی که شما می‌خوانید و صرف و نحوی که شما یاد گرفته‌اید، اینجا نوشته شده و مؤلف آن در اینجا است.

نکته دیگر که بیشتر به بحث ما ارتباط دارد: زمانی که تیمور به شیراز حمله و آن را محاصره کرد، در آن زمان دیگر امیر مبارزالدین و شاه شجاع و بزرگان آل مظفر هیچ‌کدام در قید حیات نبودند، یکی از نوادگان آل مظفر به اسم شاهزاده منصور حضور داشت. شازده منصور در محاصره تیمور و لشکرش بود و خودش تنهایی زد به دل لشکر و به قلب سپاه تیمور حمله کرد و حتی به آنجا رسید که شمشیرش را به کلاه خود تیمور کوبید ولی موفق نشد که بیشتر از این کاری کند. الان هم آرامگاهش در همان جایی که کشته شده به اسم شازده منصور مشهور است.

این اتفاق چندان ادبی نیست ولی اگر از لحاظ تاریخی به‌خوبی پرورده شود و بتوانیم

بگوییم جایی است که می‌توانست برگی از تاریخ ایران شکل دیگری رقم بخورد یا سرنوشت ایران به شکل دیگری اتفاق می‌افتاد، اگر تیمور کشته شده بود و آل مظفر قلع و قمع نمی‌شدند و یزد یا شیراز پایتخت ایران می‌شد. این روزها در ادبیات داستانی شگردی به اسم تاریخ آلترناتیو وجود دارد که اخیراً یکی دو رمان نیز در ایران بر اساس همین شگرد نوشته شده است. بر اساس خیال‌پردازی روی این نکته که اگر آن اتفاق روی نمی‌داد، چه می‌شد؟ این دو نکته می‌توانند دستاویز خوبی برای روایتگری و گردشگری ادبی باشند که اگر تیمور در شیراز کشته می‌شد، تاریخ جهان چگونه تغییر می‌کرد؟

مطلب دیگر اینکه برای جذب گردشگر ادبی حتی نیازی به این نداریم که به واقعیت‌های ادبی بپردازیم. مستندش این است که می‌دانیم که ریشهٔ داستان رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون نظامی گنجوی است. قصه‌های عاشقانهٔ لیلی و مجنون از طریق جهانگردان و مستشرقان ترجمه شده و به کشورهای مختلف رفته تا رسیده به زمان شکسپیر و او دیده حالا که روایت لیلی و مجنون چندان برای مخاطبان آن زمان و مکان آشنا نیست و حتی مکان‌هایی به اسم بادیه و نجد و بیابان نمی‌تواند زیبایی و جذابیت خاصی برای مخاطبان اروپایی داشته باشد، این‌ها را یک پله نزدیک‌تر کرده و بُرده در ونیز و این داستان را نوشته، جالب اینکه الآن در ونیز آرامگاه لیلی و مجنون هم به دیگر جاذبه‌های گردشگری آن اضافه شده است.

اما یزد که سرشار از این همه جاذبه‌های گردشگری ادبی هست، مثلاً ما می‌توانیم کوچه‌ای مثلاً به اسم کوچهٔ شاعران داشته باشیم که یادگارهایی از وحشی بافقی و فرخی یزدی و فرساد و جیحون در خود دارد. چه کار باید بکنیم؟ این‌ها همه مسائل تئوری هستند و شگردهایی وجود دارد که دوستانی که راهنمای گردشگری هستند، بهتر از ما بلدند و می‌توانند در مناسبت‌های مختلف به بهانه‌های مختلف در زمان‌های مختلف گردشگران را جذب کنند.

خوشبختانه شب یلدا برای دهه‌هاست که در یزد جا افتاده، جشن سده مدت‌هاست که جا افتاده و حتی ۱۸ تیر با اینکه هوا گرم است به مناسبت ثبت بافت تاریخی یزد در

سازمان جهانی یونسکو جا افتاده است. در این فرصت می‌خواهم یک مناسبت زمانی دیگر به دوستان معرفی کنم، بر اساس برخی مستندات علمی البته از لحاظ علوم انسانی که می‌تواند محمل جدیدی برای گردشگری ادبی در یزد باشد.

دوستان حتماً استحضار دارند که یزد یکی از معدود شهرهایی است که سه یا چهار یا پنج تاریخ محلی دارد. «تاریخ یزد» نوشته جعفری یزدی، «تاریخ جدید یزد» نوشته کاتب یزدی، «جامع مفیدی» نوشته مستوفی بافقی، «جامع جعفری» و آن دو کتاب دیگر تاریخ یزد؛ یعنی «تاریخ یزد آیتی» و «تاریخ یزد طاهری» که هر دو در یک سال (۱۳۱۷) نوشته شده است.

در اولین سطرهای «تاریخ یزد» جعفری، افسانه‌ها و روایت‌های بنیان یزد به میان آمده است که یزدگرد سفر کرد و به این موقعیت رسید و از اینجا خوشش آمد و گفت اینجا شهری بسازیم و وقتی که دستور داد، منجمان به طالع سنبله یزد را بساختند. به طالع سنبله یعنی اول شهریور.

در کتاب دیگری که در سال ۴۶۶ قمری نزدیک به ۹۰۰ سال پیش نوشته شده، جالب اینکه این کتاب هم کار یکی از «متوطنین» یزد است، به اسم شه‌مردان بن ابی‌الخیر رازی؛ «متوطن» هم یعنی کسی که در یزد ساکن شده بودند. این کتاب «روضه المنجمین» نام دارد و در صفحه ۶۵ آن یک جدول دارد که بیان می‌کند شهرهای مختلف هر کدام چه طالع و سرشتی دارند. بعد به ترتیب برج‌های فلکی که دارد می‌گوید می‌رسد به حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، به سنبله که می‌رسد، شهرهای مختلفی را نام می‌برد و می‌گوید فارس و از جمله بخشی از آن که در سمت کرمان است، همه بر طالع سنبله هستند.

داستان‌های عمیق‌تر و ژرف‌تری نیز وجود دارد که طالع شهرها چه می‌توانند باشند ولی ما خودمان می‌دانیم که طالع شهر یزد سنبله است. شهرهای دیگری هم هستند که بر اساس طالع‌شان شناخته می‌شوند. برای مثال شهر اصفهان که یکی از سه رأس گردشگری ایران است و طالع آن برج قوس است. بر سردر بازار قیصریه در دو طرف



آن طاق جناقی‌اش، یک کاشی معرق است، یک مردی که بدنش بدن اسب است و سرش سر انسان، با صورتی برگشته دارد و در حال تیراندازی است که در جمع بیانگر برج قوس است. اصلاً با همین مستندات بوده که چندین سال است اهل فرهنگ اصفهان، کارهایی دارند انجام می‌دهند و اول آذر را به نام روز اصفهان جشن می‌گیرند و برنامه‌هایی را برگزار می‌کنند و گردشگرانی را هم جذب می‌کنند.

مشابه آن را می‌توانیم در ادبیات فقط در مورد طالع شهر ری ببینیم که طالع آن برج عقرب است و مصادف است با اول آبان. خاقانی در قصیده‌ای این مطلب را چنین بیان کرده: «عقرب نهند طالع ری من ندانم آن / دانم که عقرب تن من شد لقای ری» در کتاب «روضه المنجمین» این مطلب هم آمده است که طالع شهر ری برج عقرب است پس به عبارتی روز شهر ری باید اول آبان باشد.

الآن ما یک گروهی داریم که مشغول به پژوهش در این زمینه در مورد شهرهای مختلف ایران هستند. بیشتر از این طول و تفصیل نمی‌دهم، تنها اشاره‌ای که می‌توانم بکنم و بحث را ببندم این است که شهر ما یک شهر مذهبی بوده و هست و به چند جهت با نگارگری یا تجسم مشکل داشته است. فرهنگ زرتشتی فرهنگی شمایل‌نگارانه نیست. در زمان زرتشت هیچ مجسمه یا تابلویی مثلاً از خود او ساخته نشده است و اسلام هم به دلیل پرهیز از بت‌پرستی به‌طریق‌اولی میانه‌خوشی با نقاشی، نگارگری و مجسمه‌سازی نداشته است؛ بنابراین اگر در اصفهان نگاره‌ای از طالع شهر را به‌صورت نقش قوس بر سر در بازار قیصریه می‌بینیم، در یزد هم طالع سنبله را می‌توانستیم به صورت آشکار ببینیم؛ منتهی الان یک مقدار به قول هنرمندان استیلیتسک شده، یعنی سبک‌دار و رمزدار شده است.

حُسن تصادف در این است که انسان‌های شریف و هوشمندی سال‌ها پیش‌تر همان نماد سنبله را برای نشان شهرداری یزد هم انتخاب کرده‌اند. اگر تجسم کنید، در آرم شهرداری آن گل شش‌لایه که شش بار نام مبارک حضرت علی (ع) آمده است، این نشان در کجای یزد وجود دارد؟ در مسجد جامع در دو طرف طاق‌های جناقی محراب؛ همین طور در مسجد امیرچقماق در طاق ایوان ورودی و تکیه امیرچقماق.

از الآن هر جایی تشریف می‌برید، وقتی که به شهرهای مختلف می‌روید که معماری‌های اسلامی دارند، وقتی طاق‌ها را نگاه می‌کنید، آن دو طرف طاق جناقی را هم نگاه کنید و ببینید که چه علامت‌هایی می‌بینید. من طی این سال‌ها، از این عناصر عکس گرفتم و مستنداتش را آماده کرده‌ام، در این بخش از معماری ایرانی نمادهایی از فرشته، اژدها و حتی شیر و خورشید داریم.

همه اینها نشان‌دهنده ارتباط شهرها به‌عنوان یک واقعیت جغرافیایی با یک کهن‌الگوی آسمانی است که به آن‌ها پیوند خورده است. در فرهنگ ما هر شهری یک نمونه آسمانی دارد. اگر ما «بیت‌الله الحرام» را در روی زمین داریم، «بیت المعمور» در آسمان است. در افسانه‌های ایرانی، سیاوش شهری در روی زمین ساخته به نام سیاوش‌گرد و شهری در آسمان ساخته به نام بهشت کنگ. برج شهریور، طالع سنبله و این رمز گل شش‌پر که شش بار نام امیرالمؤمنین نیز در آن آمده، در حقیقت کلید یا رمز پیوند یزد زمینی است با یزد آسمانی.



روایت سنبله در گفت‌وگویی سه‌نفره با اسدالله شکرانه:

## یزد به روایت سنبله

پیام شمس‌الدینی / عاطفه ابراهیمی

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بیش از ۱۶۰۰ سال پیش یزدگرد یکم، در روزهای آغاز شهریورماه، یزد را بنیان نهاد. روایت یزد به طالع سنبله، روایت شهری است که از پس تاریخ همچنان سخت و استوار ایستاده، روایت تاریخ و فرهنگ جاری در خشت به خشت این شهر. شهری که یزدان حتماً دوستش می‌دارد. فرصتی دست داد تا در گفت‌وگویی با اسدالله شکرانه پژوهشگر فرهنگی و پیام شمس‌الدینی دانش‌آموخته دکتری ایران‌شناسی از سنبله و روایت‌هایش بگوییم.

**شمس‌الدینی:** موضوع این نشست یزد به روایت سنبله است، سنبله می‌تواند؛ مانند چتری بالای سر هویت یزد شکل بگیرد. روایت شما چیست؟ یعنی سنبله چه روایت‌های از یزد برای ما دارد؟

**شکرانه:** یزد به روایت سنبله در حقیقت روایتی از دو نگاه تقویمی و اساطیری است؛ یعنی ما یک زمان و یک اسطوره را داریم. حالا اگر با این زاویه دید، یزد به روایت سنبله را نگاه کنیم، یعنی یزد یک مکانی است که امکان روایت دارد و روایت‌های مختلف را

هم در خودش ذخیره دارد. یزد به روایت سنبله یک ورودی است برای شناخت بیشتر هویت، تاریخ، جغرافیا و رویدادهای یزد و این که یزد چگونه یزد شده است.

من عمداً روی این فعل «شده است» تأکید می‌کنم، چون یزد یکی از مکان‌هایی است که زمان در آن پیوسته است، گسسته نیست. شهر یزد را باید روایت پیوستگی اندیشه ایرانی قلمداد کرد. یزد به روایت سنبله این است که شهرهای ایران چگونه شهر شدند، چگونه از مراحل شکل‌گیری شهرها، شکل‌گیری روستاها، از مراحل جمعی مثل کشاورزی، دامداری، شهری شدن، پایگاه شهری شدن، پایگاه تاریخ شدن، به نظر من همه این‌ها در این عنوان مستتر است؛ یزد به روایت سنبله.

آن زمان می‌توانیم بگوییم از نظریات همه اندیشمندانی که در ایران و مهاجرانی که از ایران رفتند و دیگران استقبال کنیم که صدای آن‌ها را هم در ارتباط با یزد بشنویم و این می‌شود یزد به روایت سنبله.

**شمس‌الدینی:** یزد از چه زمانی یزد شده است؟ یعنی ابتدای روایت ما به چه تاریخی یا چه زمانی برمی‌گردد؟

**شکرانه:** من معتقدم آنجا که ما متن تاریخی داریم، دست‌مایه ماست برای تاریخی صحبت کردن و بگوییم در اینجا ما یا نام را داریم، یا اشاراتی داریم که آن اشارات ظاهراً به این منطقه هم برمی‌گردد. اگر تاریخ یزد را نگاه کنیم، طبیعتاً به تاریخ جعفری باید ارجاع دهیم؛ همان‌طور که این طالع سنبله هم از آنجا نقل شده و می‌گوییم تاریخ یزد با سنبله پیوسته است؛ اما خود همین روایت یا خود همین نقل نشان می‌دهد که انگار اندیشه‌ای که شهرها را با یک طالعی یا با یک پیوند علمی نگاه می‌کردند، برخاسته از یک اندیشه‌های پیشینی است که این اندیشه‌های پیشینی را ما شاید در تواریخ یزد نبینیم، ولی در خود همین تواریخ می‌توانیم اشارات اندیشگی را ببینیم؛ بنابراین یک یزد پیشامتن تاریخی داریم و یک یزد متن تاریخی و یک یزدی هم که پسامتن تاریخی می‌شود.

**شمس‌الدینی:** این یزد به روایت سنبله یا بنیان یزد در طالع سنبله انگار یک‌طور تجدید حیات یزد در یک مقطع تاریخی بوده و دست‌کم ما دو بار هر وقت از چیزی روایت می‌کنیم، همان زمان روایت هم آن واقعه تکرار می‌شود، یعنی به نظر می‌آید که برای تجدید عمارت یزد یک‌بار در زمان تألیف تاریخ یزد جعفری این اتفاق افتاده، یک‌بار هم آن زمانی که خود جعفری به آن دارد اشاره می‌کند، مثلاً زمان یزدگرد؛ بنابراین یزد دست‌کم در این روایت‌ها دو بار تجدید حیات شده است. یک‌بار آن زمانی که جعفری نیاز پیدا کرده که این حرف را بزند، یک‌بار هم مبدائی که خودش برایش تعیین کرده بوده، یعنی روزگار یزدگرد. ولیکن آیا این مطلب را تأیید می‌کنید و در این صورت آن وقت باز دوباره می‌آییم به این که یزد از چه موقع شروع شده، آغاز روایت ما چه از موقع می‌شود، یعنی این مکان به‌عنوان فضایی برای زندگی انسان‌ها از چه موقع از آن مستندات می‌داریم؟

**شکرانه:** این اشاراتی که کردید، دقیقاً درست است؛ هر روایتی شامل زمان حال می‌شود، یعنی در آن حال یا در آن اکنون چگونه دارد روایت می‌شود که طبیعتاً این زمان‌های اکنون نشان‌دهنده این است که شاید تغییر نگرشی هم اتفاق افتاده است. در بعضی از مقدمه‌های کتاب‌ها می‌بینیم بزرگان نوشته‌اند که مثلاً ۲۴ شهریورماه ۱۳۳۰ این کتاب تألیف شده، بعد می‌گویند اکنون مثلاً ۲۸ مهرماه ۱۳۴۰. این دو تا تاریخ نشان می‌دهد که احتمالاً یک تغییرات اندیشگی هم می‌توانسته در این مقدمه اتفاق بیفتد. طبیعتاً هر روایتی یک پیوندی به گذشته دارد و یک نشانه‌ای از حال دارد و یک انتظاری از آینده دارد.

من یزد به روایت سنبله را در هر سه این موارد می‌بینم. وقتی ما فعل گذشته را به کار می‌بریم، یعنی همه دستاوردهایی که از گذشته به اکنون منتقل شده و ما الآن داریم اکنون از آن دستاوردها یا از آن داشته‌ها صحبت می‌کنیم و طبیعتاً هدف‌گذاری می‌کنیم که رو به آینده داشته باشیم که آینده چگونه از این اکنون ما استفاده بهتری ببرد و آینده مناسب‌تری را تدوین کند.

به این دلیل است یزد یک روایت زیستی دارد که شاید خیلی هم به بناها و باستان‌شناسی نتوانیم ارجاع دهیم، اما عملاً در گستره سرزمین ایران می‌توانیم بگوییم یزد هم یک جایی بوده که مردمانی زیست می‌کرده‌اند. حالا این مردمان زیست می‌کرده‌اند، آیا می‌توانیم برگردانیم؛ مثلاً به دوران مادها؟ به دوران هخامنشی‌ها؟ به مردمان بومی ایران؟ این‌ها جای بحث دارد که به نظرم این یزد به روایت سنبله باید ورود کند و دیدگاه‌های مختلف را بشنود و این تاریخ یک انسجام و جامعیت بیشتری بگیرد.

ولی به نظر می‌رسد که اگر همان تاریخ‌نویسان یزد مثل تاریخ کبیر جعفری، به رسم و آیین تاریخ‌نگاری در آن دوره برمی‌گردد به گذشته، برمی‌گردد به این که این شهر در یک دوران گذشته‌ای تأسیس شده و سعی می‌کند نشانه‌هایی پیدا کند، همین بازگشت به گذشته نشان می‌دهد که انگار یک تفکراتی وجود داشته؛ این سلسله‌مراتب در ذهن همین تاریخ‌نگاران که یک‌دفعه ایجاد نشده، بالاخره این‌ها در یک مدارسی درس خواندند و به یک کتاب‌هایی رجوع کردند که آن کتب این اندیشه را ایجاد کرده است.

به همین دلیل اگر می‌خواهم دقیق‌تر به یزد به روایت سنبله وارد شویم، باید به نحوی وارد چهارعنصر وجود هم بشویم، مثل باد و خاک و آب‌آتش و بعد از این طریق آن وقت یک رده پاهای اسطوره‌ای هم در همین لفظ طالع سنبله پیدا کنیم.

**شمس‌الدینی:** شما از سه تا ساحت دارید هم‌زمان صحبت می‌کنید؛ یک ساحت اسطوره‌ای، یک ساحت تاریخی و ساحت زیستی. ساحت زیستی را تا حدودی برای ما گفتید، ساحت تاریخی را هم تا حدودی به متون اشاره کردید. در مورد ساحت اسطوره‌ای می‌توانید بیشتر برای ما توضیح دهید، این که سنبله چه‌طور هویت اسطوره‌ای برای مردم یزد پیش‌بینی می‌کند یا در اختیارشان می‌گذارد؟

**شکرانه:** کارکرد اسطوره این است که یک امری را روایت می‌کند که این امر برای یک‌بار روایت می‌شود و برای بقیه بارها تکرار می‌شود؛ یعنی اسطوره یک امر آنی روایت می‌کند، در زمان، ثبت می‌کند و بقیه فقط همین یک‌بار هست که اتفاق می‌افتد؛

دفعات دیگر روایت اسطوره‌ای است، نه خود آن اسطوره. اگر بپذیریم که روایت‌هایی که از گیاهان داریم روایت اسطوره‌ای است، سنبله به نشانه یک اسطوره در تاریخ یزد مطرح می‌شود. دلیل همین یک بار از سنبله گفتن خودش اسطوره‌ای شده، یعنی ما از این به بعد فقط تکرار می‌کنیم به طالع سنبله. در این تکرار ما از یک بن‌مایه‌های اسطوره‌ای استفاده می‌کنیم.

در تاریخ یزد می‌بینیم که یزد با آب پیوند دارد، با خاک پیوند دارد، با آتش پیوند دارد و با عنصر هوا؛ با آب و باد و خاک و آتش به یک شکل دیگری پیوند برقرار کرده است. من همه این‌ها را در اسطوره سنبله می‌بینم، یعنی رد پای از گاه‌شماری‌های ایرانی، رد پای از ایزدان ایرانی، از امشاسپندان، رد پای از تاریخ‌نگاری کشاورزی و این‌ها همه در حوزه فرهنگ انسانی به‌گونه‌ای اتفاق افتاده، فرهنگ ایرانی به گونه دیگری اتفاق افتاده که روایت آن متفاوت است، یعنی این که ما دیگر وارد مکان می‌شویم؛ ارتباط مکان و اسطوره، ارتباط شکل و اسطوره، یعنی همین نمادها و نشانه‌هایی که از شکل سنبله بیرون می‌آید و بعد تداومی که در ادبیات، به‌صورت سنبل و گیسو و زلف افشان و غیره پیدا می‌کند.

**شمس‌الدینی:** به تقویم‌های مختلف ایرانی و همین‌طور تقویم کشاورزی اشاره کردید. ما دو مدل تقویم داشتیم، تقویمی که از فروردین دارد آغاز می‌شود که سال رسمی نجومی است و یک سالی که سال زراعی است و سال کشاورزی و حتی تحصیلی ما هم با آن تنظیم شده است. سنبله و یا برج شهریور در یکی از این‌ها در مرتبه ششم قرار می‌گیرد، ولی در سال کشاورزی ماه آخر سال هست، یعنی یک‌طور آماده شدن برای مهر و فعالیت کشاورزی. از این منظر یک مقدار بیشتر توضیح دهید.

**شکرانه:** آن جایی که ما به امر زیستی در یزد پرداختیم، طبیعتاً آنجا می‌آییم و می‌گوییم از چه زمانی فعالیت‌ها و تلاش‌ها، جنبه‌های تولیدی پیدا می‌کنند. در کشاورزی، تولید نقش مهمی دارد، یعنی شما اگر به‌موقع آب نداشته باشید، به‌موقع بذر را نکارید، به‌موقع زمین را آماده نکنید، طبیعتاً زیست و تداوم زیستی دچار مشکل می‌شود.

به این دلیل هم هست که ما زمان‌های کشاورزی داریم. زمان‌های کشاورزی یعنی تداوم زیست. زمان تقویمی، تداوم زمان هست، یعنی زمان زیستی، این که یک کشاورز تشخیص دهد که الآن دارد هرم هوا و هرم زمین کاهش پیدا می‌کند، الآن موقعی است که ما می‌توانیم از مقدار آبی که از بهار تا این موقع مانده، چگونه استفاده کنیم و بیاییم سال خودمان را بر اساس تعادل تولید بگذاریم. وقتی این را گذاشتیم، آن وقت می‌شود سنبله به‌مثابه تداوم زیست و استفاده از عناصر زیستی مثل آب‌وهوا و زمین و این‌طور چیزها.

من می‌گویم یزد یک بخشی از وجودش به این زیست پیوستگی دارد، اما یک بخش وجودی‌اش هم وارد شدن به فضاها، دیسپلینی، رسمی و تقویمی که حکومت، یا قراردادهای حکومتی ایجاد می‌کند. مردم هیچ‌وقت این دو تا را تداخل نمی‌کنند.

فرض کنید سفر را می‌شود همیشه رفت، ولی در زیست کشاورزی می‌گوید من سفر را زمانی می‌روم که مطمئن باشم تولیدات من آسیب نمی‌بیند؛ یا در موقعی است که من آماده می‌شوم برای تولید کردن. اینجاست که من می‌گویم سنبله در حقیقت تدارک دیدن تداوم زیست هم می‌تواند باشد و این اشارت هم به این هست. بین شهریور و مهر، یک امر بینابینی است. دوستان متخصص باید در این زمینه اشارات اختصاصی داشته باشند.

**شمس‌الدینی:** من راجع به سه تا مرحله‌ای که فرمودید، گذشته، حال و آینده، حالا راجع به گذشته‌اش تقریباً صحبت کردیم. راجع به حال، این طالع سنبله یا روایت از سنبله چه درس یا نکته‌ای به ما می‌دهد برای زندگی کردن در این اقلیم؟

**شکرانه:** یک شعری دارد سید علی صالحی که می‌گوید: «پناه بر تو ای فراموشی؛ حالا بیا نام یکایک نزدیکان خویش را دوباره به یادآور». من احساسم این است که هر روایت اکنونی، ضرورتاً دارد این روایت می‌کند که ما چیزهایی را فراموش کردیم، از یاد بردیم. مدتی درگیری ذهنی من این است که انگار یک جریان‌های اندیشگی هم به فراموشاندن تشویق می‌شود که ما خیلی هم نباید به این‌ها بپردازیم. یزد به



روایت سنبله می‌تواند یک بهانه‌ای برای آن تداومی باشد که من اشاره کردم. گفتیم گسستگی نداریم. ما یک تداوم اندیشگی و تداوم فرهنگی در یزد داریم که برای نسل جدید هم می‌تواند این تداوم مجدداً بازشناسایی شود، اما من خیلی با این که یک سنت گذشته را دائماً با همان سنت باز روایی کنیم، سابقه خوش ذهنی ندارم؛ می‌گویم وقتی می‌خواهید برای نسل جوان روایت کنید، باید به‌گونه‌ای روایت کنید که آن هم آمادگی پذیرش ذهنی‌اش را داشته باشد و قبول معرفتی هم برایش اتفاق بیفتد تا قبول زیستی هم اتفاق بیفتد.

این می‌تواند برای هم بازنگری تاریخی ما به سرزمین یزد مفید باشد، هم به بازروایت از یزد و هم به بازسازی یزد. ما می‌دانیم که یزد دچار آسیب‌های زیادی در حوزه‌های مختلف شده است. طبیعتاً این مردم با شرایط فعلی باید زندگی کنند.

بالاخره وقتی که ما مهاجرپذیر شدیم، وقتی که در یزد صنعت نقش جمعیتی ایجاد کند، وقتی ما پذیرفتیم که باید با آب انتقالی ادامه زیست دهیم و با شیوه‌های مختلفی این آب انتقالی، سازگاری پیدا کنیم، باید این را هم بپذیریم که چگونه به آینده هم منتقل شویم و راجع به این باید بسیار دقیق باشیم، اما اگر می‌خواهیم این دقت ما مبتنی بر گذشته ما باشد، بنابراین مجدداً باید یک پلی بزنیم به اسطوره‌هایی که این یزد را و هویت یزد را ساختند، به تاریخ‌هایی که در ارتباط با یزد نوشته شده و بعد دلسوزی‌هایی که راجع به یزد شده است.

یک آدم‌هایی آمده‌اند، دیگری‌هایی در این سرزمین یک چیزهایی دیده‌اند، بعد گفته‌اند نگذارید این‌ها از دست شما برود، ولی متأسفانه الآن می‌بینیم افرادی یا گروه‌هایی یا اندیشه‌هایی من می‌خواهم بیشتر روی آن تأکید کنم؛ اندیشه‌ها خیلی رجعت نمی‌کند به آنکه چه چیزهایی را از ما گرفتند.

یک خیابان وقتی احداث می‌شود و یک محله‌ای و یک شهری را قاچ‌قاچ می‌کند، صرفاً بریدگی ایجاد نمی‌کند، جدایی هم ایجاد می‌کند، شکل‌های جدید زیست هم ایجاد می‌کند. الآن یک ضرورت است مدرن شدن. یزد هم بزرگ شده و شاید به‌ضرورت

همین مدرن شدن، یزد باید به یک کلان‌شهر هم تبدیل شود. آنچه در حوزه اندیشگی و روایت‌ها باید اتفاق بیفتد، این است که این‌ها بهتر و خوب‌تر اتفاق بیفتد و اگر ما به این‌ها هم بیندیشیم، فکر می‌کنم سنبله نقش کلیدی‌تری دارد.

**ابراهیمی:** بنابراین شما قائل هستید به این که وقتی ما یزد را به طالع سنبله روایت می‌کنیم، الزاماً فقط شناخت گذشته‌مان نیست، یعنی می‌تواند به برخی بایدها و نبایدهایی برسیم که شاید چراغ راه آینده هم بشود؟

**شکرانه:** لفظ سنبله اگر به اسطوره برمی‌گردد، ذات اسطوره این است که متوقف نمی‌شود. متناسب با زمان، بازسازی اتفاق می‌افتد، یعنی ما الآن اگر مثلاً اسطوره آخرالزمانی داریم؛ اسطوره آخرالزمانی که فقط مربوط به ادیان نیست؛ الآن اسطوره‌های مدرن هم نسبت به اسطوره آخرالزمانی واکنش نشان داده‌اند، تولیدات اسطوره‌ای دارند. بله، من معتقدم تاریخ در بستر تاریخ، اتفاق افتادنی است، سدی برای این اتفاق وجود ندارد؛ تاریخ مسیر خودش را ادامه می‌دهد. آنچه می‌تواند این تداوم را بهتر و بهینه‌تر کند، اندیشه‌ورزی است. سنبله یک نشانه اندیشه‌ورزی برای تاریخ بهتر یزد، فردای بهتر یزد، تضمینی برای تداوم این مکان و این سرزمین است.

**شمس‌الدینی:** قبل از اینکه وارد بحث آینده شویم که هدف ما هم همین است، زیرا اگر بخواهیم صرفاً به گذشته نگاه کنیم که با طالع‌بینی تفاوتی نداریم. همانکه شما گفتید چراغ راه آینده! یعنی چه راهی آمدیم و چه راهی باید برویم. این سنبله چقدر با بخش‌های کوچکی از هویت ما، یعنی خرده‌روایت‌هایی مثل زرتشتی‌گری ارتباط دارد؟ آیا همه آن هست یا زرتشتی‌گری هم ذیل این تعریف می‌شود؟

**شکرانه:** وقتی از زاویه ساحت زیست وارد یزد شویم، طبیعتاً زرتشتی‌گری آغاز نیست؛ بعد از یک مرحله زیستی است. زرتشتیان در یزد حضور تاریخی داشته‌اند، اما پیش از زرتشتی هم در یزد زیست ادامه داشته، چون این‌ها آمده‌اند در این سرزمین، این‌ها ورود پیدا کرده‌اند به این سرزمین. آن اندیشه‌هایی که یک‌دفعه با یک نامی به نام مهریز یا مهریجرد برخورد می‌کنیم، قاعدتاً ذهن ما را می‌برد به اسطوره مهر؛ به زیست

مهری. چون امر زیستی برایم مهم‌تر هست، اشاره می‌کنم. هر امر اسطوره‌ای، برخاسته از یک امر زیستی است. یا زیست گیاهی هست، یا زیست حیوانی، یا زیست قدرت. همه این‌ها در این ساحت اسطوره وارد می‌شود. پ

یکی از ساحت‌های زیست اسطوره‌ای، شکفته شدن و سرد شدن و مردن است، یعنی ما افسانه دوموزی (دوموزید) را که داریم، سنبله دقیقاً ارتباط با این پیدا می‌کند؛ یعنی ما وارد یک فصل سرد می‌شویم، وارد فصل گرم می‌شویم، وارد حوزه مرگ می‌شویم؛ مرگ گیاهی، مرگ دائمی نیست، مرگ سر زدن است، یعنی می‌رود زیر خاک، پنهان می‌شود، بعد در یک شرایط دیگری ظاهر می‌شود که آن شرایط، آب، دما و تلاش انسانی هست. همه این‌ها در سنبله نهفتگی دارد. من سنبله را این طوری می‌بینم.

**شمس‌الدینی:** اگر سنبله را با دوموزی ارتباط دهیم، مشابه ایرانی دوموزی سیاوش است. سیاوش و خانواده‌اش دقیقاً پیش از ظهور زرتشت هستند؛ بنابراین این روایت سنبله به هیچ‌وجه نمی‌تواند صرفاً زرتشتی باشد، برای این که خیلی بیشتر بومی ایرانی و یزدی هست تا این که زرتشتی باشد.

**شکرانه:** من حتی سیاوش را هم وقتی نگاه می‌کنم، می‌بینم که زیست سیاوش بعد از عبور از آتش است، یعنی آتش اگر آزمون مرگ باشد، سیاوش از مرگ عبور می‌کند و به یک زیست جاودانگی می‌رسد. این زیست جاودانگی بعداً در گیاه بازنمود پیدا می‌کند، یعنی هم گیاه سیاوشان و بعد خون سیاوش می‌رود و در آیین‌ها قرار می‌گیرد، سوگ سیاوش می‌رود در آیین‌ها قرار می‌گیرد؛ بنابراین ما نمی‌توانیم یک واژه اسطوره‌ای را فقط به یک امر مثلاً تاریخی محدود کنیم. اسطوره با خاستگاه اولیه و اندیشه‌های انسانی پیوند پیدا می‌کند، تداوم آن در ادوار فلسفی و حتی مدرن، یعنی می‌خواهم بگویم از اسطوره به فلسفه، از اسطوره به دین، از اسطوره به تاریخ، از اسطوره به سیاست و همین‌طور از اسطوره به مدرنیت. یزد هم وقتی می‌گوییم سنبله، همان واژه سنبله ما را برمی‌گرداند به این گذشته اسطوره‌ای و به یک آینده اسطوره‌ای.

**شمس‌الدینی:** این آینده را هم برای ما توصیف و تبیین کنید.

**شکرانه:** من همیشه می‌گویم اولاً مردمان یزد، مردم بسیار اندیشمند و آینده‌نگری هستند. در این ادوار گاهی وقت‌ها خواسته‌اند مثلاً مردم یزد را با اقتصاد پیوند بزنند، مردمان یزد را با بعضی از صفت‌ها بنامند، ولی من زیست مردمان یزد را وقتی نگاه می‌کنم، می‌بینم این مردم زیست انسانی داشته‌اند، یعنی اگر ما خواسته باشیم از بین سه ارتباطی که انسان می‌تواند داشته باشد، ارتباط قومی و قبیله‌ای، ارتباطی که با گسترش نسب و تاریخ و این‌ها ارتباط برقرار می‌کند، یک ارتباط سومی بگیریم، یک ارتباط انسانی که این ارتباط می‌تواند شامل دین، اخلاق، سیاست، تاریخ و حتی من خیلی با احتیاط ورود پیدا می‌کنم؛ نوع زیست روانی مردم یزد، خاصیت‌های خاص خودش را دارد و نمی‌توانیم از قالب‌های روانکاوای بریزیم و بگوییم این هست و جز این نیست، به دلیل این که این مردم وقتی که با دیگری ارتباط برقرار کردند، دیگری را دیدند، دیگری را نفی نکردند.

سنبله از نظر من، تداخل دو نیمه از سال است. تصویر دیگری سال را هم همین مردم دیده‌اند. چون دیده‌اند، آن وقت به «پس‌اُفت» هم فکر کرده‌اند، چرا این مردم به «پس‌اُفت» فکر کرده‌اند؟ یا اصلاً کلمه «پس‌اُفت» یعنی چه؟ در «پس‌اُفت» چه امر اقتصادی‌ای نهفته که وارد حوزه مالی شده است.

**شمس‌الدینی:** اصطلاح عجیب غریب‌تری هم دارن: «پس‌اوغن». «اوغن/توغند» تلفظ دیگر آگندن است.

**شکرانه:** من می‌خواهم بگویم خود اوغن چیست؟ یعنی کدام واژه است که با این پس ارتباط بگیرد؟ احساس من این است که می‌گوید ما یک دوران اُفتی داریم؛ برای آن دوران اُفت، پس‌اُفت باید ببینیم.

**شمس‌الدینی:** دقیقاً سنبله همین است. ماه آخر سال کشاورزی و پیوند بین تابستان و پاییز است.

**شکرانه:** به نظرم سنبله، مردمان یزد را خوب تعریف می‌کند، خوب تعبیر می‌کند

و بعد این مردم چقدر با دیگری راحت ارتباط برقرار می‌کنند، دیگری را می‌پذیرند، دیگری را حذف نمی‌کنند. وقتی ما وارد این مقولات شویم، آن وقت وارد هویت رفتاری مردمان یزد می‌شویم و باید بگوییم رفتار سنبلگی یعنی چه، یعنی سنبله چه رفتاری را در ذهن ما بازتولید می‌کند. به قول آن شعر معروف که «مو کشانم می‌کشد تا کوی دوست/ می‌برد آنجا که خاطرخواه اوست». در ذات سنبله یک خاطری نهفته شده که ما داریم به آن سمتش کشیده می‌شویم، همچنانکه کشیده شده‌ایم و این ذات ما را تشکیل می‌دهد.

**ابراهیمی:** در تقویم زیستی، سنبله خیلی نقطه عطفی محسوب می‌شود و می‌توانیم این گونه بگوییم که یزد به طالع سنبله، سرنوشت یزد را چید و اگر طالع یزد به ماه دیگری بود، ما طور دیگری زیست می‌کردیم و آیا یزد دیگری را قرار بود ببینیم؟

**شمس‌الدینی:** ببینید یک خردی بوده، یک بخشی از اسطوره هم همین است. گروهی از انسان‌ها به مدت خیلی طولانی اینجا زندگی می‌کردند و خردی به دست آورده بودند، این خرد را در چند کلمه بسته‌بندی کرده‌اند؛ اگر می‌خواهی اینجا زندگی کنی و زندگی‌ات تداوم داشته باشد به این سنبله نگاه کن.

**ابراهیمی:** پس می‌توانیم بگوییم طالع یزد، سنبله شده به‌خاطر آدم‌هایی که اینجا در یزد بودند؟

**شکرانه:** نکته‌ای که شما اشاره کردید، یک آسیب هم دارد که آن آسیب در بُن گفتارتان بود. نام‌گذاری‌ها دقیقاً این نیست که باید آنچه در همه این حوزه هست، اتفاق بیفتد، ولی زمینه‌ای برای اندیشیدن هست. به علم قدیم وقتی رجوع کنیم، معتقد بودند که در هر مکانی از بُعد مکان بودن یک چیز خاصی هم نهفته؛ همه مکان‌ها ظرفیت مقدس شدن ندارند، همه سرزمین‌ها امکان جنگل شدن ندارند؛ هر مکانی یک امکان هم در خودش نهفته است.

در اسطوره‌های شیلی این مسئله آمده که وقتی خداوند آمد و این نعمت‌ها را به سرزمین‌ها می‌داد که هر سرزمینی چه نعمت‌هایی داشته باشد، این مردم شیلی خواب

بودند یا کسانی که باید می‌رفتند و سهم خودشان را می‌گرفتند، خواب بودند و بعد بیدار می‌شوند و می‌گویند سهم ما کو؟ می‌گوید من هرچه بوده، به همه جا دادم و شما دیر آمدید؛ حالا سهم شما این باشد که هر چیزی از هر جایی اضافه آمده، نخاله‌هایش بیاید اینجا خالی شود. در نتیجه تبدیل می‌شود به سرزمین معادن و سنگ‌ها.

در اسطوره، در این نام‌گذاری‌ها یک ذات خردی هم نهفته شده است. هرگاه آن ذات خردی باز نمود پیدا کرده، دقیقاً همان می‌شود که هست، ولی اگر باز نمود پیدا نکرده، باید دنبال دلایلش بگردیم که چرا آن اتفاق نیفتاده است.

این را در حوزه اسطوره‌ای مثلاً به حوزه خواب می‌بردند. در فرهنگ ما می‌گوییم؛ مثلاً خواب‌نما شده. فرد خواب‌نما شده می‌گوید اینجا را آباد کنید، اینجا را فلان چیز بسازید. منطق خواب، منطق استدلال نیست، منطق فلسفی و منطق چون‌وچرا و استراتژیکی نیست. در خواب یک استراتژی قوی حکومت می‌کند؛ من خواب دیدم، بنابراین باید این اتفاق بیفتد. چون باید این اتفاق بیفتد، این اتفاق هم می‌افتد، اما آیا درست است، غلط است، هماهنگی دارد، همخوانی دارد، این‌ها دیگر مباحث دیگری است. به نظر می‌رسد که راجع به سنبله بودن یزد و تطابق یزد، انگار یزد سرزمینی هست بین دو فصل، چهار فصل نیست؛ گرما و سرما.

در گرما یک تعادلی ما تولید کردیم، یعنی همین گرم بودن یزد باعث شده که ما سراغ کاریز و قنات و چاه‌های سرد رفتیم. مثلاً برآوردن چاه‌های سرد خودش یک مقوله است که برای عطش گرما بوده؛ آب‌انبار در این فرهنگ تعریف می‌شود، بادگیر در این فرهنگ تعریف می‌شود، از آن طرف ما سرما را داریم.

در سرما آن وقت دنبال یک چیزهایی می‌گردیم که یک دفعه می‌بینیم به‌عنوان زیلو خاص میبید باز نمود پیدا می‌کند؛ یعنی گلیمی که با سرما تطابق داشته باشد، با گرما تطابق داشته باشد. همه این‌ها به نظر من در یک قالب‌های خردی تعریف می‌شود. خرد اصلاً امر دانشی محض نیست، خرد امر ترکیبی است، بینشی - دانشی است. آن وقت سنبله هم از روایت من، امر بینشی - دانشی است؛ یک بخش آن به دانش گذشته

ما برخورد می‌کند، یک امری هم به گذشته ما.

**ابراهیمی:** بنابراین خواه‌ناخواه این سنبله در همه ابعاد زندگی مان جریان داشته است؟

**شکرانه:** کار اسطوره این هست، کار اسطوره مثل عبور یک شهاب در تاریکی است. هرگاه آن شهاب تداوم پیدا کند، اسطوره هست و هرگاه تداوم پیدا نکند، آن اندیشه‌هایی است که گاه می‌آید، بعد هم خاموش می‌شود. اسطوره این کار را نمی‌کند، اسطوره آغاز می‌شود و تکرار می‌شود.







## نمادها و جلوه‌های اساطیری مسجد جامع یزد

سامان قاسمی | عضو هیئت علمی گروه ایران‌شناسی دانشگاه میبد

هر شهر یک مرکزیتی دارد به اسم بنای مقدس. این مرکز می‌تواند معبد، کاخ یا در فرم اسلامی آن، مسجد جامع باشد. در یزد به صورت تاریخی پنج مسجد جامع داریم که موضوع این نوشتار مسجد جامع کبیر یزد است. ما شهری داریم که در مرکز آن یک بنای مقدس و حول این بنای مقدس، بازار است. در این تصویری که ما از شهر داریم، شهر را به عنوان یک کیهان می‌بینیم، یعنی جایی که قرار است مردمانی زیست کنند و حیات وجود دارد. هر واحد مکانی که در ظرف زندگی می‌شود، یک کیهان است؛ حتی یک خانه هم در ساختار معماری سنتی ما یک کیهان مستقل است و همه المان‌های یک کیهان را دارد. با این حال بیشترین المان‌ها را در خود بنای مقدس می‌بینیم.

### کیهان آرمانی

در اندیشه ایرانی، اهورامزدا یک کیهان آرمانی را می‌آفریند. در این کیهان آرمانی که می‌شود بهشت، هیچ شری راه ندارد. علت این که شر نمی‌تواند وارد بهشت شود، به خاطر فرم بهشت است، یعنی اهورامزدا بهشت را به گونه‌ای آفریده که نیروهای تاریک نمی‌توانند در آن ورود کنند. اگر ما بتوانیم آن فرم را هر جایی ایجاد کنیم،

همان ماهیت و کیفیت بهشتی را رقم می‌زنیم.

در ساختار اندیشه‌ای که راجع به آن صحبت می‌کنیم که این سنت‌ها متعلق به آن ساختار اندیشه است، صفات من موجودیت مستقل از من را دارد. در واقع صفت من نیستند، کاملاً یک موجود هستند که همراه من هستند. برای همین می‌شود این‌ها را از من جدا کرد. وقتی من وارد بنای مقدس می‌شوم، عملاً آن موجودات (صفات بد) به‌خاطر فرم بنای مقدس که برگرفته از فرم بهشت است، نمی‌توانند من را همراهی کنند. به همین دلیل داخل بنا، من حال متفاوتی دارم، آرامش دارم، حس من خوب است، بدخواه نیستم. مثلاً شاید در طول روز بسیاری از خواسته‌هایی که به ذهنمان می‌رسد منفی باشد، نفرین و بدخواهی باشد، ولی نجوایی که آدم‌ها در یک بنای مقدسی دارند، عمدتاً مثبت است و آن بدخواهی‌ها همراهشان نیست، خیرخواهی است. این را به‌خاطر ساختار بنا است.

زمانی که راجع به یک کیهان صحبت می‌کنیم، این کیهان نیاز به برکت و حیات دارد. این برکت و حیات متعلق به کیهان ما نیست، یعنی این سطح کیهانی که ما در آن زیست می‌کنیم، هیچ برکت و حیاتی ندارد؛ از نظر ماهیتی مثل بیابان می‌ماند و از نظر زمانی مثل زمستان؛ بنابراین باید برکت و حیات به آن بیاید. مثل آب که زوی زمین نیست، یا از آسمان می‌بارد و یا از زیر زمین بالا می‌آید. به‌خاطر همین وقتی روبروی مسجد جامع ایستادید، باید این تصور را داشته باشید که الان ما در یک طبقه از طبقات کیهانی ایستادیم، یعنی اصلاً ما در یونیورس زندگی نمی‌کنیم؛ زیر پا و بالای سر ما یک کیهان دیگری است. زیر پایمان دوزخ (نه به معنای جهنمی که ما می‌فهمیم) به معنای جهان موجودات تاریک و بالای سرمان، بهشت، جهان موجودات روشن است.

برای این که حیات در این طبقه کیهانی که در آن زیست می‌کنیم تداوم داشته باشد، به ارتباط با طبقات بالا و پایین نیاز دارد؛ چون برکت را از آنجا می‌گیرد. این ارتباط دقیقاً ارتباط به‌وسیله یک وجود مادی و ملموس و در یک‌سری نقاط خاصی است. دقیقاً مثل یک ساختمان که ارتباط ما بین طبقات مختلف فقط از یک‌سری نقاط خاص مثل پلکان و آسانسور است و در بقیه نقاط ارتباطی بین طبقات وجود ندارد،

ارتباط بین طبقات کیهانی نیز فقط از طریق نقاط خاصی است که ما به آن می‌گوییم محور و آن‌ها مرکز کیهان دانسته می‌شود. در واقع این مسجد جامع، محل اتصال کیهان ما است به سایر طبقات کیهانی و تمام برکتی که ما داریم در این شهر به واسطه آن برکت زندگی می‌کنیم، یعنی آن گوهر زندگی، از طریق این بنا وارد سطح کیهانی ما می‌شود، برای همین ما بازار را حول آن داریم، چون آن چیزی که در بازار کسب می‌شود، برکت است و مشتری فقط یک عامل است؛ آن پولی که به شما می‌دهد، باید برکت داشته باشد تا در زندگی شما کار کند. برکت از جهان دیگری به ما می‌رسد و حول این مکان سرشار از برکت است.

### ضرورت ارتباط با کیهان زیرین

ارتباط ما با طبقه کیهانی زیرین خیلی ضروری است، به خاطر این که آنجا منبع برکت است. علی‌رغم این که موجودات خطرناکی آنجا هستند، ولی ما نمی‌توانیم ارتباطمان را با آن قطع کنیم، چون یکی از منابع مهم برکت است، مثل این که بخش قابل توجهی از آب را ما از زیر زمین می‌آوریم و همه آن‌ها از آسمان نمی‌بارد؛ بنابراین ما ناگزیریم ارتباطمان را با کیهان زیرین نگه داریم و این‌ها نقاط مقدس هستند.

تمام غارهای مقدس، چاه‌های مقدس، آب‌ها و چشمه‌های مقدسی که داریم، همه دروازه کیهان زیرین است و هیچ‌کدام این‌ها ربطی به کیهان بالا ندارد. هر کجایی که آب هست، یک ظرفیتی دارد برای این که به یک دروازه و پرتال به کیهان زیرین تبدیل شود و هر کجا که یک عنصری هست که پای آن روی زمین است و سرش در آسمان، مثل درخت، مثل کوه، همه این‌ها می‌توانند نقش آن محور ارتباطی با کیهان بالا را ایفا کنند.

عمده خاطراتی که نقل می‌شود از مواجهه با مثلاً موجوداتی مثل جن، در حمام‌های قدیمی یا در بیابان است. یک باوری وجود دارد که آل، جنی است که جگر زائو را می‌دزدد. تا وقتی که این آل نرسیده به آب، اگر بتوانید جگر را از او پس بگیرید، زائو زنده می‌ماند، ولی به محض این که به یک جایی که آب هست برسد، می‌رود به کیهان

زیرین. باید برسد به آن دروازه که آب هست.

## فرم اهورایی، فرم اهریمنی

تصور نیاکان ما از کیهان زیرین، دقیقاً وارونه کیهان بالاست، یعنی تصویری که در آب حوض ورودی مسجد جامع می‌افتد، وارونه همین تصویر سردر مسجد جامع است. در واقع در اندیشه ایرانی دو واقعیت وجود دارد، یکی واقعیت مستقیم و یکی واقعیت وارونه. دروغ، واقعیت وارونه است. وارونگی را در جاهای دیگر هم می‌بینید؛ مثلاً صلیب نشانه مسیح و صلیب برعکس نشانه شیطان پرستی است. یعنی هر فرم اهورایی وقتی وارونه می‌شود، می‌شود فرم اهریمنی.

این تصویر وارونه‌ای که در آب می‌بینید، دقیقاً کیهان زیرین است، در عین این که نما را به صورت کامل داریم. در زیر مسجد جامع قناتی است و این قنات اصلاً مسیرش دور زده و از زیر مسجد جامع رد می‌شود. این که چرا دور زده، مشخص نیست، یعنی هیچ منطقی برای این نیست، چون واقعاً قنات کردن کار سختی بوده و شما یک مسیری را اضافه کنید و دور بزنید، کار عبثی است. مشخص نیست قنات از اینجا عبور کرده و مسجد جامع روی قنات ساخته شده یا این که مسجد جامع بوده و قنات دور زده و از زیر مسجد جامع رد شده، در هر صورت آنچه اهمیت دارد این است که دقیقاً سه طبقه کیهانی در این نقطه به هم متصل شده‌اند و این نقطه یک نقش حیاتی‌ای در کیهان ما ایفا می‌کند.

## عناصر مراقبتی؛ هفت‌گنبد

مسجد و هر بنای مقدسی جزو طبقه کیهانی ما محسوب نمی‌شود؛ یک تکه‌ای از کیهان دیگر است که در کیهان ما قرار گرفته است. برای همین باید به شدت مراقبت شود. این نقطه اتصال نیاز به مراقبت زیادی دارد. در عین این که ضروری است، خطرناک هم هست. در محوطه جلوی مسجد جامع می‌توان عناصر مراقبتی زیادی را دید. زمانی که به سمت در مسجد حرکت می‌کنید، هفت تویزه در سمت چپ و هفت تا در سمت راست می‌بینید که فرم گنبدی دارد، هفت‌گنبد می‌شود هفت‌فلک. بهشت

بر فراز افلاک هفت‌گانه است، یعنی ما هفت‌فلک داریم. یکی از دلایلی که نیروهای تاریک نمی‌توانند به بهشت برسند، وجود همین ساختار هفت‌فلک است. ما از همین الگو استفاده می‌کنیم تا مانع ورود موجودات شریر به مسجد جامع شویم.

## آبی‌های دلربا

دومین نکته مراقبتی، حجم رنگ آبی مسجد جامع است. هیچ‌چیزی به اندازه رنگ آبی نیروی تاریک را نمی‌راند. نمونه آن رنگ آبی آسمان است. در روز، نیروهای تاریک اصلاً نمی‌توانند به آسمان بروند، دقیقاً به خاطر این که آسمان آبی است، ولی در شب که آسمان آبی نیست، می‌توانند به آسمان بروند. برای همین ما شهاب‌ها را داریم، شهاب‌ها آن شیاطینی که در شب می‌خواهند به سمت آسمان بروند را می‌زنند. به همین دلیل ورودی‌های خانه و اتاق‌ها و حوض را رنگ آبی می‌زنیم که موجودات شریر نتوانند وارد خانه‌مان شوند، برای مراقبت از خودمان، از عناصر آبی مثل سنگ فیروزه استفاده می‌کنیم. در اندیشه ایرانی رنگ آبی بسیار رنگ مراقبت‌کننده‌ای است به همین دلیل در بناهای مقدس‌مان حجم رنگ آبی را داریم.

## ابزار کیهان اسطوره

در کیهان اسطوره چند ابزار مهم داریم. کلمه، عدد و فرم. این‌ها کاملاً دارای کیفیت هستند، یعنی چیزی به اسم تزئین محض نداریم. هیچ فرمی تزئینی نیست. درست است که زیبا است، ولی ماهیت صرف دکوراتیو ندارد. فرم‌ها همه کاری انجام می‌دهند. دوم این که اعداد هم همگی دارای کیفیت هستند؛ یعنی این که مثلاً هر چیزی بشود دو تا، یک کیفیتی پیدا می‌کند. حالا دو تا سنگ باشد، دو تا آدم باشد، دو تا کتاب باشد. این کیفیت برای عدد دو است. بشود سه، کیفیت دیگری پیدا می‌کند که برای عدد سه است. در نهایت کلام؛ کلمات هم کاملاً دارای کیفیت هستند. کلمات آن گونه که ما می‌فهمیم که صرفاً یک دال، نشانه و یک قرارداد هستند، نیست، کلمه عین مسما و عین مفهوم خودش را با خودش به همراه دارد. به همین علت ما به واسطه این سه عنصر می‌توانیم در فضايمان تأثیر بگذاریم و کیفیتی را که می‌خواهیم، خلق کنیم.

به همین دلیل تعداد نقوش و نوع کلمات و آیاتی که روی کاشی‌کاری‌های مسجد جامع وجود دارد، مهم است.

### تصویر بهشت

در کاشی‌کاری‌های کناره ورودی مسجد جامع فرمی از طبقات را می‌بینیم که هفت تا است، یعنی هفت قاب داریم و بعد به آسمان متصل می‌شویم. هفت عدد تمامیت است و تکرار هفت تصویری است از هفت‌فلک. تصویری که در بنای مقدس می‌بینید، تصویر بهشت است، یعنی تصویری است که آن گروه اجتماعی از بهشت دارد. تصویری که ما در اسلام ایرانی از بهشت داریم که در مساجد دیده می‌شود، تصور بسیار زیبایی است. این تصویر از عصر سامانی با تزئینات آجرکاری و در ایران آغاز شده است.

در قرون ابتدایی تنها المان ثابتی که در مسجد داریم، فقط جهت‌گیری‌اش است، یعنی بنایی که روبه‌قبله است و هیچ عنصر خاصی ندارد؛ بنابراین تصویری که ایرانیان از بهشت دارند به قصه اضافه شده، البته با در نظر گرفتن محدودیت‌هایی که در اندیشه اسلامی وجود دارد، مثلاً صورت خیلی در آن نیست. تصویری که ما از بهشت داریم، تصویر صورت‌مندی است اما تنها صورتی که در تزئینات مسجد کجاست، فرم‌های گیاهی است. اندیشه‌های ایرانی را که نگاه می‌کنید، یکی از این نمودهای مهم برکت، گیاه است، یعنی حیات گیاهی. گیاه را در فرم اسلیمی توانستیم وارد قصه کنیم. در افسانه‌ها کیهان ما بیابان است و زمستان، یعنی اصلاً گیاه متعلق به کیهان ما نیست، گیاه آن زندگی‌ای است که از کیهان دیگری آورده می‌شود که بهار گونه است.

اتفاق تأسف‌باری که در دوره صفوی می‌افتد، این است که محورمان را عوض می‌کنیم، یعنی مسجد به حاشیه می‌رود، حسینیه می‌آید در مرکز، مثل امیرچخماق. تصویری که ما از کیهان بالا داریم در تشیع به این شکل است که کروبیان دارند گریه و زاری می‌کنند و یک فضای غم‌انگیزی است، چیزی که اصلاً بی‌معنی است. یعنی اصلاً قصه بهشت قرار بوده این باشد که غم به آن ورود نکند و این که کروبیان دارند در سر می‌زنند، یک تصویر مطلقاً بی‌معنی است. در آن خوانش کیهان سنت، این یک تحریف

خیلی استثنایی در قضیه است. با این تصویر شما یک دفعه می بینید که بنای مقدستان، آن محور، آن تصویری که از بهشت دارید، خیلی محزون می شود، سیاه می شود و طبیعتاً کیهان ما که تابع آن است، به مراتب تاریک تر می شود.

### هر گروه اجتماعی، متافیزیک خودش را دارد

دو گروه اجتماعی را در نظر بگیرید؛ مثلاً شما مسلمان هستید، دیگری زرتشتی. او محورش چیست؟ آتش بهرام (ورهرام). شما آتش بهرام او را خاموش می کنید و آتشکده اش را تبدیل می کنید به مسجد. این که شما در ایران مساجد زیادی را می بینید که پیشینه آتشکده دارند، دقیقاً به همین خاطر است، به خاطر این که ارتباط آن ها را با متافیزیک خودشان قطع می کند و کیهان آن ها را به یک متافیزیک جدیدی وصل می کنند که متافیزیک اسلامی است. بنای آتشکده را نگاه کنید، اصلاً بنای مناسبی برای تبدیل شدن به مسجد نیست، چون مسجد یک بنای عبادی صرف نیست، یک بنای اجتماعی است، یعنی محل تجمع مسلمین است و اذان، اعلام جمع شدن است. برای همین اذان بی موقع، نگران کننده است. وقتی ساعت نماز است به مسلمین اعلام می شود که در مسجد جمع شوید، نگران کننده نیست، ولی غیر از آن نمی دانید که برای چه دارند می گویند که جمع شوید. آتشکده این ویژگی را ندارد، یعنی اصلاً محل تجمع نیست، لذا معماری آتشکده برای کاربرد مسجد مناسب نیست.

تبدیل آتشکده به مسجد برای این است که آن محور که به یک متافیزیکی وصل می شود، از بین برود و این گروه اجتماعی ارتباطشان با آن منبع نیرو و برکتشان قطع شود و ناگزیر شوند که زیر محور شما قرار بگیرند. اما یک زمانی مثل دوره صفوی، آن گروه دیگری هم مسلمان اما اهل سنت است. پس نمی توان محور او را خراب کرد. زیر آن محور هم نمی توان قرار گرفت، باید یک محور جدید بنا کرد و یک علم جدید برافراشت و زیر آن جمع شد. اینجا تکیه می آید و مسجد می رود کنار. احادیث جعلی بسیاری ساخته می شود که مشهد را جایگزین مکه می کند، یعنی مکه را شما نمی توانید نفی کنی، ولی می توانی بگویی حدیث داریم که هر کسی پسر من را در مشهد زیارت کند، مثلاً ثواب دو هزار تا حج به او می دهند. در محله ها هم حسینیه جانشین مسجد

شده و هویت جمعی به حسینیة برمی‌گردد، نه به مسجد. این‌گونه محور را جابه‌جا و گروه اجتماعی خودمان را درست می‌کنیم، ولی محور جدید، برخلاف مسجد، یک محور سیاه، محزون و ماتم‌زده‌ای است.

### میانجی‌گری هشت‌ضلعی‌ها

به این نکته توجه کنید زمین چهارضلعی است، آسمان گرد و دایره‌ای است. حدفاصل بین مربع و دایره هشت‌ضلعی است. یعنی شما وقتی می‌خواهید گنبد را بگذارید روی چهاردیواری، باید اول با گوشه‌بندی، چهارضلعی را تبدیل کنید به هشت‌ضلعی. این هشت‌ضلعی بعداً به چلیپا تبدیل می‌شود. این هشت‌ضلعی‌ها را می‌توان در شکل حوض مسجد جامع، سقف ورودی و... دید.

در فرهنگ ما هشت‌ضلعی و چلیپا نقش میانجی‌گری دارند. اصلاً این فرم متعلق است به ایزد مهر، گردونه مهر است که نقش میانجی‌گری دارد. دو تا فضای نامتجانس را وقتی کنار هم بگذارید، قطعاً در این مرز تنش خواهید داشت، مثل همسایگی بهشت و دوزخ. هر دو فضای متجانس مثل بیرون و درون. شما یک حدفاصل، یک میانجی این وسط می‌گذارید که این دو به هم برخورد نکنند و آن تنش اتفاق نیفتد. هشت‌ضلعی‌ها این نقش را ایفا می‌کنند.

مثل هشتی در معماری سنتی که در واقع میانجی بین فضای درون و فضای بیرون است، برای این‌که دو فضا کاملاً نامتجانس است و دو فضای نامتجانس را نباید مجاور کنید، باید یک میانجی باشد، پس این هشت خیلی مراقبت‌کننده است. مراقبت‌کننده‌ترین فرمی که ما داریم، هشت‌ضلعی است، حوض را ما هشت‌ضلعی می‌سازیم، فرم هشت‌ضلعی را در ورودی می‌بینیم، بعد از در که رد شویم، هشتی را می‌بینیم. یکی از فرم‌های بسیار مراقبت‌کننده ما، هشت‌ضلعی است و هر چیزی که هشت در آن دارد.

### قصه گشایش

اشعار کاشی‌کاری‌های ورودی نیز اگرچه اشعار متأخری است، ولی مبتنی بر همان



تصور کهن است، همه این‌ها مبتنی بر این است که اینها جزو کیهان ما نیست، یعنی محتوای اشعار این است که شما دارید وارد بهشت و وارد جهان قدس می‌شوید آن نوشته «ادْخُلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ» نیز بیانگر همین موضوع است. این عبارت به کسانی که دارند وارد بهشت می‌شوند، گفته می‌شود؛ بنابراین عملاً زمانی که از در مسجد جامع رد می‌شویم، داریم وارد بهشت می‌شویم. به خاطر همین باید پاک باشیم، باید آیین‌های اذن دخول را رعایت کنیم.

آیات و احادیث دیگری که اینجا هست، از جمله این دو آیه «انا فتحنا لک فتحا مینا» و «نصر من الله و فتح قریب»؛ بسیار در اینیه تکرار می‌شود، به خاطر این که اصل قصه، گشایش برکت است که این در به روی ما باز شود و این برکت به کیهان ما جریان پیدا کند. تمام مشکلات ما به خاطر «بستگی» است، در اصطلاح به آن می‌گوییم طلسم. چیزی جریان برکت را بند می‌کند و گشایش این است که این گره باز شود و برکت جریان یابد.

این جا سطح کیهانی ما است، در محل مسجد جامع شکستی در سطح ایجاد می‌شود و ارتباط، عمودی می‌شود. این نقطه‌ای است که در سطح کیهانی ما شکست ایجاد و ارتباط را عمودی می‌کند. این جا در مجاورت بهشت و دوزخ نقطه تلاقی سه طبقه کیهانی است که برکت به سطح کیهانی ما جریان می‌یابد؛ ما هم برای حل مشکلاتمان همیشه می‌آییم پای محور. هر مشکلی که ما داریم، در واقع به نوعی کمبود برکت است. مثلاً بیماری، کمبود برکت است؛ غم، کمبود برکت است؛ هر چیز خیری، نمودی از برکت است. برای همین شما هر مشکلی دارید، می‌آید این جا، پای محور و صبر می‌کنید تا آن برکت به شما برسد و عملاً مشکلاتان حل می‌شود، فقط همان طور که ما همیشه در این پای محور نیستیم، موجودات کیهان بالا هم همیشه سرمحور ننشسته‌اند. باید آن لحظه تلاقی اتفاق بیفتد و آن لحظه نباید خواب باشیم.

### شمسه و ستاره پنج پر

فرم شمسه در میان قرار دارد و منبع نور است، یعنی ما داریم به کیهان و نور متصل

می‌شویم. در کیهان اسلامی، شخصیت‌هایی مثل حضرت محمد (ص)، حضرت علی (ع) یا پنج‌تن آل عبا جایگزین این شمس می‌شوند، یعنی آن منبع اصلی خیر و نور، این شخصیت‌ها می‌شوند، قبلاً خورشید این نقش را ایفا می‌کرده، جای آن در مرکز است، یعنی از نظر ساختاری تغییری نکرده است. زمانی که از در عبور کرده و وارد مسجد جامع می‌شوید، می‌بینید، انگار از بیابان وارد گلستان می‌شوید، یعنی از یک طبقه کیهانی وارد طبقه دیگری می‌شویم.

یکی از فرم‌های جذابی که روی در مسجد جامع داریم، ستاره پنج پر و پنج ضلع است. در واقع ستاره پنج پر و نقش معکوس آن است. این دو تا فرم وارونه، یکی فرم روشن و دیگری فرم تاریک است. ستاره پنج پر و عدد پنج متعلق است به ایزد آناهیتا که ایزدبانویی برکت‌بخش و نیرومند است.

آناهیتا از معدود ایزدان ما است که هم توسط مزدیسنان و هم توسط دیویسنان ستایش می‌شود، یعنی آب هم با نور ارتباط دارد، هم با تاریکی. این که وقتی آب زمین می‌ریزد می‌گوئیم آب روشنی است، برای این که آن روی تاریکش فراخوانده نشود. در واقع آن روی روشنش را فرامی‌خوانیم. در ورودی مسجد جامع ستاره پنج پر و ستاره هشت پر ترکیب می‌شود، و همچنین دوازده ضلعی را داریم، این فرم کیهان کامل است. دایره را در نظر بگیرید، ۱۲ تا ۳۰ درجه؛ ۳۶۰ درجه است، یعنی ۱۲ برج که کل کیهان است. این تصویری است که ما از کل کیهان داریم با مرکز خورشیدواری که دارد بسط پیدا می‌کند و نور پخش می‌شود.

### هشتمین «در» مسجد جامع

بهشت هشت در دارد و دوزخ هفت در. مسجد جامع یزد هم هفت در دارد، ولی در واقع اصل قصه این است که مسجد جامع هشت در دارد، هفت در در طبقه کیهانی ما دارد و هشتمین در آن هم محراب است. محراب دری به کیهان بالاست. در افسانه‌ها شهرهایی که قهرمان در آن زیست می‌کند، هفت در دارد که مردم از آن رفت‌وآمد می‌کنند و یک در دارد که کسی از آنجا رفت‌وآمد نمی‌کند، در هشتم دری است که به کیهان دیگری باز می‌شود.

## اینجاست بهشت

در کاشی کاری‌های سقف مسجد جامع اسامی خداوند نقش بسته. می‌گویند هر که این ۹۹ اسم خداوند را بخواند، وارد بهشت می‌شود. این که وارد بهشت می‌شود، به این معنا نیست که وقتی مُرد، وارد بهشت می‌شود، یعنی هر جایی که اسماء الله هست، بهشت است. ما چون بهشت را یک چیزی در آینده می‌بینیم، همه این‌ها را موکول می‌کنیم به آینده، درحالی که در این ساختار کیهانی اصلاً این شکلی نیست. درست مانند زمانی که می‌گوییم بهشت زیر پای مادران است، نه این که مادران به بهشت می‌روند، یعنی هر جایی که مادر هست، آنجا بهشت است. اینجا هم دقیقاً همین است، یعنی از نمادهایی که الان وارد بهشت شدیم، وجود این ۹۹ تا اسم است که نمی‌شود آن را خواند، ولی روی طاق وجود دارد.

روی دیوار هم آیه معراج پیامبر نقش بسته است. هیچ کدام این‌ها تصادفی نیست، همه المان‌هایی که اینجا می‌بینید، همگی نقل‌گذار از این طبقه کیهانی به بهشت است. این المان و نشان‌ها یعنی مسجد جامع به تکه‌ای از کیهان بالا تبدیل می‌شود.

## گردونه مهر

نشان صلیب شکسته یا گردونه مهر در چهار طرف گنبد مسجد جامع گذاشته شده است. این‌ها ابزار انتقال است. وقتی مهر می‌آید به زمین و قربانی‌اش و برکت‌زایی‌اش انجام می‌شود، سوار بر گردانه می‌شود و به آسمان می‌رود، سوار بر این فرم می‌شود. این فرم انتقال‌دهنده است. چون از این مکان قرار است عناصری منتقل شود، یعنی کلام شما منتقل شود به آسمان و چیزهایی از آسمان بیاید پایین، این فرم اتصال این طبقه کیهانی است و آن مثل ماشین انتقالی است، اربه‌ای است که این‌ها را می‌برد.

## خداوند بهترین روزی‌رسان است

آیاتی که اطراف محراب نوشته شده همه حول یک موضوع است اینکه روزی‌رسان خداست. اینکه خرید و فروش و تجارت را کنار بگذارید و به مسجد بیایید این برای

شما بهتر است. اصل قصه برکت شما، اینجاست.

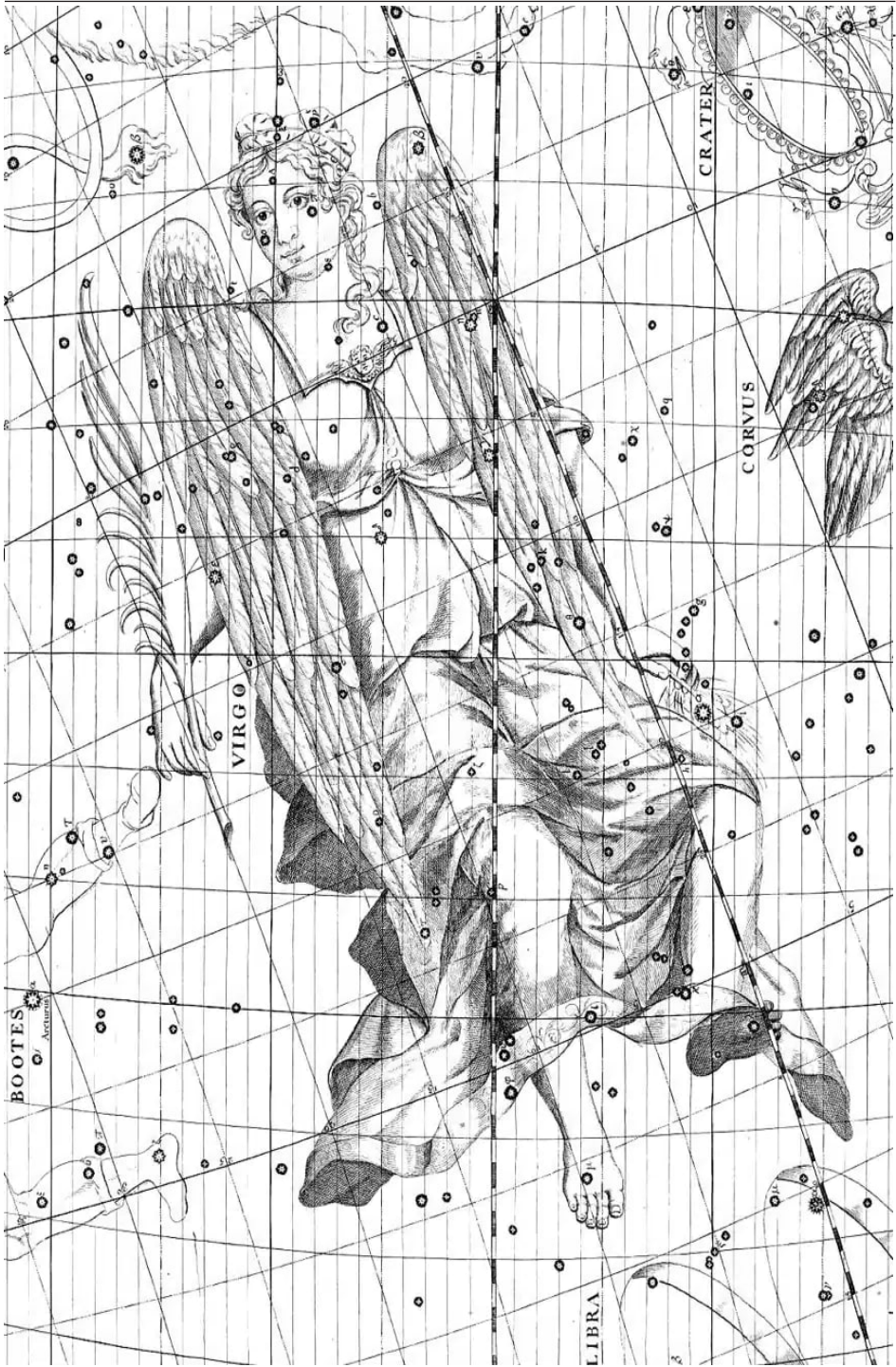
ارتباط دین با روزی همان قصه برکت‌خواهی است. یعنی تصویری که ما از دین داریم، در جهان اصیل خودش، غیر از این جهان متأخر، قصه برکت‌خواهی است. حتی آیین‌های محرم را نگاه کنید. حول همه آیین‌هایی که برگزار می‌کنیم، اصل قصه آن برکت و شفایی است که می‌گیریم و آن گرهی است که باز می‌شود. روزی معنای وسیعی دارد. گرسنگی یعنی نقص، یعنی یک چیزی در من خالی است، یک جایی، یک فضای خالی وجود دارد. سیری یعنی کمال، یعنی آن جایی که شما پر و کامل هستید و احساس کمبود، نقص و ضعف نمی‌کنید. خداوندی که صمد است، سیر مطلق است، یعنی توپُر است، یعنی هیچ جای عجیب و هیچ نقطه خالی‌ای ندارد که نیازمند باشد؛ بنابراین وقتی ما راجع به مفهوم برکت صحبت می‌کنیم، داریم راجع به مفهوم عجیبی صحبت می‌کنیم و تصویری که از دین داریم، یک چنین تصویری است، یعنی کارکرد اصلی‌اش این است که قرار است کیهان ما را بهشتی‌تر کند، یعنی حالمان بهتر باشد، روزی بیشتری داشته باشیم، سیرتر باشیم، شادتر باشیم.

## اهلیت

در معماری با دو وجه روبرو هستیم؛ یکی این که شما بدانید چرا بدین شکل می‌سازید، یکی این که طبق یک سنت معماری، بدانید باید این گونه بسازید. سازندگان مسجد جامع این که بدانند باید این‌طوری بسازند را قطعاً می‌دانستند.

در این کیهان کهن، معماری خیلی مهم است. این محوطه مربع‌شکل مسجد را در نظر بگیرید، در جایی حدود ۱۷ متر، شاید تنها دو سانت اختلاف داشته باشد، مهندسی امروز با هر دستگاهی نمی‌توانند با چنین دقتی این فضا را در بیاورند. درحالی که معمار قدیمی با نخ و با چه وسواسی این قدر دقیق آن را ساخته. این که او سعی کرده دقیقاً مربع در بیاورد، یعنی معمار می‌دانسته که برای اینکه این بنا بشود مسجد جامع و آن نقش خاص خودش را ایفا کند، کف آن باید دقیقاً مربع باشد و سقف آن باید دایره باشد که کیهان بالاست و این محل تلاقی این دو کیهان است.

در تاریخ قدیم یزد، بناهایی که در مسجد جامع کار می‌کردند، همه‌شان عنوان مولانا دارند، مولانا یک عنوان طریقتی است. به گفته دکتر اولیا «معماری اهلیت می‌خواهد»، یعنی باید یک نفر اهلیت داشته باشد که به او آموزش دهید و چیزی که اهلیت می‌خواهد، معمولاً رازی است، سِری دارد و امکان سوءاستفاده از آن وجود ندارد. یعنی شما باید اول اهلیت طرف را بسنجید و بعد اگر اهلیت او ثابت شد، به او دانش را یاد دهید.





## سنبله، دوشیزه آسمانی

فصلی از کتاب داستان ستارگان<sup>۱</sup>

ایان ریدپات

ترجمه مریم مددی زاده | مترجم و مدرس زبان انگلیسی

صورت فلکی سنبله یا دوشیزه (به عربی العذراء)

جنسیت: باکره

مخفف: Vir

رتبه بندی سائیز: ۲

خاستگاه: یکی از ۴۸ صورت فلکی یونانی که توسط بطلمیوس در المجسطی فهرست شده است.

نام یونانی: پارتنوس (Παρθένος/ Parthenos)

1. Ridpath, Ian (Author), *Star tales*, A Revised and Expanded Edition of the Classic Introduction to the [Myths and Legends Associated with the Stars and Constellations, Cambridge: The Lutterworth Press, , 2018. 224 pages. (ISBN-10: 0718894782, ISBN-13: 978-0718894788.)

«سنبله» (Virgo) یا «دوشیزه» (به عربی العذراء) دومین صورت فلکی بزرگ آسمان است؛ صورت فلکی «شجاع» یا «مار باریک» (Hydra) تنها اندکی از آن بزرگ‌تر است. یونانیان این صورت فلکی را «پارتنوس» (Παρθένος) می‌نامیدند؛ نامی که در کتاب المجسطی (Almagest) اثر بطلمیوس آمده است. «دوشیزه» معمولاً به‌عنوان «دایک» (Dike)، الهه عدالت، دختر زئوس و تمیس، و همچنین به‌عنوان «آستریا»، «دایک» (Astraea) دختر «آسترائوس» (پدر ستارگان) و «ائوس» (الهه سپیده‌دم) شناخته می‌شود. «دوشیزه» با بال‌هایی شبیه فرشته به تصویر کشیده شده و خوشه گندمی را در دست چپ خود نگه داشته است.

«دایک» در یک حکایت اخلاقی که معیارهای روبه‌زوال بشر را به تصویر می‌کشد، نقش ناظر بی‌طرف را دارد. مضامین این داستان که موردعلاقه اسطوره‌شناسان یونانی و رومی بوده است، کهنه نمی‌شود و امروزه نیز کاربرد دارد.

در این داستان چنین فرض شده که «دایک» در عصر زرین بشریت، زمانی که «کرونوس» (Cronus) بر سرزمین «المپوس» (Olympus) حکم می‌راند، بر روی زمین زندگی می‌کرد. عصر طلایی زمان آرامش و شادی بود، فصلی از بهار همیشگی که غذا بدون کشت رشد می‌کرد و انسان‌ها هرگز پیر نمی‌شدند. انسان‌ها همچون خدایان می‌زیستند و با مفهوم کار، غم، جنایت یا جنگ آشنا نبودند. «دایک» به میان آن‌ها رفت و حکمت و عدالت را گسترش داد.

سپس، هنگامی که زئوس پدرش، «کرونوس» را در المپوس سرنگون کرد، عصر نقره‌ای آغاز شد، دورانی که به‌خوبی عصر طلایی نبود. در عصر نقره‌ای، زئوس زمان بهار را کوتاه‌تر کرد و چرخه سالانه فصول را به انسان‌ها شناساند. انسان‌ها در این عصر شروع به جنگ و جدال کردند و از احترام به خدایان دست کشیدند. «دایک» حسرت روزهای خوب گذشته را می‌خورد. او مردم را جمع می‌کرد و با آن‌ها درباره رها کردن آرمان‌های اجدادشان صحبت می‌کرد. او به آن‌ها هشدار داد: «اوضاع بدتر از این خواهد شد». بعدازآن، «دایک» بال‌های خود را گشود، به کوه‌ها پناه برد و به انسان‌ها پشت کرد. سرانجام عصر برنز و آهن فرارسید، زمانی که انسان‌ها به خشونت، دزدی و جنگ روی



آوردند. «دایک» که دیگر نمی‌توانست گناهان بشریت را تحمل کند، زمین را ترک کرد و به آسمان رفت، جایی که تا به امروز در کنار صورت فلکی «ترازو» یا «میزان» (Libra) که برخی آن را «میزان عدل» (= ترازوی دادگستری) می‌دانند، نشست.

### هویت‌های دیگر صورت فلکی دوشیزه

الهه‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌توان گفت سنبله نماد آن‌ها نیز هست. یکی از این الهه‌ها «دِمِتر» (Demeter) است، الههٔ ذرت، دختر «کرونوس» و «رئا» (Rhea). او از برادرش «زئوس» (Zeus) صاحب دختری به نام «پرسفونه» (Persephone) شد (نام دیگرش «کوره» (Kore) است به معنی «دوشیزه»). چیزی نمانده بود که پرسفونه برای همیشه باکره باقی بماند اگر عمویش، «هادس» (Hades)، خدای مردگان و عالم اموات، او را درحالی‌که برای گل چیدن به «حنا» (Henna) در «سیسیل» (Sicily) رفته بود، نمی‌ربود. هادس او را سوار بر اراپه‌اش که چهار اسب سیاه آن را می‌کشیدند، بُرد و با او به قلمرو زیرزمینی‌اش تاخت. در آنجا پرسفونه ناخواسته ملکهٔ او شد.

دِمِتر همه جای زمین را برای دختر گمشدهٔ خود جست‌وجو کرد، و وقتی نتوانست پیدایش کند، مزارع سیسیل را نفرین کرد؛ به طوری که محصولات زراعی آنجا خشک شدند. او با ناامیدی از صورت فلکی دُب اکبر (یا خرس بزرگ)، پرسید که چه دیده است، زیرا او همهٔ شب‌ها در آسمان بود، اما از آنجایی که ربودن دختر در طول روز انجام شده بود، خرس بزرگ او را به خورشید ارجاع داد، و سرانجام خورشید حقیقت را به او گفت.

دِمِتر با عصبانیت از زئوس، پدر پرسفونه خواست که به برادرش هادس دستور دهد که دختر را برگرداند؛ زئوس هر چه توانست کوشید؛ اما دیگر خیلی دیر شده بود، زیرا پرسفونه در دنیای زیرزمین چند دانه انار خورده بود و پس از انجام این کار، دیگر نمی‌توانست برای همیشه به سرزمین زندگان بازگردد. طبق یک توافق، قرار شد که پرسفونه نیمی (برخی می‌گویند یک‌سوم) سال را با شوهرش در دنیای اموات و بقیهٔ

سال را در بالای زمین با مادرش بگذرانند. واضح است که این داستان تمثیلی است از تغییر فصل‌ها.

«اراتوستنس» (Eratosthenes)، ستاره‌شناس یونانی، پیشنهاد دیگری می‌دهد که ممکن است صورت فلکی دوشیزه، همان «آترگاتیس» (Atargatis)، الهه باروری سوریه باشد. این الهه گاهی در حالی که یک خوشه ذرت در دست دارد، به تصویر کشیده می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد این نظریه اشتباه باشد؛ زیرا «آترگاتیس» با صورت فلکی «ماهی جنوبی» (Piscis Austrinus) شناخته می‌شود. «هیگینوس» (Hyginus)، یکی از پاپ‌های کلیسای کاتولیک رم، نظریه منطقی‌تری دارد که در آن، سنبله را با «اریگون» (Erigone)، دختر «ایکاروس» (Icarus)، که پس از مرگ پدرش خود را حلق آویز کرد، برابر می‌داند. در این داستان، ایکاروس به صورت فلکی «گاوران» یا «عَوَا» (Bootes) تبدیل شد که در شمال به دوشیزه می‌پیوندد و «مائرا» (Maera)، سگ ایکاروس، نیز به ستاره «شعراي شامی» (Procyon) تبدیل می‌شود.

اراتوستنس و هیگینوس هر دو از «تیخه» (Tyche)، الهه ثروت، به‌عنوان یکی دیگر از هویت‌های صورت فلکی دوشیزه نام می‌برند؛ اما «تیخه» معمولاً بدین گونه به تصویر کشیده می‌شود که «شاخ فراوانی»<sup>۱</sup> (cornucopia) را در دست دارد نه خوشه ذرت.

### سماک اعزل (Spica) و ستارگان صورت فلکی سنبله

خوشه ذرتی که دوشیزه در دست چپ نگه داشته است با ستاره قدر اول «آلفا»ی سنبله (Alpha Virginis) شناخته می‌شود، این ستاره، که به «سماک اعزل» (پرنورترین ستاره صورت فلکی منطقه البروجی سنبله از قدر ۱) معروف است، در لاتین «اسپایکا» (Spica) نام دارد، به معنای «غلات»؛ نام این ستاره در یونانی «Στάχυς» (Stachys) به همین معنی است. اعراب این ستاره را به نام «السنبله» به معنای غلات (از خوشه ذرتی که یونانیان آن را تجسم کرده‌اند) و هم «السماک الاعزل»، سماک

۱. «شاخ فراوانی» یا «کورنیوکویا»، در دوران باستان، ظرف بزرگ شاخ‌مانندی بود پر از محصول، گل یا آجیل؛ «کورنیوکویا»، از لاتین «کورنیو» (cornu) (شاخ) و «کویی/کویا» (فراوانی، نماد فراوانی، فراوانی) گرفته شده است. سبدها یا تابه‌های این شکل به طور سنتی در غرب آسیا و اروپا برای نگهداری و حمل محصولات غذایی تازه برداشت شده استفاده می‌شد. سبد شاخ مانند را بر پشت می‌آویختند یا به دور تنه آویزان می‌کردند تا دست‌های دروگر برای چیدن باز بماند.

غیرمسلح [یا به فارسی سره: بی‌ژوبین؛ در پارسی میانه: اسپورا] می‌نامیدند. نام دوم برخلاف نامی که برای «آرکتوروس» (Arcturus)، «السّماک الرامح»، گذاشتند، به معنی سماک نیزه‌دار است [به فارسی سره: ژوبین‌دار؛ و شاید سپاهبد شمال]. به گفته «دانیل آدامز» (Danielle Adams) از دانشگاه آریزونا، «آرکتوروس» و «اسپایکا» به‌عنوان دو برافراشته آسمان شناخته می‌شدند، زیرا به نظر می‌رسد زمانی که در بالاترین حدّ خود هستند از آسمان حمایت می‌کنند. «بوده» (Bode)، اخترشناس آلمانی، در اطلس خود، این ستاره را به‌عنوان «اسپایکا» و «ازیمک» (Azimech) را به معنی مفسده سماک نام‌گذاری کرد.

ستاره «بتا»ی سنبله (Beta Virginis) «زاویه‌العواء» (Zavijava) نامیده می‌شود، این نام از یک نام عربی به معنای «زاویه» برگرفته شده است. بطلمیوس (فیلسوف و اخترشناس یونان باستان) در کتاب المجسطی (Almagest)، این ستاره را در بالای بال چپ دوشیزه قرار داد. ستاره «گاما»ی سنبله (Gamma Virginis)، در بال چپ، به نام الهه رومی، «پوریما» (Porrima) نامیده شده است. به گفته اووید (Ovid) در کتاب فستی (Fasti)، «پوریما» و خواهرش «پستورتا» (Postverta) خواهران یا همراهان پیامبر کارمندا (Carmenda) بودند. «پوریما» از وقایع گذشته آواز می‌خواند، درحالی‌که «پستورتا» از آنچه در آینده بود، آواز می‌خواند.

ستاره «اپسیلون» سنبله (Epsilon Virginis)، در بال راست دوشیزه، «ویندمیاتریکس» (Vindemiatrix) نام دارد که در لاتین به معنای «جمع‌کننده انگور» یا «انگورگیر» است، زیرا اولین طلوع آن قبل از خورشید در ماه اوت نشان‌دهنده شروع محصول هر سال است. اووید در کتاب فستی به ما می‌گوید که این ستاره یادبود پسری است به نام «آمپلوس» (Ampelus) (کلمه‌ای یونانی به معنی «انگور») که دیونیسوس (Dionysus)، خدای شراب او را دوست می‌داشت. آمپلوس هنگام چیدن انگور از شاخه‌ای که به بالای درخت نارونی پیچیده بود، از شاخه افتاد و کشته شد. دیونیسوس او را در میان ستارگان قرار داد. نام اصلی یونانی این ستاره، / (Προτρυγητήρ Protrygeter) نیز به معنای «جمع‌کننده انگور» است، که هم‌معنی کلمه لاتین آن

است. اهمیت آن به‌عنوان یک ستاره تقویم با این واقعیت نشان داده می‌شود که یکی از معدود ستارگانی بود که توسط آراتوس (Aratus) نام‌گذاری شد و در قدر سوم بسیار کم‌نورتر از بقیه بود.

## اعتدال پاییزی

طلوع سنبله حاکی از فرارسیدن اعتدال پاییزی است.<sup>۲</sup> نقطه‌ای که خورشید از خط استوای آسمان به سمت جنوب عبور می‌کند. این اتفاق در ۲۲ یا ۲۳ سپتامبر هر سال [۳۱ شهریور یا ۱ مهر] رخ می‌دهد. در زمان‌های قدیم اعتدال پاییزی در صورت فلکی ترازو قرار داشت و از این رو هنوز گاهی اوقات از آن به‌عنوان «نخستین نقطه ترازو» یاد می‌شود. با این حال، در اثر حرکت تقدیمی [تقدیم اعتدالین / پیشروی محوری]، اعتدال پاییزی در حدود ۷۳۰ قبل از میلاد از مرز جدید صورت فلکی، از سوی ترازو به سمت دوشیزه گذشت؛ به حرکت خود ادامه می‌دهد و در نهایت در سال ۲۴۳۹ پس از میلاد به صورت فلکی «اسد» (Leo) خواهد رسید.

## از دیدگاه ستاره‌شماران چینی

در علم فلکیات چین، دوشیزه شمالی بخشی است از منطقه‌ای به نام «تایوی» (Taiwei)، که یک بارگاه یا کاخ امپراتوری بود، جایی که شورای خصوصی برای بحث‌های اداری و حقوقی به صورت غیرعلنی تشکیل جلسه می‌داد. این دادگاه که به‌عنوان محوطه کاخ عالی نیز شناخته می‌شد، شامل بخش‌هایی از صورت‌های فلکی «کما برنیکه» (Coma Berenices) [در عربی «الهلبة» یا «الدَّوَابَّة»/ صورت فلکی گیسو] و اسد بود. «تایوی» به‌خودی‌خود یک صورت فلکی نبود، بلکه منطقه‌ای از آسمان بود که در آن وقایع یا شخصیت‌هایی با موضوع مشترک به تصویر کشیده می‌شدند. بلکه به‌عنوان یک محوطه، از شرق و غرب با دیوارهایی محصور شده بود که هر کدام با یک زنجیره پنج‌ستاره‌ای مشخص می‌شد. دیوار سمت چپ (شرق) آن با ستاره «اتا»ی سنبله (Eta Virginis) شروع می‌شد و از طریق «گاما» (Gamma)

۲. «هرگاه که سماک رامج برآید، اول خزان باشد.» (ذخیره خوارزمشاهی).

(Porrina، پوریمما)، «دلتا» (Delta) و «اپسیلون» سنبله (Epsilon Virginis) (ویندمیاتریکس (Vindemiatrix) [یا به فارسی: انگورچین]) به سمت شمال ادامه می‌یافت تا ستاره «آلفا»ی «کما برنیکه» (Alpha Comae Berenices). دیوار دیگر آن از ستاره «بتا»ی سنبله (Beta Virginis) (زاویه العوا، Zavijava) شروع می‌شد و به اسد (Leo) می‌رسید و به «ظهر الأسد» (پشت شیر) یا همان «دلتا»ی اسد (Delta Leonis) ختم می‌شد. درون «تایوی»، در منطقه‌ای که اکنون «کاسه» سنبله در نظر گرفته می‌شود، ستارگان کم‌نور مختلفی به‌عنوان نماینده گروه‌هایی از مقامات و شخصیت‌های برجسته مانند «سانگونگ» (Sangong)، سه ستاره که نماینده صندلی‌های سه عالی‌جناب هستند، «جیو‌کینگ» (Jiuqing)، صندلی برای نه وزیر دیده می‌شوند، هرچند که آن را نشان می‌دهند (تنها از سه ستاره تشکیل شده بود) و (Yezhe) یک راهنمای دادگاه که توسط یک ستاره، احتمالاً (۱۶ سنبله) نشان داده می‌شود.

«اسپیکا» و «زتا»ی سنبله (Zeta Virginis)، شاخ ازدهای آبی، «جیائو» (Jiao)، را تشکیل می‌دهند. جیائو، به معنی «شاخ»، همچنین اولین منزل از ۲۸ منازل قمر در فرهنگ چین است. از آن جایی که دایره البروج (ecliptic) از بین دو ستاره جیائو رد شده است، این جفت به‌عنوان دروازه‌ای برای خورشید، ماه و سیارات دیده می‌شود (در آسمان چین بسیاری از این دروازه‌ها وجود دارد). به طور گیج‌کننده‌ای، دو ستاره در جنوب «اسپیکا»، یعنی ستاره‌های ۵۳ و ۶۹ سنبله، نیز به‌عنوان دروازه «تیانمن / تیان آن من» (Tianmen) توصیف شدند، حتی اگر آن‌ها تقریباً به موازات دایره البروج در یک راستا قرار داشتند، بازهم خورشید نمی‌توانست از بین آن‌ها عبور کند.

دو ستاره دیگر در زوایای قائم به خط بین «اسپیکا» و «زتا»ی سنبله قرار دارند، هویت نامشخصی دارند اما نزدیک به دایره البروج هستند و «پینگدائو» (Pingdao) را، که جاده‌ای صاف و مستقیم برای خورشید، ماه و سیارات است، تشکیل می‌دهند. در سمت راست این دو ستاره، یک ستاره دیگر، احتمالاً «تتا»ی سنبله، به‌عنوان «جینزیان» (Jinxian) شناخته شده است، که نماینده انسان‌هایی با دستاوردهای برجسته است

که افتخارات یا جوایزی کسب کرده‌اند. در شمال «زتا»ی سنبله، دو ستاره (احتمالاً تاو و ۷۸ یا «سیگما»ی سنبله) با عنوان «تیانتیان» (Tiantian) قرار دارد که نماد مزارع بهشتی هستند. امپراتور، هر بهار قبل از کاشت محصولات، دستور شخم زدن آن‌ها را می‌داد.

ستارگان «لامبدا» (Lambda)، «کاپا» (Kappa)، «یوتا» (Iota) و «فی»ی سنبله (Phi Virginis)، گردن اژدهایی آبی را که «کانگ» (Kang) نام‌گذاری شده، تشکیل می‌دهند؛ همچنین به آن‌ها نام منزل دوم قمر نیز داده می‌شود. کانگ همچنین به گونه‌ای دیگر تجسم می‌شود؛ که این تصویر دوم کانگ مربوط به جامعه چین است، در واقع به‌عنوان یک اداره دولتی که امور مختلف داخلی را اداره می‌کند، توصیف می‌شود. نزدیک کانگ، «کانگچی» (Kangchi) قرار دارد، که تصویر دریاچه‌ای با قایق‌های بادبانی است. به گفته دو محقق، «سان» (Sun) و «کیست‌میکر» (Kistemaker)، کانگچی در ابتدا شامل حدوداً ۱۱۰، ۱۰۹ ستاره به همراه ستاره «موو»ی سنبله (Mu Virginis) به‌علاوه سه ستاره دیگر از صورت فلکی ترازو بود. با گذشت زمان، کانگچی، به شمال حرکت کرد، ابتدا به شش ستاره که در مرز بین دوشیزه و صورت فلکی گاوران قرار گرفتند و در نهایت با چهار ستاره کم‌نور در صورت فلکی گاوران به پایان رسید.

”

یزد

“







## چرا یکم شهریور؛ چرا روز یزد؟

حسین مسرت

دیرگهان در کتاب تاریخ یزد، نوشته جعفر بن محمد بن حسن جعفری ذیل گزارش فرمانروایی پادشاهان ساسانی چنین خوانده بودم که:

«بعد از بهرام، مملکت به یزدجرد بن بهرام رسید و پادشاه ذی شوکت بود و عرب و عجم در فرمان او بود و طوف مملکت خود می کرد. چون به کته رسید، آبوهوای کته وی را موافق آمد. گفت: نذر کردم که این مقام شهری سازم به نام یزدان؛ و بنایان ممالک را جمع کردند و منجمان به طالع سنبله [شهریور]، یزد را بساختند.» (ص ۱۳۹)

یعنی در دوره یزدگرد یکم (فرمانروایی ۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی) و در آغازین روزهای ماه شهریور باستانی یک هزار و شش صد و اندی سال پیش، شهر یزد بنیان شده است؛ تا اینکه نخستین بار اندیشه مطرح کردن یکم شهریور به مثابه روز یزد را دوست خوبم، پیام شمس الدینی بر زبان آورد و من آن را در (۱۳۹۰/۶/۲) در تارنوشته خودم، «کاریز یزد» با عنوان «روز بنیان یزد» بازتاب دادم. هر ساله نیز به گاه یکم شهریور آن را بازنشر می کردم تا مگر دوست داری، هواخواهی، اهل قلمی و یا اهل فرهنگی آن را ببینند و در پی نکوداشت این روز تاریخی باشد. هرچند در این سالها هیچ بازتابی دیده نشد و شهرهایی مانند اصفهان، ری و همدان و غیره، روزی را به نام

خود نهادند و ما باز هم واپس ماندیم.

به همان گونه که در ۱۳۷۵/۹/۲۶ طرح دانشنامه یزد را به مدیران ارشد استان یزد ارائه دادم تا در اندیشه گردآوری و سامان دادن دانشنامه‌ای درباره این دیار تاریخی باشند و نشد و در عوض، دانشنامه کاشان و سپس گیلان و چند شهر و استان دیگر کشور چاپ شد و هنوز طرح دانشنامه یزد در راهروهای ادارات فرهنگ و ارشاد، استانداری و شورای فرهنگ عمومی یزد در رفت‌وآمد است و چند سالی یک‌بار از این میز بدان می‌رود.

آخرین بار در بهار ۱۴۰۰ که عضو افتخاری کارگروه فرهنگی پنجمین دوره شورای شهر یزد بودم، با همراهی مدیر کارگروه و برخی از اعضای شورا نسبت به تعیین روز یکم شهریور به‌عنوان روز یزد در سطح مدیریت کلان استان یزد اقدام کردیم؛ هرچند که نتیجه‌ای دلخواه به دست نیامد.

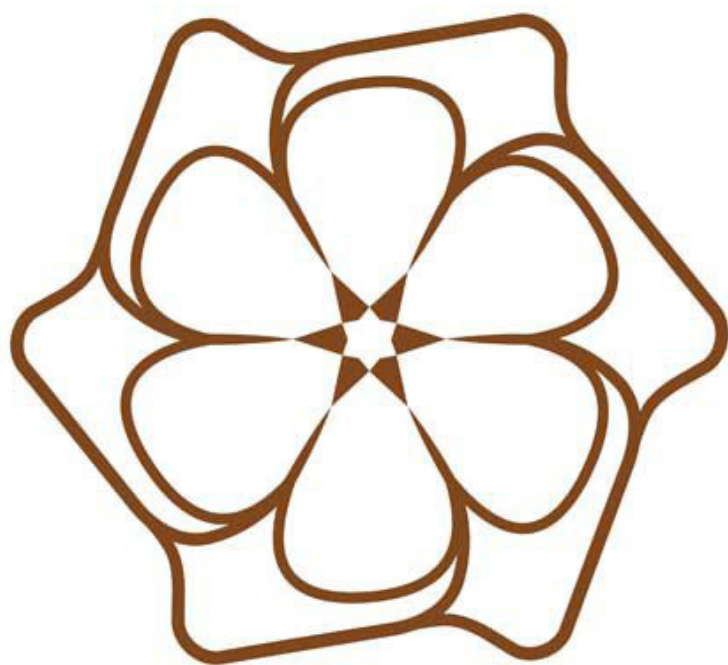
### چرا قدر داشته‌های خود را نمی‌دانیم؟

همگان می‌دانند بافت تاریخی شهر یزد با داشتن حدود ۷۷ برزن و قدمتی چند هزارساله، بزرگ‌ترین پهنه بافت تاریخی کشور را در عرصه‌ای به پهنای ۷۴۳ هکتار و مساحت حریمی حدود پنج هزار هکتار دارد. همچنین بزرگ‌ترین بادگیرهای ایران یکی در باغ دولت‌آباد است و دیگری در خانه زنده‌یاد فرساد در کوی گازرگاه. طولانی و کهن‌ترین قنات جهان با نزدیک به ۸۰ کیلومتر درازا در دل شهر یزد جاری است. بیش از چهارصد آب‌انبار تاریخی در استان یزد وجود دارد.

برخی یزد را نخستین شهر خشت خام جهان می‌دانند. شمار بناهای تاریخی شهر یزد برابری می‌کند با شمار بناهای تاریخی چندین استان کشور. هنوز از پس گذشت سال‌ها و به‌رغم ماشینی‌شدن، بیشترین منسوجات و حتی صنعتی‌شدن برخی صنایع دستی، ترمه یزد در صدر بافته‌های جهان جای دارد. طلای چشم‌نواز و پُرعیار یزد را مردم ایران و جهان به چشم می‌کشند. طعم و مزه شیرینی یزد را نیز همگان از جان‌ودل دوست دارند و خریدارند و... .

«روز یزد» یعنی روز نکوداشت و بزرگداشت ارزش‌های تاریخی، فرهنگی و هنری این سرزمین

باستانی و خدایی. آنگاه ما بی توجه به کناری می نشینیم و تماشا می کنیم شهری را که تنها یکی دو بنای صد ساله دارد؛ مدیرانش چنان آن را در بوق و کرنا می کنند که بیا و ببین و گردشگر را از دورترین نقاط جهان و ایران به سوی خود می کشانند؛ ولی ما که سنگ نگاره های دوازده هزار ساله ارنان، نارین قلعه چند هزار ساله میبد، قنات چند هزار ساله زارچ، مسجد جامع فهرج صدر اسلام، مسجد جامع کبیر نه صد ساله، مدرسه رکنیه هفت صدساله، مسجد امیرچقماق شش صدساله، آب انبار شش صدساله «جَنک» و ده ها بنای چند صد ساله دیگر داریم، به خود نمی آییم و بر خود نمی بالیم؟!



شهرداری یزد

“

محمد مهدی شرافت در گفتگو با پرگار

## نشان شهرداری یزد برداشتی از نقوش محراب مسجد جامع است

عاطفه ابراهیمی

انتخاب نشان برای شهرداری یزد به اوایل دهه هفتاد برمی‌گردد. انتخاب این نشان به محمد مهدی شرافت محول می‌شود او در آن زمان مسئول واحد زیباسازی و کارشناس دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی شهرداری بود. اگرچه بعدها سکان شهرداری همچنین مدیریت اداره کل میراث فرهنگی یزد را نیز بر عهده گرفت. محمد مهدی شرافت از داستان انتخاب نشان شهرداری برایمان گفت. نشانی که از دل کاشی‌کاری‌های محراب مسجد جامع بیرون آمد.

### راهنمایی استاد پیرنیا

شرافت داستان را این‌گونه آغاز می‌کند: «من سال ۶۹، کارم را با شهرداری یزد شروع کردم، آن زمان آقای مهندس وحدتی شهردار یزد بودند. یکی از کارهای خوب ایشان این بود که وقتی استاد پیرنیا به یزد می‌آمدند، ایشان زمانی را می‌گذاشتند تا هم خودشان و هم ما از محضر استاد پیرنیا استفاده کنیم. آن وقت‌ها کاری در زمان آقای

کرباسچی در شهرداری تهران شروع شده بود و آرم و نشانی برای شهرداری طراحی شده بود. در یکی از جلسات شهرداری یزد نیز در این خصوص بحث شد و مهندس وحدتی انتخاب و طراحی نشان شهرداری را به من واگذار کردند.»

استاد پیرنیا در راه انتخاب نشان برای شهرداری، ذهن‌ها را به سمت تزیینات معماری یزد می‌برد. شرافت می‌گوید: «از فرصت هم‌فکری با استاد پیرنیا استفاده کردیم و ایشان هم مطلبی را به صورت خیلی کلی عنوان کردند که مطمئنم نقش‌هایی که در کاشی‌کاری‌ها و تزیینات معماری یزد هست، می‌توانی چیزی پیدا کنی که شایسته یزد باشد و هدف‌گذاری را این‌طور تعریف کن. من چون هم به ایشان ارادت و هم معماری یزد را دوست داشتم، هدف و انرژی‌ام را گذاشتم برای پیدا کردن یک چنین نشانی که بتواند هم مختص یزد باشد و هم برگرفته از یک رشته نقوش و تزیینات یزدی باشد.»

### راه‌ها به مسجد جامع رسید

محمد مهدی شرافت و گروهش زمان زیادی را صرف بررسی کاشی‌کاری‌ها و معماری یزد کردند و در نهایت در محراب مسجد جامع نشانی با ترکیب نام مبارک حضرت رسول و حضرت علی یافتند. نکته جالب توجه اینکه این نقش در ۵ نقطه یزد دیده می‌شود. خودش هم به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «آن نقشی که کلمه علی شش بار تکرار شده بود از نظر گرافیکی به آنچه مدنظر ما بود نزدیک‌تر بود. در نتیجه آن را انتخاب کردیم و خوشبختانه استقبال شد. طبق بررسی‌های ما، این نقش ۵ بار اجرا شده است، در دو طرف محراب مسجد جامع، دو طرف تکیه امیرچقماق و یکی هم بالای مسجد امیرچقماق؛ یعنی در ۵ نقطه شهر یزد هست و من جای دیگری این نقش را ندیدم. البته آن نقش که با نام حضرت محمد است، در تزیینات معماری شهرهای دیگری دیده‌ام؛ ولی آن نقش که کلمه علی ۶ بار تکرار شده است را ندیدم. این نشان می‌دهد یزدی‌ها آن زمان هم که مذهب رسمی شیعه نبوده به خاندان نبوت احترام می‌گذاشته و علاقه داشتند.»

موضوعی که باید به آن توجه داشت این است که به گفته شرافت نشان شهرداری بدون کم‌وکاست از همان نقش محراب مسجد جامع برداشت شده است: «استاد پیرنیا

سرخطی به ما داده بودند و من متقاعد شده بودم که این نقوش می‌تواند مناسب باشد. نکته‌ای که هست، حالا درست یا غلط، ما این نقش را بازطراحی نکردیم و عیناً از کاشی‌های سمت چپ محراب مسجد جامع برداشت شد. در واقع برداشت یک به یکی از کار بود البته برخی ریزه‌کاری‌هایی در اجرا داشت که باید اصلاح می‌شد و در نهایت انتخاب خطی که می‌توانستیم استفاده کنیم. باید این واقعیت را در نظر می‌گرفتیم که شهرداری یک مجموعه عمرانی، خدماتی وسیع است، همچنین نام تکرار شده در نقش نام مبارکی است که باید با احترام یاد می‌شد در طراحی سربرگ‌ها و کاغذها، این نکات مدنظر قرار گرفت. در آن زمان آقای احمد انتظاری مسئول روابط عمومی شهرداری، کارهای ثبت‌نشان را انجام دادند و در نهایت این نشان به‌عنوان آرم شهرداری یزد تأیید و ثبت شد.»

او در خصوص رنگ آرم نیز به آبی‌های مسجد جامع اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «رنگ نشان، رنگ فیروزه‌ای که رنگ نمادین ایرانی است، انتخاب شد و تردیدی در آن نداشتیم. برای تایپوگرافی زیر نشان نیز آن زمان با استاد رهبران صحبت شد و در نهایت ایشان زحمت خطاطی آن را کشیدند. رنگ رسمی‌اش که ثبت شده رنگ فیروزه‌ای است؛ ولی قاعدتاً برای برخی تشریفات که وجود دارد رنگ طلایی نیز استفاده شده است.»

خاطره جالبی که پیوست این داستان شد، ماجرای فروشگاه رفاه و استفاده از همین نشان بود، شهردار اسبق یزد در این باره می‌گوید: «فروشگاه رفاه این نشان را برداشت و ناقصش کرد؛ یعنی آن نشان ۶ پر را به ۵ پر تغییر داد و به‌عنوان نشان و آرم سازمانی خود استفاده کرد. خوشبختانه آن هم الان اصلاح شده و نشان دیگری که متناسب با کارکرد آن مجموعه است طراحی شده است.»

### قشنگی یزد به داستان‌هایش است

همه ما کم‌وبیش حس آرامش موجود در مسجد جامع یزد را لمس کرده‌ایم. محمدمهدی شرافت نیز همین آرامش را از دلایلی می‌داند که مسجد جامع برای یافتن یک نشان

مناسب انتخاب شد: «مجموعه مسجد جامع همیشه برای من آرامش‌بخش بوده است، فضای آنجا به‌گونه‌ای است که از آن روحیه می‌گیرم. بعد از فرمایش جناب پیرنیا نیز این رفت‌وآمد به بافت قدیم و بازدید مسجد جامع ادامه پیدا کرد. قطعاً نمی‌توانی یزدی باشی و نقوش و تزیینات مسجد جامع را ندیده باشی، به‌اضافه برخی مطالعات کتابخانه‌ای که انجام شد درنهایت به این نقش رسیدیم. ما می‌دانستیم دنبال چه چیز هستیم، الگوهایی مدنظر ما بود و ما دنبال نقوشی می‌گشتیم که بر اساس این الگوها باشد. از جمله اینکه نقش باید شکل گل باشد، یعنی به‌نوعی رشد و شکوفایی را تداعی کند. نباید تنها نوشته باشد؛ بلکه نقش باشد همچنین نوع فعالیت شهرداری و خدماتی بودن آن را نیز باید در نظر می‌گرفتیم.»

مدیرکل اسبق میراث فرهنگی یزد به این نکته اشاره می‌کند که می‌بایست از الگوهای تکراری ساخته شده برای یزد دوری کرد و به طرح‌هایی رسید که ذهن‌های جستجوگر را درگیر کند، کاری که او و دوستانش در انتخاب نشان شهرداری انجام دادند. او می‌گوید: «تنها تزیینات مسجد جامع دنیایی از نقش هست که می‌توان از آن استفاده کرد؛ اما واقعیت این است که یک زمان وقتی می‌خواستند نشان و آرمی برای یزد طراحی کنند از المان‌هایی مانند بادگیر یا تکیه امیرچقماق و باغ دولت‌آباد استفاده می‌شد و یک دایره‌ای دور آن می‌کشیدند در حالی در همین تزیینات مسجد جامع ده‌ها نشان زیبا را می‌توان یافت که پیشینه تاریخی هم دارد. قشنگی یزد به داستان‌هایش است به‌گونه‌ای که ذهن‌های جستجوگر را قلقلک بدهد و به چراها فکر کند. زمانی که شیعه حاکم نبوده هم یزدی‌ها یک گرایش شیعی و توسل به خاندان عصمت داشتند. افتخار یزدی‌ها این است که قبل از حکومت، گرایش شیعه‌گری داشتند و بخشی از این ارادت در نقش‌ونگار تزیینات مسجد جامع بروز داده‌اند. در شهرهای تاریخی درست است که ساختمان‌ها و بافت تاریخی اهمیت دارند؛ اما این سمبل‌ها و فرهنگ مهم است که ریشه‌های فرهنگ را به گذشته وصل می‌کند. شخصاً به این نشانی که برای شهرداری انتخاب شد افتخار می‌کنم که داستانی تاریخی پشت آن است و حقیقتی را بازگو می‌کند. از این جهت برایم قابل احترام است.»





گفت‌وگو با ونوس عامری به بهانه تصویب روز یزد

## روزهای رنگ‌باخته تقویم؛ روزی برای یزد

شادی شفیعی

ما در شهرها و مکان‌ها زندگی می‌کنیم و آن‌ها را می‌سازیم و شهرها و مکان‌ها در ما زندگی می‌کنند و ما را می‌سازند و بدا به حال شهر و مکانی که به جای جان‌بخشی به آن، به تاراج برده شود، به غارت برود و خوشا به حال شهری که همیشه با نمادهای خوش‌یمن و روزهای مبارک در ذهن ساکنینش بماند. سال‌ها قبل دولتمردان تصمیم گرفتند تا هر شهر یا استانی روز مخصوص به خود را در تقویم داشته تا بهانه‌ای باشد برای معرفی هویت، تاریخ و جاذبه‌های گردشگری آن شهر. هر شهری با یک اتفاق خاص در حافظه تاریخ شناخته می‌شود و آن اتفاق می‌تواند دلیل نام‌گذاری شهر در تقویم باشد.

### روز یزد؛ سردرگم میان تقویم

از میان بیش از ۱۳۰۰ شهر ایران فقط تعدادی از آن‌ها روزی به نام خود ثبت کرده‌اند و در این میان تعداد انگشت‌شماری روز ملی دارند؛ اما شهر تاریخی یزد با آن پیشینه تاریخی پرآوازه هنوز نامی واحد برای خود در تقویم ندارد. در بعضی از جاها گفته شده

که ۱۰ اردیبهشت روز یزد است و در جای دیگر نیز آمده که ۱۰ فروردین به‌عنوان روز ملی یزد در تقویم ثبت شده است.

در قدیم نیاکان ما شهرها را بر اساس طالع روز و ماه احداث می‌کردند و بر این باور بودند که بعضی از این ماه‌ها خوش‌یمن و در برخی دیگر نحس بودند و بر همین اساس شهرها را در برج‌هایی بنیان‌گذاری می‌کردند که خوش‌یمن و نیکو باشد. بر اساس مستندات تاریخی و در جامعه مفیدی نوشته شده که بهرام‌گور به یزد آمد و در روز سنبله، یزد را بنا نهاد و به همین دلیل نماد سنبله برای یزد خوش‌یمن است.

## اول سنبله؛ روز یزد

با پیشنهاد فرهیختگان تاریخ استان و بر اساس مستندات تاریخی در پنجمین دوره انتخابات شورای اسلامی شهر یزد تصمیم بر این گرفته می‌شود که روز اول سنبله یا همان اول شهریور را به نام روز یزد نام‌گذاری شود.

نام‌گذاری روز یزد در تقویم اما از چالش‌های بزرگ شورای شهر اسلامی یزد در دوره پنجم بود. ونوس عامری، عضو شورای شهر یزد در دوره پنجم از مراحل تصویب روز یزد به پرگار می‌گوید: در دوره پنجم شورای شهر، یک مجمع کلان‌شهرها تشکیل شد که در آن مجمع مصوب شده بود که هر شهری برای خود یک روز فرهنگی را در تقویم نام‌گذاری کند به همین دلیل این مصوبه در دستور کار ما قرار گرفت و براین‌اساس کمیسیون فرهنگی شورای وقت در سال ۹۶ یا ۹۷ بود که تصمیم گرفت تا کمیته‌ای را با دعوت از فرهیختگان و نخبگان تاریخی شهر شکل بدهد.

## روزی خوش‌یمن برای شهر یزد

رئیس سابق کمیسیون فرهنگی شورای اسلامی شهر یزد با اشاره به این موضوع که از اعضای کمیته خواسته شد تا پیشنهادهای خود را برای نام‌گذاری روز یزد ارائه بدهند، ادامه می‌دهد: این کمیته جلسات مکرری را تشکیل داد و درنهایت به این جمع‌بندی رسید که روز یزد مناسب‌ترینش همانی است که در جامع مفیدی نوشته شده که بهرام

گور به یزد آمد و در روز سنبله، یزد را بنا کرد و باتوجه به این موضوع که سنبله برای یزد خوش‌یمن است، تصمیم بر این شد که روز سنبله یا همان اوایل شهریورماه، برای روز یزد انتخاب شود.

البته که پیشنهاد این روز به نام روز یزد در تقویم در کمیسیون فرهنگی با مخالفت و موافقت‌هایی همراه بود که به گفته عضو پیشین کمیسیون شورای شهر یزد، نماینده‌های اصول‌گرای وقت شورا معتقد بودند که یزد نیاز به روز فرهنگی ندارد و روز یزد باید یکی از مناسبت‌های انقلابی باشد.

### بحث بالا می‌گیرد

آن‌طور که ونوس عامری می‌گوید: مصوبه نام‌گذاری روز یزد بعد از کمیسیون فرهنگی به صحن شورا آمد که باعث به‌وجود آمدن اختلاف‌های شدیدی بین اعضا شد و به همین دلیل از شورای فرهنگی عمومی خارج شد و بقیه بزرگان شهر همه راجع به این موضوع نظر می‌دادند و پیشنهاد روز سنبله به‌عنوان روز یزد از سوی گروه‌های اصول‌گرا و ارزشی‌های استان با مخالفت شدیدی روبه‌رو شد.

رئیس سابق کمیسیون فرهنگی شورای شهر یزد در دوره پنجم با اشاره به این موضوع که در نهایت در شورا مصوب شد که این مصوبه بهتر است در شورای فرهنگ عمومی استان مطرح و در مورد آن تصمیم‌گیری شود، می‌گوید: در شورای فرهنگ عمومی، علما مخالف روز سنبله بودند و می‌گفتند این روز برای ایران باستان است و متعلق به دوران اسلامی نیست، پیشنهاد دادند که روز دهم فروردین سال ۵۶ که اولین روز تظاهرات یزدی‌هاست، بایستی روز یزد نام بگیرد و گروهی هم می‌گفتند اصلاً ما ۱۲ دی‌ماه روز یزد داریم و روزی است که مقام معظم رهبری آمدند یزد و آن روز هم روز یزد نام‌گذاری شده و نیاز به اسم جدید نیست.

### فرهیختگان یزدی از پیشنهاد خود دفاع کردند

نام‌گذاری روز یزد در تقویم به یکی از مصوبات پرتنش در شورای فرهنگ عمومی

استان در همان سال‌های ۹۶ یا ۹۷ تبدیل شد و فرهیختگان تاریخ یزد از پیشنهاد خود در برابر مخالفان دفاع می‌کردند و بر این باور بودند که یزد تاریخ عمیقی دارد و روز یزد باید نشان‌دهنده عمق و گستره تاریخ یزد باشد.

اما بحث به همین جا ختم نشد. آن‌طور که عامری می‌گوید: استاندار وقت آقای طالبی تصمیم می‌گیرد تا این مصوبه به شورای شهر برگردد و آنجا مصوب شود، با اتکا به این که حتماً به روز دهم فروردین توجه شود.

این فعال سیاسی در ادامه با بیان این مطلب که این رفت‌وبرگشت‌ها نزدیک به یک سال طول کشید، توضیح می‌دهد: «این مصوبه مخالفان سرسختی داشت و ما اکثریت شکننده داشتیم، خلاصه تصمیم بر این گرفته شد که ۱۲ دی‌ماه که روز استان یزد است، روز دهم فروردین هم به‌عنوان روز انقلاب یزد انتخاب شود و روز سنبله را برای روز فرهنگی یزد نام‌گذاری کنیم که سرانجام این پیشنهاد در سال ۹۸ به تصویب رسید»

### چالش‌ها تمامی نداشت

رئیس کمیسیون فرهنگی شورای شهر یزد در دوره پنجم در خصوص چرایی انتخاب روز پنجم شهریور به‌عنوان روز یزد این‌طور توضیح می‌دهد که عده‌ای بر این باور بودند که روز اول سنبله، همان اول شهریور است و عده‌ای هم معتقد بودند که اول سنبله پنج یا شش شهریور است، اما به دلیل این که روز اول شهریور را روز قزوین نام‌گذاری کرده بودند و همه شهرها تقریباً نام‌گذاری‌شان انجام شده بود، ما برای نام‌گذاری به این همه چالش برخوردیم؛ چراکه قزوین خیلی زودتر از ما روز اول شهریور را که تولد زکریای رازی هست، روز قزوین اعلام کرد و علاوه بر این هفته اول شهریور هفته دولت است به‌خاطر هم‌زمانی‌اش با ترور شهید رجایی و بعد این که گفتیم ما اگر بخواهیم بزرگداشت برگزار کنیم و مراسم بگیریم بهتر است که هفته دولت تمام شده باشد.

به گفته ونوس عامری بعد از این که روز یزد مصوب شد، به این دلیل که در اولین سال روز یزد با روزهای کرونا و ایام محرم تقارن پیدا کرد و شورای شهر دوره پنجم

نتوانست بزرگداشت این روز را برگزار کند. این فعال سیاسی بر این باور است که اگر همان سال اول، پیشنهاد پنج شهریور به‌عنوان روز یزد مصوب شده و این همه مخالفت نشده بود، این شورا فرصت داشت که حداقل دو بار این روز را جشن بگیرد و آن را در ذهن‌ها تثبیت کند.



“

هرچند روز یزد تنها برای گردشگری نیست اما؛

## گردشگری یزد به «روز یزد» نیاز دارد

فاطمه رهبر

در حالی روز یزد برای همه طیف‌های یزد اهمیت دارد که فعالان گردشگری آن را به‌عنوان یک فرصت و دغدغه در حوزه گردشگری می‌دانند. چند وقت پیش پای درد دل‌های پیام شمس‌الدینی، یزدشناس و ایران‌شناس یزدی نشسته بودم و قبل از آن هم کمی با محمد صادقی، رئیس مؤسسه ادبی یادداشت نو گپ‌وگفتی داشتم که دغدغه‌شان ثبت روز یزد بود، روزی که از گذشته‌ای دور تاکنون به‌عنوان روز یزد شناخته می‌شود، یعنی یک شهریور!

از این جامعه ادبی و فرهیخته که به سمت جامعه گردشگری نیز حرکت کردم، آنجا هم گپ‌وگفت مشترکی به نام روز یزد وجود داشت، هرچند این دو جامعه صدایشان برای روز یزد بلندتر و گویاتر بوده است؛ اما روز یزد برای طیف‌های مختلف یزدی‌ها اهمیت خودش را دارد. به یک بعد گردشگری‌اش پرداختیم و در خصوص روز یزد از دو فعال گردشگری جويا شدیم، اصلاً روز یزد چرا برایتان اهمیت دارد؟ مگر گردشگری از ثبت یک روز چه نفعی می‌برد؟ یزد برایش چه آورده‌ای دارد؟

## روز یزد باید متعلق به همه طیف‌ها باشد

«احمدرضا موحد» هرچند که صبغه فعالیت ادبی‌اش خصوصاً در بخش‌هایی مانند گردشگری ادبی و شعر و ادب پررنگ است؛ اما در گردشگری هم سری پر سودا دارد، او هم از روز یزد به‌عنوان یک غفلت در تقویم گردشگری ایران و کم‌لطفی یزدی‌ها یاد می‌کند و به خبرنگار پرگار می‌گوید: روز یزد نداریم؛ اما عزیزی از ابعاد مختلف آن را گرامی می‌دارند، عده‌ای روز ورود مقام عظمای رهبری به یزد را گرامی می‌دارند، عده‌ای از فعالان میراث فرهنگی در سالگرد ثبت جهانی یزد آن را گرامی می‌دارند، روزهای سیاسی دیگری مانند ۱۰ فروردین و... نیز به‌عنوان روز یزد پاس داشته می‌شود؛ اما هیچ‌کدام نمی‌تواند به‌عنوان روز یزد در تقویم مطرح باشد.

وی با بیان اینکه روز یزد باید یک روز غیرسیاسی، متعلق به همه طیف‌ها و مانند اکثر نگاه‌ها بر مبنای نجوم باشد، می‌گوید: روز یزد را اول شهریور تحت روابط نجوم می‌دانند که تطبیق آن با سنبله یعنی نماد شهرداری نیز وجود دارد که همین مقوله هم می‌تواند روشنگر این مسئله باشد که در گذشته نیز شهرداری‌ها هم در لوگوی خود به آن توجه داشته است.

این فعال گردشگری و رئیس دفاتر خدمات مسافرتی استان یزد با بیان اینکه پاسداشت هرکدام از روزهای مربوط به یزد که ذکر شد نیز می‌تواند مبنای برنامه‌ریزی برای تعریف رویدادهای متعدد باشد، می‌گوید: اتفاقاً خوب است که روزهایی مانند ثبت جهانی یزد هم داریم؛ اما باید بیندیشیم که اگر در آینده بنا به هر دلیلی یزد از فهرست آثار جهانی یونسکو خارج شد باز هم می‌توانیم روز یزد را در آن روز بدانیم یا ۱۸ تیر بعد از این اتفاق بی‌مصرف خواهد شد؟

وی با تأکید بر اینکه استان‌هایی مانند اصفهان هم بر اساس طالع خود، روزشان را انتخاب کرده‌اند، می‌گوید: در یزد برای ثبت روز آن هیچ اقدامی نشد و تنها افراد محدودی آن روز را در فضای مجازی گرامی می‌دارند و آن را اطلاع‌رسانی می‌کنند؛ اما در غیر این صورت خبری از اقدامی رسمی و اهتمام برای ثبت آن خصوصاً از سوی بزرگان شهر نشده است.



## گردشگری رویدادمحور است

«سید امیر ناصرالدین طباطبایی» هم که در گردشگری یزد و کشور دستی بر آتش دارد، با گلایه از اینکه روز یزد بر پایه نجوم اصلاً ثبت نشده است، می‌گوید: گردشگری ایونت‌محور و مراسم‌محور است و ایجاد تقویم‌های رویدادی در مقاصد گردشگری اهمیت زیادی دارد و اگر این رویدادها دارای ریشه و رفرنس جامع و کامل و با توجهی باشد حتماً بازخورد بهتری خواهد داشت؛ مانند جشن‌هایی که از گذشته در کشور بوده است.

وی با بیان اینکه در دنیا نیز روال همین‌گونه بوده است، تصریح می‌کند: این روزها متعلق به تاریخ‌های خاص هستند؛ یعنی بنیان‌گذاری آن روز با یک اتفاق یا بر مبنای نجوم بوده است که در شهرهای متعدد یک تاریخ به نام آن شهر ثبت شده است و اگر برنامه‌ریزی درستی شود یکی از بهترین ایونت‌های آن شهر را می‌تواند شامل شود که باعث جذب گردشگر در آن ایام خاص می‌شود.

### فرصتی برای جذب گردشگر خارجی

رئیس جامعه هتلداران یزد با اشاره به اینکه نمونه‌ها و مصادیق رویدادهای گردشگری در یزد، مبنای مناسبات شکل گرفته است عنوان می‌کند: جشنواره‌هایی مانند «انار دونه» هر ساله منجر به افزایش ضریب اشغال اقامتگاه‌های یزد تا ۱۰۰ درصد نیز شده است و این نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی و تداوم این رویداد و ثبت آن در تقویم کشور تا چه میزان می‌تواند مؤثر باشد.

این مسئول با بیان این باتوجه‌به ثبت جهانی یزد می‌توان از این فرصت برای رونق گردشگری خارجی نیز علاوه بر گردشگری داخلی استفاده کند، تصریح می‌کند: اگر روز یزد در تقویم کشور ثبت می‌شد و برنامه‌ای هماهنگ و منسجم در سطوح بین‌المللی هم برای آن در نظر می‌گرفتیم به دنبال این تداوم، در برنامه‌های آژانس‌ها هم قرار می‌گرفت و حتماً که مؤثر واقع می‌شد؛ ولی این کاستی و ضعف در کنار دیگر مسائل شهر ما همچنان پابرجاست.

حالا که یزد هنوز روز خودش را در تقویم ثبت نکرده فقط می‌توان به متولیان و بزرگان یزد گفت: آیا یزد آن قدر هم برایتان اهمیت ندارد که یک روز از این تقویم را به زادگاهتان اختصاص دهید؟ آیا برایتان یزد آن قدر اهمیت ندارد که در کنار همه مسائل مانند خواهرخواندگی و برندسازی، به پایه اصلی یزد یعنی برند روز یزدتان اهمیت بدهید؟



## یادی از روز فرهنگی یزد

ونوس عامری

به بهانهٔ اول آذر روز فرهنگی اصفهان یادی بکنیم از «روز فرهنگی یزد» در بستر تاریخ ایران زمین.

در قدیم نیاکان ما شهرها را بر اساس طالع روز و ماه احداث می‌کردند. آن‌ها برای حرکت ستارگان، خورشید و ماه و تشابه آن‌ها با برج‌های صورت فلکی، ارزش و قدرت فوق‌العاده‌ای تصور می‌کردند و این تشابه و تقارن را در برخی از برج‌ها، خوش‌یمن و در برخی دیگر نحس می‌پنداشتند. بر همین اساس شهرها را در برج‌هایی بنیان‌گذاری می‌کردند که خوش‌یمن و نیکو باشد؛ که یزد و اصفهان از این دو نمونه‌اند.

در باب اصفهان چنین روایت شده که بر اساس مستندات تاریخی برپایی بارو و حصار بزرگ اصفهان برای تأمین امنیت این شهر تاریخی در دوران حکومت دیلمیان و در زمان حکومت رکن الدوله دیلمی (۳۶۶-۳۲۲ هجری قمری) انجام شد. رکن الدوله باروی اصفهان را بر بنیان زایچه این شهر به هنگام قرار گرفتن قمر در برج قوس، بنا نهاد. چرا که به باور آن‌ها طالع خوش‌یمن بنیان اصفهان در «برج قوس» دیده شده بود.

یزد نیز یکی از معتبرترین و قدیمی‌ترین صور فلکی را در بین دایره البروج داراست و آن برج سنبله مصادف با شهریور ماه است چنانکه در تاریخ جعفری آورده‌اند:

یزدجرد بن بهرام فرمود نذر کردم که این مقام را شهری سازم به نام یزدان و بنیای ممالک را مجتمع نمود و منجمان را حاضر و به طالع سنبله یزد را بساخت و ... (جعفر بن محمد بن حسن جعفری، قرن ۹ ق، تاریخ یزد، ص ۲۹)

و بر اساس همین باورها و اسطوره‌ها شورای شهر اصفهان روز اول آذر ماه را مصادف با برج قوس به نام «روز فرهنگی اصفهان» نامگذاری کرد و نماد آن را که در دوره صفوی بر سر در قیصریه کاشی کاری کرده بودند به عنوان نماد اصفهان برگزید که داشتن نماد صور فلکی برای هر شهر خود نشان از قدمت و تاریخ کهن آن شهر در بستر تاریخ ایران و جهان است چنانکه بسیاری از کلانشهرهای امروز ایران چون تهران فاقد چنین تاریخ و نمادی برای شهرشان هستند و شهرداری اصفهان با اتکا به این روایت نمادین تاریخی با فضاسازی شهری و برگزاری آیین‌های بزرگ جشن و شادی هویت فرهنگی و قدمت تاریخی شهرشان را به رخ ایران جهان می‌کشند! که شایسته این عنوانند و مبارکشان باد.

اما یزد! چرا یزد تنها شهر میراث جهان در ایران! فاقد چنین روز فرهنگی و نماد شهری است؟

توضیح اینکه بر مبنای روایت تاریخ جعفری کمیسیون فرهنگی شورا اول برج سنبله یا پنجم شهریور ماه را برای روز فرهنگی یزد پیشنهاد و در تاریخ چهارم خرداد نود و هشت در صحن علنی شورا مصوب گردید؛ اما چنان هجمه‌ای پیدا و پنهان از طرف آنانکه هیچ وقت میانه‌ای با تاریخ و تمدن ایران نداشته‌اند، آغاز [شد] و کار به جایی رسید که مصوبه مسکوت گذاشته شد؛ و با وجود برنامه‌ریزی‌های گسترده برای برگزاری باشکوه «روز فرهنگی یزد» متأسفانه میسر نشد و امروز می‌توانیم شاهد بالیدن اصفهان به نماد تاریخی شهرش باشیم و حسرت بخوریم که با وجود تاریخ و فرهنگ مشترک دغدغه‌های دینی و سیاسی یکسان آنچه مایه مباهات اصفهان شده است وسعت نظر

همه گروه‌ها و تفکراتی است که فرصت خودنمایی فرهنگ غنی شهرشان را به جهانیان می‌دهد و آنچه ما را از بروز عمق و گستره تاریخ و فرهنگ شهرمان محروم می‌سازد تنگی نظر جمعیت است که تنها و تنها هیاهو را خوب می‌داند!!



پادکست **قصه های شهر** را از سایت پرگار بشنوید

قصه این شماره:

## فتنه استاد محمد بنا

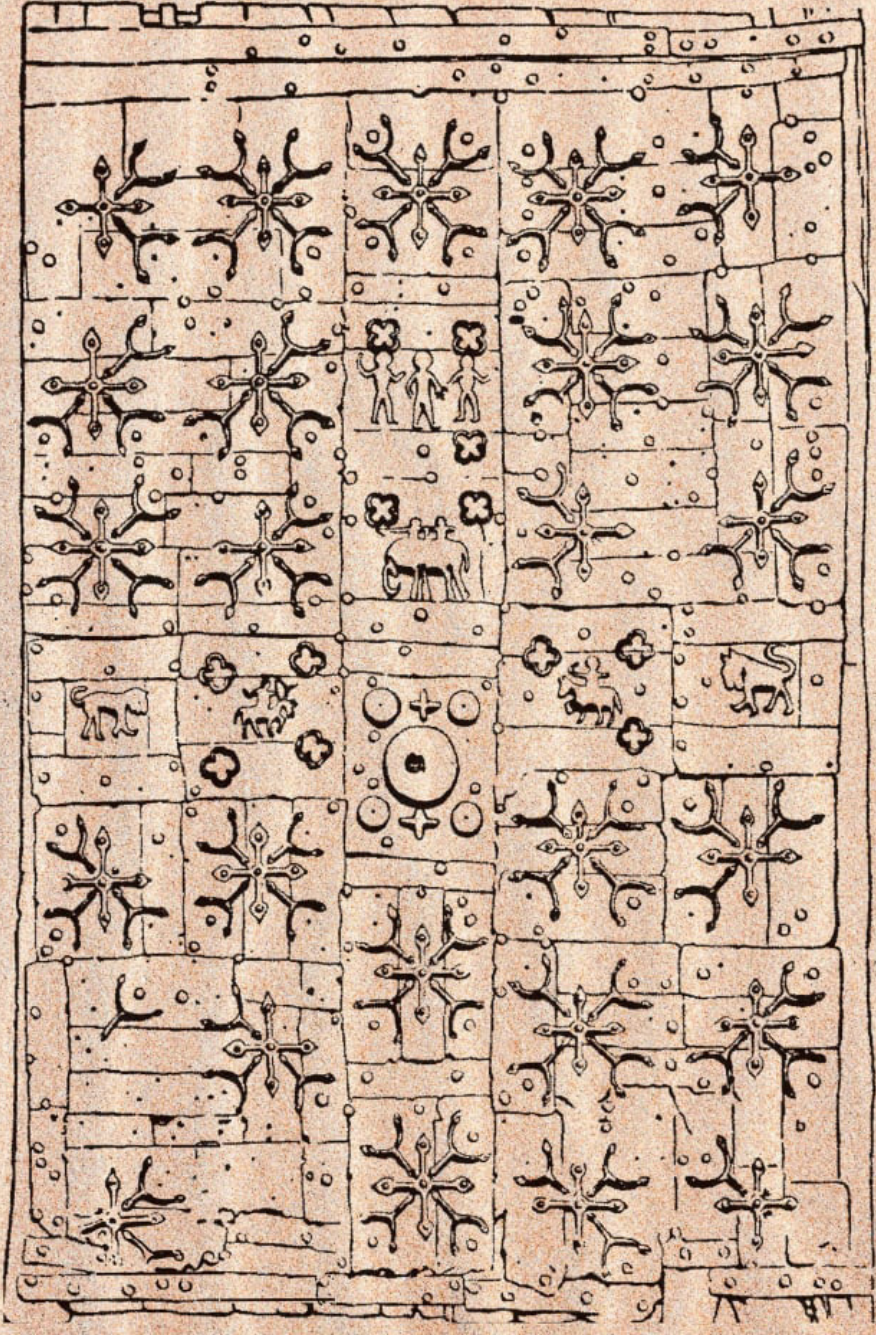
روایتی از کتاب مشروطیت در یزد  
نوشته دکتر علی اکبر تشکری بافقی





# کلمه سحر پور؛ روز بید

۱۴۰۲



فهم



Papasi Cafe



کافروشی

بیدانه

بیدانه

بیدانه

بازنگاری آهنکویی در دروازه مهر بجزرد، از کتاب طرح هنر ایران، تألیف آرنگور ابهام پوپ

بشارت



سازمان چاپ و نشر

بشارت